

بسم الله الرحمن الرحيم

کردستان، نامی آشنا که حوادث بی‌شماری را در طول تاریخ به دوش می‌کشد، و زخمی که بدست اربابان خارجی و نوکران پلیشان مدت‌هاست بر پیکره اجتماع ما نشسته است و هر آنگاه که استعمارگران نیازی به ایجاد فشار احساس کنند این اهرم فشار را به حرکت آورده تا به نیات پلید خود دست یابند.

هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری ابرمردی سازش‌ناپذیر از تبار حسینیان و بایمردی ملتی زجر کشیده و به پا خاسته ماجراهای کردستان آغاز شد، تا انقلاب نوپای ما را درگیر مسائل و جنگ‌های داخلی نموده و از درون متلاشی سازند. حوادث کردستان بر این پایه، یکی از بزرگترین مشکلات داخلی ما بود و بعضی اوقات آن چنان حساس که سرنوشت انقلاب اسلامی ما به آن بستگی داشت و بدون شک «قضیه پاوه» حادثه‌ای بس مهم در تاریخ این تحولات و شهید دکتر مصطفی

چمران قهرمان این حادثه، مقامی والا در زنجیر شخصیت‌های بارز تاریخ اسلامی و رهروان پاک حسینی است.

حادثه پایه اهمیت خاصی را داراست که مهمترین آن فرمان تاریخی امام و یأس دشمنان از سقوط انقلاب اسلامی در آن زمان است و این حادثه تاکنون کمتر مورد تجزیه و تحلیل دقیق واقع شده است و شاید علت آن باشد که شاهدان عینی و آگاهان بصیر، با بشهادت رسیده‌اند و یا شدیداً گرفتار مقابله و دست و پنجه نرم کردن با دیگر حوادثی بوده‌اند که باز توسط استعمارگران بوجود آمده است. همچنانکه خود شهید دکتر چمران عموماً فرصتی نمی‌یافت تا بتواند این وقایع را گویاتر از هر کس دیگری به رشته تحریر درآورد و بخصوص پاسخی به آن همه هجوم‌ها، تهمت‌ها و دروغ‌های بی‌شرمانه مغرضین و دشمنان انقلاب اسلامی باشد.

ولی شهید دکتر چمران تصمیم گرفته بود که این وقایع را تاریخ‌گونه بنگارد و براساس این تصمیم مدارک و نوشته‌های خود را جمع‌آوری و بخشی از حوادث پایه را از ابتدای ماجرای کردستان به نگارش آورد ولی جنگ تحمیلی عراق و شهادتش، فرصت پایان بخشیدن آن را نداد و همچنان نیمه‌تمام باقی ماند.

گرچه هم‌اکنون چهره واقعی ضدانقلابیون و همه کسانی که به ایثارگری‌ها و فداکاری‌ها و جانبازی‌ها و قهرمانی‌های این عارف و عالم رزمنده شهادت طلب می‌تاختند شناخته شده است و امت مسلمان ما بخوبی آنان را، و شاید نه کاملاً خوب شهید دکتر چمران را شناخته‌اند، ولی آنچه‌آن میزان این اتهامات مغرضان دروغ‌پرداز بالا بوده و آنقدر آن شهید بزرگوار تشنه خدمت و ایثار و بی‌توجه به سم‌پاشی‌های دشمنان، مظلوم، که انتشار

همان مقدار نوشته‌های نیمه‌تمام هم ضرورت خاصی را پیدا می‌کند، تا همه رزمندگان و تشنگان حق و حقیقت جرعه‌ای از این واقعیت‌ها بیاشامند و اندکی مسائل و توطئه‌ها را دریابند و خود را برای مبارزه آگاهانه‌تر بر علیه این مستکبران و مزدوران دون هم‌تشان آماده سازند و برادران کرد مؤمن ما نیز به عمق خواسته‌ها و خیانت‌ها و جنایت‌های دشمنان انقلاب اسلامی ما واقف‌تر گردند.

این کتاب از سه‌گونه دست‌نوشته و سخنرانی تشکیل یافته است، قسمت اعظم و مهم آن همان دست‌نوشته اصلی پیرامون حوادث پیاوه است که خود او به رشته تحریر درآورده ولی متأسفانه فرصت اتمام آن را نیافته است و در اواسط آخرین صفحه دست‌نوشته، نیمه‌تمام باقی مانده است. {ابتدا سرفصل «شروع حرکت انقلابی» صفحه ۹۱} این فصل را خود آن شهید «پاوه، فرمان تاریخی امام و سرآغاز نجات کردستان» نام‌گذاری نموده و حتی مطالعه‌ای مقدماتی برای پشت جلد آن نیز نموده که در ابتدای کتاب گراور شده است. در این فصل تحلیلی جالب از آغاز حوادث کردستان براساس طرز تفکر مادی‌گراانه استعمارگران و حرکت و فرمان انقلابی امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی در جهت خنثی‌سازی آن ارائه داده شده است و بخصوص تأکید او به اهمیت فرمان تاریخی امام مسئله‌ای اساسی است.

نوع دوم، قسمت‌هایی است که از سخنرانی‌های شهید دکتر چمران در زمان‌ها و مکان‌های مختلف پیرامون مسئله کردستان استخراج شده و ارتباط تاریخی خود را بر حسب اتفاق هر حادثه حفظ می‌کند و عموماً در ابتدا یا پایان هر سرفصل به تاریخ ایراد آن سخنرانی در پاورقی اشاره شده است.

نوع سوم، مطالبی است که از دست‌نوشته‌های پراکنده و گوناگون آن شهید در طی این مدت در ارتباط با مسئله کردستان استفاده شده و قسمت عمده پیش‌گفتار و چند سرفصل از متن کتاب از این ردیف است که آن هم عموماً تذکر داده شده است.

همانگونه که در کتاب «لبنان» اشاره شده است چون قسمت عمده این مجموعه نیز بعنوان کتاب و برای چاپ و انتشار نگارش نیافته، ممکن است در انسجام و ارتباط و کتابت نقائصی یافت شود که مطمئناً بخاطر ضعف گردآورنده و تقید به حفظ امانت و مشکل بودن این جمع‌آوری و حفظ ارتباط می‌باشد و نه نارسائی در بیان یا قلم شهید دکتر چمران که اگر فرصت می‌یافت و خود این مجموعه گردآوری شده را می‌نگاشت مسلماً اثری نفیس و ارزنده‌تر می‌بود.

به دلیل آنکه مطالب گردآوری شده است و از ابتدا منسجم و مرتب نبوده است، گاهی اوقات در متن کتاب نیاز به شرحی بوده که اگر در پاروقی می‌آمد باعث از هم گسستن رشته کلام می‌شد، بنابراین داخل {کروشه} و با حروف ریز نوشته شده و این توضیحات نیز از گردآورنده است.

به امید آنکه این پنجمین اثری که از شهید دکتر چمران توسط «بنیاد شهید چمران» انتشار می‌یابد قدمی کوچک در ارائه حقایقی نه چندان آشکار از وقایع پاره و کردستان و خدمتی به انقلاب اسلامی در بیداری و آگاه‌سازی امت مسلمان، رزمندگان شجاع و برادران کُردمان باشد و به خشنودی امام مهدی، حضرت حجه‌ابن‌الحسن‌العسکری (عج) و نائب او امام خمینی رهبر بزرگوار مستضعفین و شادی روح آن شهید گرانقدر بیانجامد.

مهدی چمران

بسم الله الرحمن الرحيم

ملتی انقلاب کرده است، زنجیرهای ۲۵۰۰ ساله را از دست و پای خود پاره نموده است، علیه بزرگترین ابرقدرت‌ها قیام کرده و در کشاکش سخت‌ترین نبردهای تاریخ با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند.

این انقلاب بزرگ و تاریخی را ابرمردی رهبری می‌نماید که در تاریخ بی‌نظیر است، ایمان و پاکی و تقوی و فداکاری و پایداری او را نظیری نیست، و اگر همه رهبران انقلابی دنیا را سرهم بگذارند از یک موی رهبر عالیقدر انقلاب ما کمتر است. این انقلاب صورت گرفته است که ریشه‌های استثمار و استبداد و استعمار را بسوزاند، عدالت اجتماعی را تأمین کند، فقر و جهل و ظلم و فساد را از بین ببرد، ستم‌ها و محرومیت‌ها و ناراحتی‌ها و بی‌عدالتی‌ها را که قرن‌ها بر این کشور سیطره داشته است نابود کند.

ما انقلاب کردیم تا بعد از قرن‌ها ذلت و خواری استقلاب واقعی خود را بدست آوریم. کشور عزیز ما ایران زیر سیطره اجانب قرار داشت، امریکا و اسرائیل سرنوشت مردم ما را بدست داشتند. یک عده از زالوهای اجتماع خون مردم محروم و مستضعف ما را می‌مکیدند. آزادگان و احرار در زندان‌ها و سیاه‌چال‌ها شکنجه می‌شدند و شریف‌ترین آنها به چوبه دار آویخته می‌شدند، اشرار و بی‌مایگان حکومت می‌کردند، زور و دیکتاتوری همه نفس‌ها را خفه کرده بود، همه قلم‌ها را شکسته بود، همه ساق‌ها را قلم کرده بود.

ثروت‌ها را به یغما می‌بردند، منابع ما را غارت می‌کردند، فرهنگ ملی ما را، اخلاق ما را، دین ما را می‌کوبیدند تا معیارها و اخلاق فاسد و فرهنگ استعماری را جایگزین کنند.

می‌خواستند ملتی برده و اسیر بوجود آورند که حتی نفس کشیدنش تحت ارادهٔ استعمارگران باشد، آنچنان اقتصاد ما را به سقوط کشانده بودند، زراعت ما را نابود و صنعت ما را تباه کرده بودند که این ملت بدون پول نفت یک روز هم نتواند دوام بیاورد.

ارتش چماقی در دست دیکتاتوری بود که بخاطر حفظ مصلح استعمارگران ملت ما را بکویید نفس‌ها را خفه کند.

اما ملت ما به رهبری مرجع عالیقدر حضرت امام خمینی قیام کرد، سال‌ها مبارزه کرد، ده‌ها هزار کشته داد، تا بالاخره طاغوت را به زیر کشید، نظام دیکتاتوری را واژگون کرد، دست‌قدرت‌های خارجی را قطع نمود، مجرمین را به محاکمه کشید، و قاتلین را مجازات کرد، اشرار را براند، زندانیان را آزاد کرد، و سرنوشت ملت ایران را پس از قرن‌ها بدست مردم داد، آنچنان آزادی برقرار کرد که در هیچ کشوری و هیچ زمانی نظیرش دیده نشده بود.

اما استعمارگران به هیچ‌وجه حاضر نبودند که از این کشور زرخیز بگذرند، ابرقدرت‌ها نمی‌توانستند که آزادی و استقلال ایران را تحمل کنند، آزادی ایران همچون نسیم جان‌بخشی به کشورهای مجاور که در بند دیکتاتوری بسر می‌بردند گسترش می‌یافت و مردم محروم و دربند این کشورها بخاطر کسب آزادی و استقلال خود قیام می‌کردند و منافع استعمارگران به خطر می‌افتد، ابرقدرت‌ها دست به توطئه زده و عوامل داخلی خود را از چپی و راستی، ساواک و صهونیستی بکار گرفتند.

توطئه شروع شد، گنبد قابوس و کردستان و خوزستان را به آتش کشیدند، سنندج، مهاباد و نقده را میدان تاخت و تاز خویش ساختند.

احزاب چپی از فقر و محرومیت مردم کرد سوءاستفاده کرده آنها را تحریک کردند و به نفع استعمار و علیه انقلاب ایران دست به توطئه زدند. با شعارهای دلچسب، خیال‌بافی‌های گزاف، نویدهای ایده‌آلی وعده‌های دروغ دست بکار شدند تا مردم ساده و جاهل را تحریک کنند و علیه حکومت اسلامی ایران به جنگ بکشانند.

چه تهمت‌ها، چه دروغ‌ها، چه شعبده‌بازی‌ها، چه جنایت‌ها و چه خیانت‌ها که از این بی‌وطنان بی‌دین علیه ایران و اسلام بوقوع پیوست. این نوکران اجنبی، این وطن‌فروشان بی‌مایه، این جانیمان کافر و بی‌دین با پول و اسلحه استعمارگران خارجی، و به دستکاری صهونیست‌ها علناً علیه انقلاب قدس ایران قیام کردند، علناً رهبر انقلاب ایران را زیر طوفان تهمت و ناسزا گرفتند، با کمال بی‌وجدانی و بی‌شرمی مردم بی‌گناه را بخاک و خون کشیدند و روی سیاست‌بازان کثیف معاویه‌ای را سفید کردند. اینان سنگ ستم‌دیدگان و محرومین را به سینه می‌زنند، علیه استثمار و استعمار شعار می‌دهند و خواستار جنگ مسلحانه برای انقلاب می‌شوند. ولی بجای آنکه با رهبر هم‌آهنگ شوند و قوای خود را علیه ابرقدرت‌ها بکار اندازند، و از انقلاب معجزه‌آسای خود دفاع کنند، در عوض تیشه برداشته ریشه انقلاب خود را می‌زنند، اسلحه بدست می‌گیرند با ارتش و ژاندارمری و شهربانی که بازوی اجرایی دولت هستند، می‌جنگند و همان کاری را می‌کنند که امپریالیسم برای پیاده کردن آن باید میلیاردها دلار پول خرج کند و جوانان خود را به کشتن بدهد، ولی این مدعیان به اصطلاح رهبری همه هم و غم خود را برای کوبیدن دولت و انقلاب، در جهت

پیروزی امپریالیسم و صهیونیسم بکار می‌برند و انتقاد می‌کنند که دولت برای آنها کار نکرده است.

از روز پیروزی انقلاب، اسلحه بدست گرفته و علیه دولت جنگیده‌اند، و همه وقت و انرژی دولت را صرف درگیری‌ها و کشمکش‌ها کرده‌اند و امنیت را بهم زده‌اند که امکانی برای نوسازی‌های عمرانی و اقتصادی نماند، آنگاه شعار می‌دهند که دولت هیچ‌کاری نکرده است! آخر دولت چگونه می‌توانست از روز اول پیروزی انقلاب معجزه خلق کند و مشکلات اجتماعی و اقتصادی را در یک شب حل نماید؟ در حالتی که امنیت نیست و همه جوانان جهاد سازندگی و عمرانی گرفتار احزاب شده‌اند، شکنجه دیده‌اند، یا کشته شده‌اند، چگونه حزب دمکرات انتظار کارهای عمرانی را داشته است؟

چه انتظار بی‌جایی! چه بهانه بی‌شرمانه‌ای! چه دستاویز مسخره‌ای! اکنون که به یمن پیروزی انقلاب به رهبری امام آزادی بوجود آمده، آنچنان آزادی که حتی توطئه‌گران فرصت‌طلب و سوءاستفاده‌جو مسلحانه علیه دولت قیام کنند، اکنون که به برکت وجود امام طاغوت سرنگون شده، اکنون که به پاس فداکاری بی‌نظیر و ایمان کوه‌آسای ملت ابرقدرت‌ها به زانو درآمده‌اند، چگونه عده‌ای بخود اجازه می‌دهند که انقلاب را به بهانه عدم انجام کارهای عمرانی و حقوق محلی درهم بکوبند؟ عده‌ای انقلابی‌نما که خودشان علیه رژیم شاه همکاری می‌کردند و انقلابی را می‌کوبند که به برکت امام خمینی و به فداکاری بی‌نظیر ملت و سکوت و سکون این آقایان حاصل شده است. اگر امام خمینی و انقلاب اسلامی خدای ناکرده سقوط کنند، اینها و هیچ‌کس دیگر قادر به بمارزه علیه استعمار نخواهند بود و تا

سال‌های سال ایران به قبرستانی تبدیل خواهد شد که در هیچ دوره‌ای نظیر نداشته است.

به این آقایان بگوئید به چه حقی به خود اجازه می‌دهند که به بزرگترین معجزه تاریخ ضربه بزنید؟ حقوق ملتی فداکار را که هفتاد هزار شهید داده است نابود کنید؟

شما شهرها را به خرابی می‌کشید، مردم بی‌گناه را به کشتن می‌دهید. هنگامی که اسلحه بدست می‌گیرید و شهرها را به آتش می‌کشید بی‌گناهان را می‌کشید، جلوی ارتش را سد می‌کنید، سربازان را می‌کشید، و فریاد مبارزه مسلحانه می‌زنید، باید انتظار داشته باشید که دولت مرکزی نیز روزی برای جلوگیری از تاخت و تاز مسلحین وارد معرکه شود. آنجا خانه‌ها خراب خواهد شد، مردمی بی‌پناه کشته خواهند شد، و شما می‌روید تا کردستان را به خاک و خون بکشید و این جنایتی بزرگ است و بزرگترین ضرر آن به مردم کردستان خواهد رسید و مسئولیت این جنایت به عهده شماست.

آیا ملت چه می‌گوید؟ آیا ملت ایران موافق اعمال خرابکارانه شماست؟ آیا اکثریت مردم به جنگ‌های مسلحانه شما و خونریزی‌ها و قتل و غارت‌های شما و جنایت‌ها و عدم امنیت راضی هستند؟ چگونه علیه اراده ملتی بزرگ دست به جنگ مسلحانه می‌زنید؟

می‌گوئید مردم کردستان همه با شما موافقند! در این صورت چه احتیاجی به جنگ مسلحانه داشتید؟ اگر اکثریت مردم با شما همراه بودند، دلیلی وجود نداشت که افکار سیاسی خود را به قدرت سلاح بر مردم تحمیل کنید.

همیشه و در همه جای دنیا، هنگامی که قدرتی در برابر انقلابیون سد راه می‌شود انقلابیون اجباراً دست به اسلحه می‌برند، در حالیکه حزب دمکرات و همکارانشان هنگامی دست به اسلحه بردند که اصلاً دولتی و ارتشی و قدرتی در برابر آنها وجود نداشت، لذا دست به اسلحه بردند تا مردم منطقه را به زور اسلحه زیر سلطه خویش بگیرند و مخالفین خود را نابود کنند.

چه جنایتکارند کسانی که از همان روزهای اول پیروزی انقلاب بدون حضور دولت و بدون وجود ارتش، دست به اسلحه بردند و علیه دولت، انقلاب و مردم جنگیدند، خونریزی به راه انداختند، بی‌گناهان را کشتند، راه‌ها را مسلحانه بستند، مخالفین خود را تصفیه کردند و با قدرت اسلحه سلطه سیاسی و نظامی و حزبی خود را بر مردم تحمیل کردند.

چه جنایت‌کارند کسانی که، پس از ۲۵۰۰ سال که برای اولین بار طاغوت سرنگون شده و ایران ابرقدرت‌ها را به زانو درآورده، همچنان برنامه امپریالیسم را علیه انقلاب و به نفع دشمن پیاده می‌کنند.

چقدر بی‌شرمی است که توطئه‌گران و آدم‌کشان و جنایتکاران در روز روشن و به صراحت اسلحه بدست گرفتند و به مدت شش ماه بی‌گناهان را کشتند و از ضعف دولت و ارتش سوءاستفاده کردند و سلطه نظامی و سیاسی و ایدئولوژیک خود را بر مردم تحمیل کردند، ولی با تمام این جنایات‌ها و خیانت‌ها می‌آیند و ارتش را و دولت اسلامی را متهم به قتل عام و تخریب می‌کنند و بی‌مهابا تهمت فاشیست و تروریست نوکر امپریالیسم می‌زنند.

کسانی که جز تخریب، جز قتل، جز کارشکنی، جز جنایت، جز توطئه علیه اسلام و انقلاب کاری نکرده‌اند و نمی‌کنند به کسانی تهمت می‌زنند که همه وجودشان و حتی مرگ و حیاتشان وقف راه انقلاب و ملت ایران است.

چقدر بی‌شرمی می‌خواهد که بازیچه‌های امپریالیسم و صهیونیسم می‌آیند و دولت اسلامی و رهبر انقلاب و انقلابیون راستین را نوکر امپریالیسم و صهیونیسم می‌خوانند!

چه احمقی است که نفهمد و نداند و نبیند که نظام فعلی انقلابی ایران، با تمام نقص‌ها و مشکلاتش، بزرگترین دشمن سرسخت امپریالیسم امریکا و صهیونیسم است و مبارزه سختی را علیه آنها شروع کرده است که پدر جد این رفقا هم در مخشان نمی‌گنجید، و تا دنیا دنیاست کسی به این شدت و به این عمق با امریکا و صهیونیسم مبارزه نخواهد کرد.

آنگاه جوجه‌های چشم و گوش بسته امپریالیسم روسیه و چین، که خود با امریکا و صهیونیسم زد و بند می‌کنند، چقدر پرت‌اند که ماهیت خود را که نوکری امپریالیسم است فراموش می‌کنند و به کسانی تهمت می‌زنند که جز در مقابل خدای لایزال در برابر هیچ قدرتی، چه شرقی و چه غربی چه طاغوتی تسلیم نخواهند شد.

به کسانی تهمت می‌زنند که وجودشان، مرگ و حیاتشان وقف راه انقلاب و ملت است.

چقدر بی‌انصافی است، کسانی که در زمان طاغوت سکوت کرده بودند، یکباره در زمان انقلاب قد علم می‌کنند و شعارهای تند اخلاقی

می دهند! به قیمت خون مردم و با فدا کردن سرنوشت ملت و انقلاب می خواهند آرزوهای موهوم خود را پیاده کنند.

اینان ننگ تاریخ و لغت ابدی ملت را برای خود تثبیت می کنند.

در زمان نهضت ملی شدن صنعت نفت چنین کردند، از چپ و راست نهضت را کوبیدند و طاغوت را بازگزداندند. دوباره می خواهند تاریخ تکرار شود، اما با مقیاسی وسیع تر و عظیم تر که به وسعت جهان و به درازای ابدیت است.

ایکاش که عبرت دردانگیز تاریخ همه ما را هوشیار و فریب خوردگان را بیدار کند.

اینان تحت شعارهای تند عده ای جاهل را فریب می دهند و در راه منافع صهیونیسم و استعمار آنها را بکار می اندازد، جوانانی پرشور و فعال که قلبشان بخاطر آزادی و استقلال میهن می طپد، در حالیکه متأسفانه در راه ضدانقلاب قدم برمی دارند.

عجبا! ملتی که بعد از ۲۵۰۰ سال، خود را از لجنزار اسارت و ذلت آزاد کرده است و به قدرت ایمان و شهادت، طاغوت رابه زیر کشیده و می خواهد قد خمیده خود را راست کند، ملتی کوچک که با قدرت ایمان و شهادت علیه طاغوت ها و ابرقدرت ها قیام کرده است و در گردابی از خون، کشتی سرنوشت او در تلاطم معرکه های سخت با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می کند، از بدن نحیف و مجروح این ملت خون می چکد، ضربات سخت و مهلک دشمنان هر لحظه بر بدن او فرود می آید، کوهی از مسئولیت بر پشت این مجروح سنگینی می کند و این مجروح باید از سنگلاخی سخت بگذرد که در پرتگاه های مهلک در خطر سقوط قرار گرفته است، آنگاه

عده‌ای از مفسدین و منافقین و ضدانقلابی‌های وابسته، بر جراحات این بدن ضعیف نمک می‌پاشند، و با شعارهای ظاهراً انقلابی باعث تضعیف روحیه این ملت می‌شوند و با تمام قوا می‌کوشند که این بدن خسته و مجروح را به سقوط بکشانند تا لاشخورهای استعمار او را تکه‌تکه کنند.

کسانیکه در مقابل ملت سنگر می‌بندند، علیه ملت و اراده ملت می‌جنگند و با این همه خود طرفدار خلق‌ها می‌نامند! چه بی‌شرمی! چه دروغ بزرگی!

آیا نوکران استعمار، مخالفین انقلاب اسلامی ایران انتظار دارند که ما حکومت محلی و یا خود مختاری بوجود آوریم و بدست آنها بدهیم؟ شما مسلمانی بیاورید که به انقلاب اسلامی و استقلال ایران معتقد باشد، ما همه ایران را بدست او می‌سپریم، از کردستان باشد یا خوزستان یا بلوچستان یا هر نقطه از اقصی نقاط ایران. اما اگر یک دشمن انقلاب، غربی یا شرقی، بیاید و حتی یک ذره امتیاز بخواهد، ما به هیچ‌وجه موافقت نخواهیم کرد.

مسئله ما مسئله ایدئولوژی است، نه قومیت و نه ملیت. هر کس که دارای ایدئولوژی اسلامی انقلابی باشد، کرد باشد یا ترک یا بلوچ یا عرب زبان همه برابرند و برادرند و با هم متحد و همکاری می‌کنند. اما حتی در کردستان، می‌بینید که یک کرد کمونیست با یک کرد مسلمان در کنار هم جمع نمی‌آیند و علیه هم می‌جنگند، درحالی‌که یک چریک فدایی تهرانی با یک چریک فدایی کرد متحدند و آنجا مسئله ملیت یا قومیت بین آنها مطرح نیست، بنابراین چرا بین مسلمان‌های کرد و تهرانی اختلاف مطرح باشد؟

ما آمده‌ایم که مسلمان‌های دنیا را متحد کنیم، محرومین و مستضعفین دنیا را کمک کنیم و چگونه ممکن است که مسلمان‌های نقاط مختلف کشور خودمان متحد نشوند؟ چگونه ممکن است که محرومین و مستضعفین کشور خودمان را کمک نکنیم؟ باید بکنیم و قادریم و خواهیم کرد، انشاءالله.

می‌گویند فتودال‌ها را مسلح کرده‌ایم!

اولاً حزب دمکرات است که سنارآمدی کثیف و قاچاقچی دزد و فاسد را کمک می‌کند، او را جزء کادر رهبری حزب قرار می‌دهد و بدست او دهقانان بی‌گناه را می‌کشد، با قدرت اسلحه و ترور مال مردم را می‌خورد و می‌دزدد، و حتی خود قاسملو و خانواده‌اش بزرگترین فتودال‌های منطقه‌اند که خون مردم را به شیشه می‌کنند.

ثانیاً خونریزی در کردستان نتیجه کشمکش بین فلاح و ملاک نیست. عده‌ای از احزاب می‌خواهند حقایق را منحرف کنند و مردم را با بعضی از نتایج جانبی مشغول بدارند تا مردم از حقایق اصولی و اساسی غافل بمانند. اختلافات کردستان نتیجه توطئه‌های امپریالیستی است که ابرقدرت‌ها با همه نیروی خود برای کوبیدن رژیم اسلامی دست بکار شده‌اند و اگر کسی بخواهد این توطئه‌ها را نتیجه جنگ‌های طبقاتی داخلی، بین ملاک و فلاح بداند مسلماً حقایق اساسی و خطرناکی را نادیده گرفته و منحرف شده و خود را گول زده است.

این رفقا می‌آیند مدلی طبقاتی از جامعه می‌سازند و بعد می‌خواهند همه مشکلات و رویدادهای اجتماعی را در همان قالب طبقاتی مارکسیستی پیاده کنند، و چه بسا واقعیت‌های عینی جامعه که در قالب طبقاتی آنها نمی‌گنجد. ولی آنها واقعیت‌ها را انکار می‌کنند و ساخته‌های موهوم ذهنی

خود را جایگزین آن می‌نمایند تا با نظریات طبقاتی آنها مطابقت کند! و چقدر جای تأسف است که این روش غیرعلمی و غیرمنطقی سبب می‌شود که حتی بزرگترین واقعیت تاریخ یعنی انقلاب ایران را مورد شک و تردید قرار دهند و به نتایجی برسند که کاملاً مسخره است.

انقلابی در ایران به رهبری امام خمینی صورت گرفته است که همه ملت با جان و دل او را می‌پذیرند و دنیا هم او را بزرگترین انقلابی می‌شمرد. این انقلاب مقدس طاغوت را به زیر کشید، نظام را واژگون کرد، ابرقدرت‌ها را به زانو کشید، ملت ما را از یک نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله آزاد کرد.

اما استعمارگران و ابرقدرت‌ها و دست‌نشانندگان آنها که منافع و مصالح خود را از دست داده‌اند، از همان شروع انقلاب به شدت فعالیت می‌کنند و دنیا را با تبلیغات شوم خود علیه انقلاب ما پر کرده‌اند و با پول و اسلحه در همه نقاط کشور آشوب به پا می‌کنند و در داخل ارتش و ادارات و مؤسسات توطئه می‌آفرینند تا انقلاب اسلامی ما را به خیال باطل خود به سقوط بکشانند.

ما باید راه خود را روشن کنیم، خط خود را معین کنیم، موضع خود را صریحاً بیان کنیم که خط رهبر انقلابی ایران را می‌پیمائیم یا در خط استعمارگران و ابرقدرت‌ها و دست‌نشانندگان آنها هستیم. اگر با انقلاب به جنگ و ستیز برخیزیم بدون شک به دشمنان انقلاب، به ابرقدرت‌ها پیوسته‌ایم و در جهت نابودی این انقلاب مقدس گام نهاده‌ایم، هرچند که شعارهای انقلابی بدهیم و خود را نیز انقلابی بدانیم. آیا این مدعیان انقلاب

خود قادرند که به شعارهای ظاهر فریب خود جامه عمل بپوشانند درحالیکه پس از دهها سال هنوز اربابانشان نتوانسته‌اند.

باید دید آیا چریک‌های فدایی خلق یا هم‌ردیف‌های آنها به آنچه می‌گویند و شعار می‌دهند راضی هستند؟

آیا آمده‌اند که زمین را بین کشاورزان تقسیم کنند؟ آمده‌اند که عدالت اجتماعی را پیاده نمایند؟ آمده‌اند که آزادی و دموکراسی به مردم بدهند؟ و اصولاً قادرند که چنین کنند؟

ابداً چنین نیست... اگر دولت همه این کارها را حتی بیشتر انجام دهد بازهم آنها مخالفت خواهند کرد، فقط راه دیگری و شعار دیگری انتخاب می‌کنند.

این شعارها برای آنها وسیله است که دولت را بکوبند و اگر خودشان به قدرت برسند به هیچ‌وجه این شعارها را پیاده نخواهند کرد... آنها با نظام اسلامی اختلاف اساسی و ایدئولوژیک دارند و معتقدند که باید نظام فعلی سرنگون شود و نظامی کمونیستی جایگزین گردد و تا آن روز به مخالفت و دشمنی خود علیه نظام ادامه خواهد داد و از هیچ توطئه‌ای فروگذار نخواهند کرد. چقدر ساده و جاهلند کسانی که مجذوب این شعارهای پر زرق و برق می‌شوند و ماهیت آنها را و هدف نهایی و اساسی آنها را ندیده می‌گیرند، آنها می‌خواهند که ماهیت ضدانقلابی و ضداسلامی خود را زیر سایه شعارهای زیبا و تند بپوشانند و مردم را از راه این شعارها بفریبند و به خود جذب کنند، ولی ما باید ماهیت آنها را برای مردم فاش کنیم تا حقیقت تلخ وجودی آنها را حس و لمس کنند و تحت تأثیر شعارهای زودگذر واقع نشوند.

پیرامون خودمختاری در کردستان

بارها در جلسات متعددی، چنر نفر صحبت از خودمختاری و تعیین سرنوشت توسط خودشان می‌کردند. به آنها گفتم که اگر این افراد به ایران و به اسلام و به انقلاب ما معتقد باشند، نه فقط کردستان را بلکه همه ایران را به آنها می‌سپریم. چرا که باید فقط روی کردستان تکیه کنند، آنها حق دارند و ما حاضریم که همه وطن را در اختیار آنها قرار دهیم، تا سرنوشت همه ملت را معین کنند، و در اداره امور همه نقاط شریک باشند. ولی اگر عده‌ای وابسته و وابسته به سیاست‌های خارجی، ضدانقلاب، ضداسلام، ضدایران بخواهند حتی یک‌ذره امتیاز بدست آورند بشدت مخالفست خواهیم کرد. موافقت و مخالفت ما براساس قومیت نیست بلکه براساس ایدئولوژی و اعتقاد افرادی است که شعاری را مطرح می‌کنند، مگر چریک‌فدایی‌خلق در تهران هنگامی که شعاری را مطرح می‌کند، به علت اینکه فارسی است شعار او را می‌پذیریم؟

حتی چریک‌فدایی‌خلق هم در تهران، که فارس است، شعاری را مطرح می‌کند ما نمی‌پذیریم و پذیرش و عدم پذیرش مربوط به کرد و ترک و فارس نیست، بلکه مربوط به اعتقاد آنها به انقلاب و رهبری و استقلال کشور و ایدئولوژی اسلامی است و چقدر منحرف و پرت‌اند کسانی که فکر می‌کنند مشکل ما در کردستان یا نقاط دیگر، مشکل قومی است!

عصر ما، عصر قومیت نیست، بلکه عصر ایدئولوژی است و خط مکتبی ما اساساً به همه قومیت‌ها به یک دیده نگاه می‌کند، فرقی بین کرد و فارس و ترک قائل نیست، اما مسئله ایدئولوژی بشدت مطرح است، کسی که ضداسلام و ضدانقلاب اسلامی است، و یا وابسته به کشورهای خارجی است به هیچ‌وجه نباید آزادی داشته باشد، و نباید به او اختیاری داد، زیرا او

دشمن این ایدئولوژی و استقلال کشور است و هر نوع امتیازی برای او برخلاف مصلحت مردم و استقلال این آب و خاک است، چه فارس باشد، و چه کرد، چه ترک! امروز عده‌ای ضدانقلابی و ضداسلامی و ضدایران خود را تحت شعار قومیت و مظلومیت مخفی می‌کنند تا این شعارهای احساسی را با زیرکی تمام وسیله‌ای برای اجرای برنامه‌های شوم و خطرناک خود نمایند، و مردم نباید فریب آنها را بخورند.

در چنین شرایطی، که مسئله مرگ و زندگی مطرح است، مسئله انقلاب و آزادی ایران در مقابل طاغوت‌ها و ابرقدرت‌ها اساسی است، عده‌ای دایه مهربان‌تر از مادر برای ملیت کرد و حقوق از دست‌رفته کرد و ستم‌های ملی که بر آنها رفته است داد سخن می‌دهند و توطئه می‌کنند و آتش برمی‌افروزند، بی‌رحمانه بر بدن مجروح انقلاب ایران دشنه می‌زنند، و از این بدن خسته و کوفته حقوق و امتیازات می‌خواهند!

این بدن خسته و مجروح هنوز بر پای خود قادر به ایستادن نیست، آنها می‌خواهند که نتیجه فقر و ستم ملی قرن‌های گذشته را فوراً جبران کنند! می‌بینید که استعمار خارجی با چه ضربات مهلکی بر پیکر انقلاب اسلامی ما می‌تازد، در چنین هنگامی آنها هم دم از حقوق ملی و مسائلی می‌زنند که ایجاد شک و تردید در اصالت خواستشان می‌نماید.

انقلاب ایران، با جنگ همه طبقات، همه نیروها، کوچک و بزرگ، زن و مرد، بوجود آمده و پیروز شده است.

هم‌اکنون نیز ابرقدرت‌ها در مقابل انقلاب ایران به شدت موضع‌گیری کرده‌اند و همه مردم ما، کارگر، صاحب کار، دهقان، ملاک، سرباز و پاسدار، زن و مرد، همه به خاطر نجات خود از طاغوت‌ها مبارزه می‌کنند، حیات همه

در خطر است، سرنوشت همه دستخوش گرداب‌هاست، و بکلی بی‌معنی است که کسی انقلاب را بگوید به بهانه‌های موهوم که طبقاتی محروم شده‌اند و امتیازاتی کسب نکرده‌اند!

تصور کنید! چقدر جای تأسف است که تئوری‌های موهوم سبب شود گروهی بیاید و انقلاب ایران را تکفیر کند و رهبران آن را بکشد، همه افتخارات این انقلاب معجزه‌آسا را زیر پا بگذارد. تصور کنید چقدر مسخره است که چریک‌های فدایی‌خلق از اصفهان و شیراز و مشهد می‌آیند و کردهای مسلمان محلی مریوان و پاوه را می‌کشند، آنگاه شعار می‌دهند که بر ملیت کرد ستم شده است، و کرد باید بجنبد و ستم فارس‌ها را... از ملت کرد کوتاه کند!

تصور کنید که چقدر مسخره است که کردهای مسلمان مریوان و پاوه حق حیات در کردستان ندارند و باید کشته شوند ولی چریک‌های فدایی‌خلق از مشهد و شیراز و اصفهان و تهران دارای سلطه و قدرت در کردستانند!

تصور کنید که صدام‌حسین، دست‌نشانده امپریالیسم و صهیونیسم مورد اعتماد و محبت آنها قرار بگیرد، و امام‌خمینی، رهبر پاک و فداکار و بی‌نظیر تاریخ مورد اتهام و هجوم آنها قرار گیرد.

تصور کنید! اگر نظریات مجهول و پوچ سبب شود که گروهی بیاید و مشکلات کردستان را نتیجه جنگ طبقاتی بین فئودال‌ها و کشاورزها بدانند و توطئه‌های امپریالیستی اسرائیل و عراق و ابرقدرت‌ها را ندیده بگیرد! و سیل اسلحه و پولی را که از عراق به سوی کردستان جاری است نبیند، آنگاه با

سرسختی اصرار داشته باشد که فلان و بهمان فتوادلها را مسلح کرده‌اند و جنگ کردستان را بوجود آورده‌اند!

تصور کنید! چقدر مسخره است، که چریک فدایی خلق که معتقد به اسلام و انقلاب نیست و امام خمینی را می‌کوبد، بیاید و برای نظام اسلامی مصلحت‌اندیشی کند و راه راست نشان دهد و انتظار داشته باشد که ملت مسلمان ایران حرف‌های آنها را بپذیرند!

تصور کنید که مزدوران عراقی در کردستان آزادانه بروند و بیایند، اما یک ایرانی برای ورود به منطقه احتیاج به پاسپورت (اجازه عبور) داشته باشد! ارتش و پاسدار ایرانی نتواند داخل بشود! اما برای جاسوس‌های اسرائیل و عراق... آزاد باشد.

اگر برای قومیت و آزادی کردها می‌چنگید چرا کردها را تهدید می‌کنید! چرا کردی را که با دولت اسلامی هم‌آهنگی می‌کند اعدام می‌کنید؟ اگر از پشتیبانی کرد برخوردار بودید که احتیاج به ترور و اعدام بی‌گناهان کرد نداشتید. شما مجرمید. شما جنایت‌کارید که با زور و ترور و اعدام می‌خواهید سیطره شیطانی یک حزب دست‌نشانده را بر مردم کرد تحمیل کنید. شما مردم را آزاد بگذارید تا فریاد مرگ بر اجنبی‌پرستان را از حلقوم کرد بشنوید. شما سلطه اسلحه را بردارید تا ببینید که مردم مؤمن کرد چگونه با همه وجود خود از انقلاب اسلامی ایران دفاع خواهند کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قضیه کردستان برای انقلاب و ملت ایران، مسئله‌ای اساسی و حیاتی است، لذا در این مجال سعی می‌شود که همه ابعاد آن و جنگ‌ها و درگیری‌ها و نتیجه عملیات ما در کردستان، به اختصار تا آنجا که فرصت اجازه می‌دهد تشریح گردد.

علت آشوب کردستان

آشوب کردستان، مثل همه مسائل دیگر، به انقلاب ایران و نیروهای خارجی و مسائل جهانی ارتباط دارد و بطور خلاصه ما دو علت مهم داخلی و خارجی را ذکر می‌کنیم:

۱- علت خارجی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، منافع و مصالح ابرقدرت‌ها را به خطر انداخت و هر یک با همه قدرت خود در صدد دشمنی با انقلاب و جلوگیری از انتشار آن برآمدند و در این راه همه دست‌نشانندگان داخلی خود را نیز به معرکه کشاندند. هنگام بررسی توطئه‌ها و آتش‌افروزی‌ها در نقاط مختلف کشور، به این حقیقت می‌رسیم که اغلب آنها به تحریک خارجی است و بین رویدادهای گوناگون کشور و مشکلات فراوانی که همه‌روزه سد راه انقلاب می‌شوند یک رابطه ارگانیک وجود دارد و سرخ‌ها به خارج متصل می‌شود و قدرت‌های خارجی، عده‌ای را فهمیده یا نفهمیده تحریک می‌کنند و کشور را به آتش می‌کند.

شاه هنگام خروج خود از ایران تهدید کرده بود که کردستان تجزیه خواهد شد، و کسینجر نیز در طرحی که اسل‌ها قبل پیشنهاد کرده بود، برای خاورمیانه نقشه جدیدی بر اساس تجزیه دولت‌ها و بخصوص ایجاد دولتی

در منطقه کردنشین پیشنهاد نموده بود. بعد از پیروزی انقلاب ایران، همه نیروهای خارجی بکار افتادند که در کردستان آشوبی علیه دولت مرکزی برای شکست انقلاب بوجود آورند، سیل پول و اسلحه از عراق و نقاط دیگر بسوی کردستان سرازیر شد، و دست استعمار و صهیونیسم در همه توطئه‌ها واضح بود، هر کس به سهولت می‌توانست که جای پای استعمار را در کردستان بیابد، که برای سقوط نظام جمهوری اسلامی ایران از فقر و بی‌خبری و ناراحتی عده‌ای از برادران سوءاستفاده کرده، با تحریکات دائمی خود آتش نفاق و آشوب را دامن می‌زدند.

۲- علت داخلی

کردستان برای ما یک نقطه ضعف بشمار می‌رفت و استعمار و ضدانقلاب از این نقطه ضعف سوءاستفاده کرده و درست به همان نقطه ضعف حمله کردند و این یک امر طبیعی بود. نقاط ضعف کردستان بطور خلاصه از این قرار بود:

الف- فقر: که از مدت‌ها قبل در اثر سیاست‌های جابرانه و ظالمانه از طرف دولت‌های فاسد و دیکتاتور، فقر عمیقی در کردستان بوجود آمده بود و مردم را برای پذیرش تحریکات آماده می‌کرد.

ب- مذهب: زیرا در قسمت زیادی از کردستان مذهب تسنن رواج دارد و طرح ماده ۱۳ در مجلس خبرگان درباره ریاست جمهوری شیعه مذهب، حساسیت شدیدی بوجود آورده بود و حتی کمونیست‌های بی‌دین که به خدا و پیغمبر ایمانی ندارند، همه سنی دوآتشه شده بودند و علیه تشیع شعار می‌دادند و مشکلات زیادی خلق می‌کردند.

ج- قومیت- ملیت: از روزگارهای گذشته، دست‌های مرموزی سعی کرده است که برای اکراد یک قومیت یا یک ملیت مستقل و خاص و جدای از ایران بوجود آورد، عده‌ای از مستشرقین صهیونی از سال‌ها قبل در اروپا و امریکا، مشغول برنامه‌ریزی و طراحی یک فرهنگ و زبان و ملیت خاص برای اکراد هستند و همیشه آنها را به این سمت رانده‌اند و فکر تجزیه و استقلال کردستان را بصورت یک آرزو در دل عده زیادی از برادران کرد کاشته‌اند. درحالیکه در نظر ما، اکراد در حقیقت ایرانیان اصیل‌اند، و فرهنگ و زبان و ملیت آنها ایرانی اصیل می‌باشد. ممکن است گروه‌های دیگری از خارج آمده باشند و یا با قومیت‌های دیگر مخلوط شده باشند، اما بدون شک، کرد، اصیل‌ترین قوم ایران یاست و تاریخ و فرهنگ کرد همان تاریخ و فرهنگ اصیل ایرانی بشمار می‌رود. و امروز می‌بینیم که بعضی از بظاهر رهبران کرد سخن از «ستم ملی» می‌زنند، یعنی به ملیت آنها و یا به ملت آنها ستم شده است، به این معنی که برای خود ملتی و ملیتی مستقل و مجزا از ایران قائل هستند، و حتی سرنوشت خود را از سرنوشت ملت ایران جدا می‌دانند، و در شعارات خود می‌خواهند که سرنوشت خود را خودشان بدست بگیرند، گویی که از ملت ایران جدا هستند و سرنوشت آنها با سرنوشت همه ملت ایران مغایرت دارد، و فکر می‌کنند که اگر سرنوشت خود را از بقیه ملت جدا کردند، می‌توانند در مقابل غول‌های جبّاری که این منطقه را به خاک و خون کشیده‌اند مقاومت نمایند! ولی آنها مسلماً اشتباه می‌کنند، و در صورت در دست گرفتن سرنوشت خود؛ هرگز آینده‌ای بهتر از آینده ملت ایران نخواهند داشت.

این عوامل در کردستان نقاط ضعفی بشمار می‌رود که محیط را برای نشو و نمای توطئه‌ها و آشوب‌ها آماده می‌کند، و دشمن نیز خوب به این نقاط ضعف آگاهی دارد و با کمال سهولت از آنها استفاده می‌کند.

شروع توطئه

توطئه‌ها در کردستان، فوراً بعد از پیروزی انقلاب شروع می‌شود، زیرا دشمن از قبل، این نقاط ضعف را می‌دانست و طراحی قبلی کرده بود، و به سادگی برنامه‌های شوم خود را در کردستان پیاده کرد.

به محض پیروزی انقلاب، آشوب در کردستان شروع می‌شود و در تاریخ ۵۷/۱۲/۱ یعنی فقط هشت روز بعد از پیروزی انقلاب، توطئه‌گران پادگان ارتشی مه‌آباد را محاصره می‌کنند و در همان روز داریوش فروهر و بعضی مسئولین دیگر دولتی برای مذاکره و جستجوی راه‌حل‌های مناسب به مه‌آباد آمده بودند و از داخل پادگان حتی یک گلوله هم به سمت خارج شلیک نمی‌شود، ولی توطئه‌گران عده‌ای از افسران و سربازان را می‌کشند یا مجروح می‌کنند و یا به زندان می‌اندازند و همه اسلحه پادگان را به غارت می‌برند که بین آنها ۱۸ تانک و ۳۶ توپ سنگین و هزارها قطعه سلاح بود، و بعد همه پادگان را آتش می‌زنند! و در این جنایت بزرگ همه مدعیان رهبری کرد دخالت و مسئولیت مستقیم داشتند، و به همان دلیل که هنوز هم اسلحه دزدیده شده در دست آنها و اتباع آنهاست.

در کردستان، در مناطره‌های گوناگون، از رهبران حزبی آنها سؤال کرده‌ام که چرا شما به پادگان مه‌آباد حمله کردید؟ به چه دلیل اسلحه ارتش را که متعلق به بیت‌المال ملت است دزدیدی؟ و به چه گناهی عده‌ای را به

گلوله بستید و شکنجه کردید و به زندان کشیدید؟ و به چه منظور این پادگان را که ملک ملت است آتش زدید؟ از هیچ یک تا بحال جواب قانع کننده‌ای نشنیده‌ام! فقط گاهی از سفسطه‌با فان و به قول معروف «زرنگ‌ها» شنیده‌ام که می‌گویند؛ این حمله به پادگان به پیروی از فرمان امام خمینی برای حمله به پادگان‌های ارتش بود! و در جواب گفته‌ام که شما کور خوانده‌اید، امام خمینی فرمان هجوم صادر کردند - اما به ارتش شاه - برای سقوط طاغوت، نه به ارتش جمهوری اسلامی ایران! و بعد از پیروزی انقلاب تأکید کردند که باید ارز ارتش حمایت شود. در حالیکه شما در زمان شاه به پادگان‌ها حمله نکردید، و حتی عده زیادی از بزرگان شما با شاه همکاری کردید و جیره‌خوار شاه بودید و مدارک آن موجود است. ولی بعد از پیروزی انقلاب، و بعد از سقوط شاه، شما به ارتش جمهوری اسلامی حمله کردید! شما به ارتش انقلاب و به ارتش امام خمینی و به ارتش ملت حمله کردید! و این همان معنی و مفهوم ضدانقلاب است؛ کسی که در دوران شاه سکوت می‌کند و یا با شاه همکاری می‌کند، و در مزان پیروزی انقلاب، به ارتش و به ارتش انقلاب و به ارتش جمهوری اسلامی حمله مسلحانه می‌کند، و می‌کشد و می‌سوزاند و به یغما می‌برد! و این خیانت به انقلاب و جنایتی بزرگ نسبت به ملت ایران است.

برنامه دشمن

اصولاً احزاب سیاسی چپ، در اوج قدرت خود، فقط قادرند که چند درصد از مردم را با خود همراه کنند، به تاریخ و به انقلاب‌ها نگاه کنید و این حقیقت روشن را مشاهده کنید. در روسیه، هنگام انقلاب کبیر اکتبر، فقط ۵٪ مردم با حزب کمونیست موافقت داشتند ولی حزب به قدرت تشکیلات و

اسلحه، افکار و برنامه‌های خود را بر اکثریت مردم تماشاگر تحمیل می‌کند و قدرت را به دست می‌گیرد.

در جنوب لبنان، در خلال جنگ‌های داخلی، من خود شاهد بودم که احزاب چپ که فقط درصد ناچیزی از مردم را همراه داشتند به قدرت اسلحه بر بقیه مردم مسلط شدند و افکار سیاسی و حزبی خود را بر مردم (برای مدتی) تحمیل کردند، درحالی‌که مردم از آنها نفرت داشتند و هرکجا که امکان می‌یافتند اعتراض می‌کردند و می‌کوشیدند که خود را از زیر سیطره آنها نجات دهند.

در کردستان نیز، احزاب چپ، در ابتدا قدرت چندانی نداشتند و جز چند درصد از مردم موافق آنها نبودند ولی آنها می‌خواستند که از نظر سیاسی و اجتماعی همه مردم کرد را بدنبال خود بکشند و در دنیا وانمود کنند که نماینده همه اکراد هستند و خواست همه اکراد را بیان می‌کنند. و این امر در یک محیط آزاد و دموکراتیک عملی نبود، زیرا در یک محیط سالم که هر کس بتواند آزادانه عقیده خود را بیان کند، مسلماً احزاب چپ اکثریتی بدست نخواهد آورد، لذا سعی می‌کنند که از یک راه غیرشرعی با قدرت اسلحه، همه مردم را وادار به تبعیت از خود کنند و اگرکسی از حزب آنها متابعت نکرد، خانه‌اش را منفجر می‌کنند، و یا دکانش را به آتش می‌کشند، و یا حتی او را تصفیه می‌کنند (یعنی می‌کشند). و نظیر این ترور و وحشت در همه دوران بعد از انقلاب از طرف احزاب چپ در کردستان دیده شده است، که مخالفین خود را به قدرت اسلحه و ترور نابود کرده‌اند و یا فراری داده‌اند و آن چنان محیط رعب و وحشت ایجاد کرده‌اند که هیچکس حق نفس کشیدن نداشته است.

بعد از پیروزی انقلاب، به مدت ۷ ماه، ارتش و ژاندارمری و شهربانی در کردستان وجود نداشتند، حتی صریح‌تر بگویم، دولت هم حضور نداشت، هیچ نیروی دولتی نبود که جلوی کسی را بگیرد و یا فعالیت حزبی را سد کند، جلو تظاهرات را بگیرد یا از انتشار روزنامه‌ای یا اعلامیه‌ای جلوگیری کند، همه آزاد بودند که هرچه بخواهند انجام دهند، بدون آنکه کسی مانع فعالیت آنها شود... اما چرا در چنین محیطی، احزاب چپ مسلح می‌شوند؟ و چرا مسلحانه راه‌ها را می‌بندند، به شهرها مسلحانه وارد می‌شوند؟ و مخالفین محلی خود را با قدرت سلاح می‌کوبند؟ و به آنها حق حیات نمی‌دهند؟ اگر این احزاب می‌خواستند با منطق و دلیل و بخاطر مردم کرد فعالیت کنند، احتیاجی به زور و اعمال سلاح نداشتند. در مقابل آنها قدرتی وجود نداشت، و کسی جلوی فعالیت آنها را نمی‌گرفت و می‌بایست بطریق آزاد و دموکراتیک عقاید خود را به مردم بگویند و مردم را آزاد بگذارند که با میل و رغبت عقاید سیاسی آنها را بپذیرند... ولی این احزاب اینطور نکردند، زیرا می‌دانستند که اکثریت مردم زیر بار آنها نمی‌روند و فقط سلاح ممکن است به زور و رعب، آنها را وادار به اطاعت از حزب نماید.

در فلسفه جنگ‌های انقلابی دنیا آمده است که انقلابی تا آنجا که کسی سد راه او نشده است با منطق و دلیل حرف خود را می‌زند و مردم را به سوی خود تبلیغ می‌کند، اما آنجا که قدرتی نظامی در مقابل او ایستاد و همه‌گونه راه فعالیت را بر او بست، آنجا نیز انقلابی، اجباراً دست به اسلحه می‌برد و با قدرت سلاح می‌کوشد که قدرت نظامی دولتی را نابود کند. اما در کردستان، قدرتی در مقابل احزاب چپ وجود نداشت، حتی دولت مرکزی حضور نداشت، و کسی جلوی آنها را نگرفته بود، آنها می‌توانستند

بطریق قانونی و شرعی فعالیت کنند، حرف خود را بزنند، و دولت را دعوت کنند تا به حرف‌های منطقی آنها توجه کند. در صورتیکه آنها به پادگان‌ها حمله می‌کنند، پاسگاه‌های ژاندارمری را خلع سلاح می‌نمایند، شهربانی‌ها را در همه نقاط قدرت خود خلع سلاح می‌کنند، بدون آنکه قوای انتظامی علیه آنها عملی انجام داده باشند، بدون آنکه جلوی آنها را گرفته باشند، بدون آنکه گلوله‌ای علیه آنها شلیک کرده باشند.

احزاب چپ مدعی رهبری کرد، می‌خواستند هر منبع قدرتی را در منطقه کردستان خلع سلاح کنند، تا هیچ نیروی دیگری در مقابل نیروی نظامی آنها وجود نداشته باشد. هدف آنها سیطره نظامی بر کردستان بود، لذا ارتش و ژاندارمری و شهربانی و بعداً پاسداران باید از کردستان خارج شوند، تا این احزاب به اصطلاح چپی به آزادی کامل بتوانند ترکتازی کنند و افکار و برنامه‌های سیاسی خود را پیاده نمایند.

این احزاب به هیچ‌وجه نمی‌خواستند حقی برای مردم و نیروهای دیگر قائل باشند و آزادی و دموکراسی و حقوق مردم به هیچ‌وجه مطرح نبود، فقط می‌خواستند که از ضعف دولت مرکزی و هرج و مرج موجود سوءاستفاده کرده به سرعت مسلح شوند، رقبای خود را از بین ببرند، نیروهای دولتی را خلع سلاح کنند، با قدرت سلاح بر همه کردستان مسلط شوند، و بعد افکار سیاسی خود را بر مردم و دولت تحمیل کنند.

به نظر من این بزرگترین خیانتی است که این احزاب چپ مرتکب شده‌اند: جنگ مسلحانه علیه انقلاب، بدون آنکه قوای دولتی وجود و حضور داشته باشند، بدون آنکه جلوی کسی را گرفته باشند، تا بر کردستان سیطره

نظامی پیدا کند، تا دیگر دولت مرکزی قدرت هیچ کاری را نداشته باشد!

مگر ضدانقلاب شاخ و دم دارد؟ خیانت و جنایت چیزی جز این نیست... و چقدر پررو و بی‌انصاف و مغرضند آن احزابی که دولت را قاتل و دیکتاتور و فاشیست می‌گویند! و به ارتش نسبت خیانت و جنایت می‌دهند! و روزنامه‌ها و شب‌نامه‌های خود را از این اراجیف پر می‌کنند! بی‌آبرویی و کینه‌توزی و غرض‌ورزی را بنگرید که خود خیانت و جنایت می‌کنند، آنگاه دیگران را به خیانت متهم می‌نمایند!... زهی بی‌شرمی! زهی خیانت!

به مدت هفت‌ماه، دولت و ارتش سکوت کردند، یا بهتر بگوئیم وجود و حضور نداشتند، و این احزاب چپ، مسلح شدند، قوای انتظامی را خلع سلاح کردند، مسلحانه به شهرها ریختند، راه‌ها را مسلحانه بستند، بی‌گناهان را کشتند، مخالفین خود را تصفیه کردند و بر کردستان سیطره نظامی یافتند، ولی دولت مرکزی در مقابل آنها سکوت کرد و با اعزام شخصیت‌های سیاسی و مذهبی سعی کرد تا از راه مذاکره و صلح و صفا، مشکلات موجود را حل کند، هفت‌ماه مدارا کرد، هفت‌ماه سکوت کرد، هفت‌ماه همه سرشکستگی‌ها را تحمل کرد، تا بالاخره در قضیه پاره، آن هم به فرمان امام‌خمینی، ارتش برای بازپس گرفتن کردستان از دست توطئه‌گران شروع شد و در عرض دو هفته همه شهرها و راه‌ها و مواضع استراتژیک کردستان به دست ارتش افتاد و نیروهای توطئه‌گر پراکنده شدند و اغلب آنها به عراق گریختند.

در مدت هفت ماه، تا قبل از قضیه پاره، این احزاب چپ، یک برنامه دقیق استعماری را برای تجزیه کردستان و سیطره کامل ضدانقلاب بر منطقه دنبال کرده‌اند، و در این راه از هیچ ظلم و جنایتی نیز فروگذار نکرده‌اند، و اگر احزاب چپ نسبت قتل و خیانت و جنایت به دولت می‌دهند، مسلماً این نسبت‌ها بر خودشان تطبیق می‌کند، زیرا در عرض این هفت‌ماه فقط آنها یکه‌تاز صحنه بوده‌اند و همه شکست و کشتارهای ظالمانه و دزدی‌ها و خرابی‌ها بدست آنها انجام شده است.

دولت همیشه راه مصالحه و مذاکره را در پیش می‌گرفت. همیشه خواستار صلح و صفا بود، زیرا انقلاب ایران براساس رسالت مقدس اسلامی ما پیروز شده بود و افتخار داشت که ایمان و شهادت تنها قدرتی بود که انقلاب را پیروز کرده بود و برخلاف ادعای بعضی‌ها، انقلاب ایران بر اثر جنگ مسلحانه پیروز نشد، بلکه براساس ایمان و شهادت به پیروزی رسید و رسالت انقلاب آنقدر قوی و توانا بود که قلب‌ها و روح‌ها را تسخیر کرد و حتی ارتش را بجانب خود کشید و ارتش علیه انقلاب نجنگید، بلکه به انقلاب پیوست... لذا انقلاب اسلامی و رسالت انقلابی ما نمی‌خواهد به قدرت سرنیزه، عقاید خود را بر کسی تحمیل کند، احتیاج به زور ندارد، «لا اکراه فی الدین»، و در محیط آزاد و صلح و صفا به مراتب بهتر و سریع‌تر پیشرفت می‌کند، همچنانکه خود شاهدیم چگونه این نسیم آزادی و انقلاب بین محرومین و مستضعفین عالم منتشر می‌شود، و هر روز در نقطه‌ای از کشورهای ستمدیده، مردم محروم و زجر دیده آن علیه ظلم و دیکتاتوری قیام می‌کنند، و از رسالت انقلابی ایران الهام می‌گیرند، و علیه طاغوت‌ها - همه طاغوت‌ها- به مبارزه می‌پردازند.

اما دشمن سعی می‌کرده است که مسلح شود، جنگ به راه بیاندازد، خونریزی کند، محیط را متشنج نماید، و از آب گل‌آلود ماهی بگیرد، و اجازه ندهد تا رسالت انقلابی اسلام، روح‌ها تشنه را سیراب کند. به رأی‌العین می‌بینیم که جلوی جهاد سازندگی و کارهای عمرانی را می‌گیرند، تا مردم را در فقر و محرومیت نگاهدارد و بتواند بر فقر و محرومیت آنها تجارت کند، چقدر جوانان جهادسازندگی را اذیت کردند، به زندان افکندند و حتی کشتند! کسانی که برای کمک به فقرا و محرومین رفته بودند و جز خیر و کمک به خلق هدفی نداشتند، و حیات و هستی خود را وقف دیگران کرده بودند و این چنین بی‌رحمانه و وحشیانه با آنها معامله می‌شد!

سیاست خود را می‌توانیم بطور خلاصه اینطور بیان کنیم:

۱- مذاکره و دوستی با مردم ستم‌دیده کرد، ایجاد محیط صلح و صفا، احتراز از جنگ و خونریزی و انتشار رسالت اسلامی و انقلابی ایران به قدرت فکر و اندیشه و ایدئولوژی.

۲- جهادسازندگی و کارهای عمرانی، کمک به محرومین و ایجاد کار مناسب برای همه.

۳- ایجاد عدالت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی برای همه مردم و تقویت روحیه برابری و برادری برای همه انسان‌ها.

از اینجا می‌بینیم که هدف انقلاب ایران نمی‌توانست سرکوبی اکراد یا هر گروه دیگری باشد، و به همین سبب مدت هفت‌ماه مدارا کرده و همه حمله‌های طرف دیگر و حتی قیام مسلحانه آنها را برای سیطره بر کردستان با سکوت تحمل نموده است.

سیطره احزاب چپ بر کردستان

چپی‌ها از حسن‌نیت دولت و مدارای نظام انقلاب سوءاستفاده می‌کنند و برنامه‌های شوم خود را یکی بعد از دیگری پیاده می‌نمایند و با کمال بی‌شرمی آن را یک پیشرفت برای خود و حزب خود تلقی می‌کنند در حالیکه آنچه کردند، به نفع استعمارگران و طاغوت و به ضرر ملت ایران و دولت جمهوری اسلامی ایران بود.

این احزاب برای اجرای برنامه‌های خود به تاکتیک‌های زیر متوسل می‌شدند:

- ۱- اختلال نظم عمومی، ایجاد بیکاری، توسعه فقر... تا بتوانند عده زیادی نیرو را با قیمت کم خریداری کنند و به صحنه جنگ بکشانند.
- ۲- ایجاد ترس و وحشت در مردم... بطوریکه عده زیادی از کارکنان و کارمندان غیرمحلی محیط را غیر مساعد یافته ترک کار و زندگی کنند و به مناطق دیگری پناه ببرند. در مناطقی نیز با اشاعه اخبار کذب و تحریک‌آمیز دائر بر اینکه دولت می‌خواهد آنها را با هواپیما و با توپخانه بکوبد و زن و بچه آنها را بکشد، مردم فقر و بی‌گناه به وحشت افتاده، از خانه و کاشانه خود به کوه گریخته، دربدر کوه‌ها و مناطق دور دست، دور از خانه خود و بیکار، احتیاج به پول و اسلحه داشته تا از خود و خانواده خود محافظت کنند، و در این هنگام که این مرد آواره احساس احتیاج به اسلحه می‌کند و یک کلاشینکوف بین ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان قیمت دارد و قادر نیست اسلحه‌ای خریداری کند، لذا به یکی از این احزاب متوجه می‌شود و حزب نیز به او اسلحه می‌دهد و پول او را تأمین می‌نماید و این کرد فقیر و مستضعف بدون آنکه خود بداند، توسط حزب اجیر و اسیر می‌شود و به فرمان حزب از شمال به جنوب و از شرق به غرب به حرکت درمی‌آید.

۳- احزاب این افراد ساده و در بدر را سازماندهی می‌کنند، و نیرویی از آنها بوجود می‌آید که در نقاط مختلف درگیری حضور پیدا می‌کنند و هنگامیکه یکی کشته می‌شود، مسئله خون و انتقام مطرح می‌گردد و آدمی ساده و ناآگاه کم‌کم به یک چریک رزمجو و کار کشته و انتقامجو مبدل می‌شود که به فرمان حزب، تمام وقت، مشغول درگیری و کمین کردن و هجوم به شهرها و مأموریت‌های دیگری از این قبیل می‌گردد.

هدف‌ها

در مقابله با این تاکتیک‌ها، هدف خلع سلاح عمومی، و حذف عامل اسلحه از جو متشنج و ترور وحشت کردستان بود، تا افراد بدون ترس از اسلحه بتوانند با آزادی کامل در یک محیط دموکراتیک عقاید خود را بیان کنند و اجتماع بطور طبیعی رو به تعادل و تکامل برود و دولت نیز همه نیروی سیاسی و اقتصادی خود را برای پیشرفت منطقه مصروف بدارد. ولی احزاب چپ شدیداً مخالف خلع سلاح بودند، زیرا می‌دانستند در یک جوّ سالم و آرام و آزاد اکثریت ندارند و مردم به دنبال آنها نمی‌روند.

توطئه سنندج

جنگ و خونریزی و آشوب از همان روز پیروزی انقلاب شروع شد که اولین نمونه بزرگ آن حمله به پادگان مهاباد و غارت اسلحه و سوختن پادگان بود که مختصراً گذشت. با اسلحه‌ای که از مهاباد به یغما برده بودند در ساعت ۲۳ روز ۵۷/۱۲/۲۷، هزاران نفر از توطئه‌گران، پادگان نظامی سنندج را محاصره کردند و بدون آنکه گلوله‌ای از داخل پادگان به طرف آنها شلیک شود، وارد پادگان شدند و ۲۱ سرباز را کشتند و چند ساختمان داخلی پادگان را تسخیر کردند و می‌رفت که پادگان بزرگ سنندج بدست

توطئه‌گران سقوط کند و به همان روز سیاه مهاباد بیافتد. اما تیمسار قرنی، که خدا رحمتش کناد، تصمیم گرفت که پادگان سنندج را محافظت کند و اجازه ندهد که بی‌شرمانه مثل مهاباد بدست دشمن سقوط نماید، لذا عده‌ای از پاسداران و سربازان را از کرمانشاه {باختران} با هلی‌کوپتر به داخل پادگان سنندج گسیل داشت، و آنها مدت ۱۱ روز زیرا آتش مهاجمین مقاومت کردند و پادگان را از سقوط حتمی نجات دادند.

این احزاب چپ در اعلامیه‌ها و تبلیغات خود تیمسار قرنی را بشدت کوبیدند، او را فاشیست، دیکتاتور و قاتل لقب دادند و جرم او این بود که پادگان سنندج را در برابر هجوم توطئه‌گران حفظ کرده بود و چقدر عجیب است که عده‌ای توطئه‌گر و ضدانقلاب به پادگان ارتش حمله کنند و از اینکه سربازان در داخل خانه خود از موجودیت خود دفاع کرده‌اند مورد شماتت قرار گیرند، زیرا دشمنان انتظار داشتند که سنندج نیز مثل مهاباد سقوط کند و اسلحه آنرا غارت کنند و همان جنایت و خیانت مهاباد را با بی‌شرمی بیشتری در سنندج پیاده نمایند! راستی اینان چه انتظاری داشتند؟ می‌خواستند به پادگان حمله کنند و سربازان نیز دست‌بسته تسلیم آنها شوند و مثل مهاباد به اسارت و شکنجه بیفتند؟ چه انتظار بی‌جایی! دولت و ارتش به آنها کاری نداشتند ولی آنها مسلحانه حمله می‌کردند و انتظار داشتند که همه انقلابیون تسلیم ضدانقلاب بشوند و راه را برای پیروزی استعمار و طاغوت هموار کنند!

توطئه نقده

احزاب چپ در تاریخ ۳۱ فروردین ۵۸ نیروهای مسلح خود را به نقده می‌برند، شهری که از بیست هزار نفر جمعیت آن، تقریباً ۱۵ هزار نفر

ترک زبانند، و معلوم است که از قدیم بین کرد و ترک حساسیت وجود دارد. در وسط این شهر ترک‌نشین، بیست هزارکرد از نقاط مختلف جمع شده و دست به تظاهرات می‌زنند که ده‌هزار نفر آنها مسلح بودند. چه کسی می‌تواند چنین عملی را توجیه کند؟ راستی چه دلیلی داشت که احزاب در نقده ترک‌زبان، زور و بازو نشان دهند و همه قدرت نظامی خود را در آنجا تجهیز کنند؟ جواب برای ما روشن است و آن اینکه می‌خواستند مسلحانه بر نقده نیز مسلط شوند، زیرا نقده دروازه آذربایجان است و برای وصول باشنویه و جلیدان و پیرانشهر حیاتی است و برای نفوذ به آذربایجان سیطره بر نقده ضروری بود، لذا مسلحانه وارد نقده شدند و قدرت‌نمایی کردند، می‌خواستند هر نفس‌کشی را خفه کنند و خلاصه نقده را مثل شهرهای دیگر زیر سلطه خود درآورند. ولی حساسیت موجود در نقده به انفجار بدل شد، زد و خورد درگرفت، خون‌ها ریخته شد، جنایت‌ها صورت گرفت، خانه‌ها به غارت رفت و یا بسوخت، به عصمت دختران و زنان تجاوز گردید و روستاهای زیادی در اطراف نقده مورد هجوم و کشتار قرار رفت تا پس از چهار روز خونریزی دولت فرمان داد که ارتش از ارومیه به حرکت درآید و بسوی نقده برود و محاصره‌کنندگان کرد را متفرق نماید. ارتش نیز تا مثلث نقده پیش رفت و محاصره‌کنندگان عقب نشستند، آنگاه سپاه پاسداران به تقاضای خود مردم وارد نقده شد و آرامش را برقرار کرد.

تصفیه آزادمردان

احزاب چپ، بعد از خلع سلاح نیروهای انتظامی و قتل و غارت در پادگان‌های مهاباد، و پادگان بانه و پادگان سردشت و بعد از به نابودی نیروهای دولتی در منطقه، دست به تصفیه نیروهای مذهبی مخالف خود

زدند. در مهاباد، در سقز، در اشنویه در جلیدان، در بوکان،... به مکتب‌های قرآن حمله کردند و رگبار گلوله بر آنها گشودند و این مرز را به آتش کشیدند که جرم آنها فقط تفسیر قرآن در شب‌های جمعه بود و التزام آنها به اسلام و احیاناً پشتیبانی از انقلاب اسلامی ایران، و اصولاً مسلح نبودند و قدرتی به شمار نمی‌رفتند، فقط موضع ایدئولوژیک آنها مهم بود. و بعد وضع به جایی می‌رسد که اگر جوان مسلمانی می‌خواست فعالیت ایدئولوژیک بکند مجبور بود زیرزمینی کار کند، زیرا فعالیت ایدئولوژیک اسلامی ممنوع بود!

آذربایجان غربی

یکی از برنامه‌های دیرین حزب دموکرات و احزاب چپ دیگر نفوذ به آذربایجان و اتصال دو منطقه بحرانی به هم بود و تظاهرات مسلحانه نقده به همین منظور صورت گرفت.

این بحران‌ها از تاریخ ۲۰ تیرماه به آذربایجان غربی کشیده شد و عده‌ای از فئودال‌های کثیف منطقه علیه انقلاب و دولت مرکزی قیام کردند، و حزب دموکرات نیز به پشتیبانی از این فئودال‌ها وارد معرکه شد! و نشان داد که شعارهای این احزاب علیه فئودال‌ها چقدر پوشالی و پوچ است، و آنجا که منافع آنها اقتضا کند حاضرند با کثیف‌ترین فئودال‌ها بسازند و علیه انقلاب توطئه کنند. این همکاری با فئودال‌های کثیف حتی امروز هم وجود دارد، و در همان آذربایجان غربی یکی از فئودال‌های طاغی بنام «سنار مآمدی» ماه‌هاست که توطئه می‌کند و از پشتیبانی حزب دموکرات برخوردار است.

در آن روزهای ۲۰ تیرماه فتودال‌ها بر شهر مرزی «سرو» مسلط شدند، و قسمتی از نیروهای ژاندارمری اجباراً به خاک ترکیه عقب‌نشینی کرد و عده‌ای کشته بجا گذاشت. ژاندارمری ارومیه عده‌ای از ژاندارم‌ها و مجاهدین {نیروهای داوطلب محلی} ارومیه را به شهر سرو فرستاد، ولی در گردنه سخت «قلعه‌حصار» در وسط راه ارومیه «سرو» آنها را محاصره کردند و ۸ نفر را کشتند و چند کامیون را آتش زدند و نیروهای ژاندارمری پس از تلفات زیاد به اومیه بازگشت، لذا ارتش به کمک ژاندارمری به قلعه‌حصار رفت و در یک مانور نظامی این گردنه را تسخیر کرد، به فتودال‌های منطقه اولتیماتوم داد و آنان نیز اول نمایندگان خود را فرستادند و سپس خود در ارومیه جمع شدند و موافقت کردند که دست از جنگ و خونریزی بردارند و به این ترتیب راه ارومیه به سرو باز شد و سرو از محاصره خارج گردید، اما در همان ایم عده دیگری از فتودال‌ها (مثل سنآرمادی) به قطور حمله بردند و ۶ پاسگاه ژاندارمری را خلع سلاح کردند.

{لازم به یادآوری است که دکترچمران شخصاً در پاکسازی گردنه قلعه‌حصار پیشاپیش نیروهای نظامی می‌رفت و حتی راه را برای عبور تانک‌ها با شجاعت تمام باز می‌کرد و این اولیت حرکت انقلابی نظامی او بود. او در این نبرد لباس جنگ به تن کرده و کلاشینکوف بدست گرفته در پیشاپیش نیروها حرکت می‌کرد و تیمسار فلاحی فرمانده نیروی زمینی نیز در کنار او بود، و بیشتر اوقات حتی بیش از صدمتر از تانک‌ها جلوتر افتاده و منطقه را پاکسازی می‌کردند و در چند موقع رگبار گلوله بر آنها باریدن گرفت ولی خوشبختانه آسیبی نرسانید و اینان بدون دره‌ای توقف همچنان پیرومندان به پیشروی خود ادامه دادند تا همه یاغیان را پراکنده کردند.}

بعد از پاکسازی گردنه و اتمام مأموریت، ارتش به ارومیه برگشت تا منطقه «بند» را که عده‌ای ضدانقلابی کمین کرده بودند پاکسازی کند. توطئه‌گران از ابتکار عملیات ارتش جمهوری اسلامی ایران به وحشت افتادند، و دست به تبلیغات دروغ و تحریکات موزیانه زدند همه‌جا شایع کردند که ارتش می‌خواهد زن و بچه‌ها را بکشد و با تحریکات زیاد مردم را ودار به فرار کردند و حتی در پادگان‌ها دست به تحریکات زدند و چند درجه‌دار جاهل آلت دست شدند، و سربازان و درجه‌داران را به عدم اطاعت از فرماندهی ارتش تحریک می‌کردند ولی فرمانده لشکر ۶۴ با قاطعیت تمام این چند درجه‌دار مخرب را از ارتش بیرون کرد، درحالی‌که اکثریت قریب به اتفاق پادگان با فریاد الله‌اکبر و کف‌زدن‌های ممتد پشتیبانی خود را از فرمانده لشکر اعلام می‌کردند.

توطئه مریوان

در شهر مریوان ۲۵ پاسدار کرد و محلی زندگی می‌کردند، که اهل مریوان بودند و در مریوان خانه داشتند و تنها گناه آنها این بود که به انقلاب اسلامی ایران معتقد بودند و نمی‌خواستند از احزاب چپ متابعت کنند. در تاریخ ۲۳ تیرماه ۵۸ صدها نفر از مسلحین احزاب چپ وارد مریوان شدند و پاسداران را محاصره کردند و نیمی از آنها را کشتند و بقیه را مجروح و یا متواری کردند. یکی از مجروحین پاسدار را با موزائیک سر بریدند و جسد او را روی سنگ‌فرش‌ها و اطاق‌ها کشاندند و نواری پهن از خون او همه‌جا را گلگون کرده بود.

در این صحنه جنایت، نه ارتشی وجود داشت، نه ژاندارمری و نه شهربانی، ولی احزاب چپ نمی‌توانستند حتی وجود ۲۵ مسلح بومی کرد را که مخالف آنها بودند تحمل کنند، و این چنین وحشیانه آنها را قتل‌عام می‌نمایند. ولی هنگامی فرا می‌رسند که کار از کار گذشته بود، و لذا در پادگان ارتشی مریوان، چهار کیلومتر خارج شهر مستقر می‌شوند. احزاب چپ برای اعتراض به ورود پاسداران به پادگان مریوان، مردم شهر را به اردوگاهی هشت کیلومتر خارج شهر بردند و زیر چادر جمع کردند، و جاروجنگالی به راه انداختند و چند هزار نفر از طرفداران آنها از سنج بسوی مریوان به حرکت درآمدند و می‌خواستند که زن‌ها و بچه‌ها را به جلو انداخته به پادگان ارتشی مریوان حمله کنند، و نیروهای زیادی از کردهای داخلی و خارجی همه مرتفعات پادگان را محاصره کردند، و پادگان به شدت متشنج شده بود....

دولت به من مأموریت داد که به مریوان بروم و قضیه را با صلح و صفا خاتمه دهم، من نیز همراه با سرتیپ فلاحی فرمانده نیروی زمینی با یک هلیکوپتر وارد پادگان مریوان شدم، درحالی‌که شهر در تصرف نیروهای چپی بود و محاصره دشمن هر لحظه تنگ‌تر می‌شد و تشنجات منطقه بالا می‌گرفت. ما مدت ده روز در مریوان ماندیم، و با فعالیت شبانه‌روزی و جلسات متعدد طولانی با همه اطراف، بالاخره موفق شدیم که قضیه مریوان را با صلح و صفا حل کنیم. بزرگان شهر نظرات ما را نمی‌پذیرفتند، ولی احزاب چپ بشدت توطئه می‌کردند که خونریزی به راه بیاندازند و دامنه آشوب و اغتشاش بالا بگیرد.

برنامه ما این بود که امنیت به منطقه بازگردد و حاکمیت دولت استقرار بیابد و مسلحی مزاحم دیگران نشود و هیچ حزبی امنیت شهر را بهم نزند، حتی آنها که کشته داده‌اند حق انتقام‌گیری ندارند و فقط دادستان انقلاب و یا دادگستری حق رسیدگی به اتهامات مجرمین را دارند و بس... مردم شهر نظرات ما را پذیرفتند، زیرا خواهان آشوب و خونریزی نبودند، و نمی‌خواستند که جنگ در شهر آنها باعث تخریب و قتل بی‌گناهان شود و لذا از مسلحین احزاب چپ خواستند که شهر را ترک کنند و به حاکمیت دولت گردن گذاشتند و گروه‌گروه از زن‌ها و بچه‌ها از اردوگاه خارج شهر به خانه‌های خود بازگشتند و با سرور و شادمانی بکار و زندگی خود پرداختند، ولی در همان روز حدود ۳۵ نفر از چریک‌های فدایی‌خلق و احتمالاً همراه با احزاب دیگر در پشت ساختمان دژبان مریوان که تلفن‌خانه هم بود تحصن کردند و با این توافق مخالفت می‌نمودند!

پاوه - انفجار بزرگ

مطابق معمول، توطئه‌گران، پس از اتمام کار در یک شهر، نیروهای خود را برای توطئه در محل دیگری تجهیز می‌کردند پس از جریان مریوان نیز رهسپار پاوه شدند، و به مدت چند هفته تجهیزات و تفرات خود را برای جنگ بزرگ در پاوه مهیا کردند.

پاوه در جنوبی‌ترین منطقه کردستان قرار دارد، اکثریت مردم پاوه به انقلاب و حکومت مرکزی اعتقاد و ایمان داشتند، حدود ۲۵۰ پاسدار کرد محلی از پاوه پاسداری می‌کردند برای ضدانقلاب، غیرقابل تحمل بود که چنین قدرت بزرگی را بپذیرد و اجازه دهد که افکار انقلابی اسلامی توسط

آنها در منطقه منتشر شود. دشمنان می‌خواستند که این پایگاه مهم انقلابی و اسلامی را نیز درهم بکوبند تا از نقده تا پاره هیچ نیروی مقاومی در برابر احزاب مخالف نظام باقی نماند. با سقوط پاره، سرتاسر کردستان زیر سلطه سیاسی احزاب چپ درمی‌آمد و همه نیروهای نظامی طرفدار انقلاب نیز نابود می‌شدند و حزب دموکرات همراه با همکارانش می‌توانستند به راحتی اعلام استقلال کنند و سلطه نظامی و سیاسی خود را بطور کامل بر همه کردستان مستقر نمایند آنها اطمینان داشتند که با ایادی توطئه‌گر در داخل پادگان‌ها و نیروی هوایی و هوانیروز قادرند که ارتش را فلج کنند و در انفجار بزرگ کردستان، بدون هیچ مانعی سرعت بر همه کردستان سیطره بیابند. اعتصاب‌ها و تحصن‌ها و کشمکش‌ها عده‌ای از همافرها و درجه‌دارها و خلبان‌ها در همان اوقات نشان می‌داد که بین همه این حوادث تلخ و نقشه خطرناکی که برای کردستان کشیده شده است رابطه‌ای دقیق و ارگانیک وجود دارد، و به تحقیق سر همه نخ‌ها در همه این توطئه‌ها به استعمار خارجی متصل می‌شود و دشمنان بزرگ انقلاب ما با چه نقشه‌های شومی درصد شکست ارتش و سقوط نظام اسلامی ایران هستند، و با چه تردستی همه این توطئه‌ها را به دقت رهبری می‌کنند.

حزب دموکرات از سال‌ها پیش در پی تجزیه کردستان از ایران بود، و فقط انتظار می‌کشید تا موقع مناسبی برای اجرای این برنامه فرا رسد. و اکنون بعد از ۶ ماه کشمکش و تضعیف دولت مرکزی، و تصفیه همه نیروهای مؤمن به انقلاب و سیطره سیاسی و نظامی بر همه کردستان، موعد آن رسیده بود که حزب دموکرات به همراهی احزاب چپ‌نمای دیگر رسماً

و علناً علیه حکومت مرکزی قیام کنند و با قدرت سلاح، اراده تجزیه طلبانه خود را بر دولت مرکزی و مردم تحمیل نمایند.

پیش‌بینی فاجعه از طرف حزب دموکرات

در تاریخ ۵۸/۸/۱۴ یعنی یک هفته قبل از شروع انفجار پاوه، حزب دموکرات نامه سرگشاده‌ای به حضرت امام خمینی نوشت، و در آن به شدت به ارتش حمله کرد و نوشت:

«حضرت آیت‌الله: با صراحت و مسئولیت تمام اعلام می‌کنیم که کردستان در آستانه فاجعه بزرگی قرار دارد، و توطئه گسترده‌ای علیه مردم ستمدیده کردستان در شرف تکوین است... قرائن و شواهد نشان می‌دهد که فاجعه نزدیک است... مانمی‌خواهیم این حقیقت تلخ از نظر رهبر عالیقدر انقلاب پنهان بماند، اگر نیروهای ضدانقلابی که اکنون دارند از هر طرف بسوی کردستان ارتش گسیل می‌دارند به دستاوردهای انقلابی ما حمله کنند، اگر به روی خلق ما اسحله بکشند یقین داشته باشید که خلق ما و زحمتکشان کردستان یکپارچه و متحد از انقلاب و دستاوردهای آن دفاع خواهد کرد.

حضرت آیت‌الله: شخص آن حضرت به مردم ایران یاد داده‌اید که برای دفاع از حق مسلم خود از هیچ ارتشی نهراسند. مطمئن باشید مردم کردستان این درس رهبر انقلاب را فراموش نکرده‌اند...»

در این نامه، حزب دموکرات رسماً نزدیکی فاجعه بزرگی را با تأکید تمام پیش‌بینی می‌کند، زیرا خود مسئول و طراح این فاجعه است، و بیش از هر کس به جزئیات آن آگاهی دارد، ولی دست پیش را گرفته است که پس نیافتد.

چه کسی است که نداند همه فاجعه‌ها از حمله به پادگان مهاباد و بعد سنندج و بعد نرده و بعد مریوان... همه و همه به ابتکار حزب دموکرات و احزاب همکار آن بوجود آمده است و ارتش در بوجود آوردن آنها بکلی بی‌خبر و ساکت و غائب بوده است؟! چقدر بی‌شرمی است که حزب دموکرات از همان روز اول پیروزی انقلاب دست به توطئه و کشتار بی‌گناهان و سیطره نظامی به قدرت اسلحه زده است و برادران کرد مؤمن را تصفیه کرده است، و ارتش ساکت و غائب بوده و با تمام این جنایات در مدت ۶ ماه گذشته، باز هم باکمال بی‌انصافی گناه را بگردن دیگران بیاندازد!

آری، درست است که فاجعه‌ای علیه کردستان و علیه مردم ستم‌دیده کردستان در شرف تکوین بود، اما نه بشدت ارتش، بلکه بدست حزب دموکرات!

زیرا دیدیم که در جریان خونین پاوه، ارتش اصلاً وجود و حضور نداشت، فاجعه بدست حزب دموکرات اتفاق افتاد، و بی‌گناهان کرد و غیرکرد بدست مسلحین حزب دموکرات و همکارانشان به خاک و خون غلطیدند، ولی باز هم ارتش حرکتی نکرد، و اصلاً به فکر حرکت نبود! هم‌چنانکه در مریوان، حزب دموکرات و همکارانشان، ۲۵ پاسدار کرد محلی را بخاک و خون کشیدند و ارتش حرکتی نکرد با آنکه فقط ۴ کیلومتر با مریوان فاصله داشت، ولی نجیبید فقط شاهد جنایات وحشیانه احزاب به اصطلاح چپی و شهادت پاسداران کرد محلی بود... و بعد به عیان دیدیم که در جریان پاوه، می‌رفت که همه پاسدارانش مثل مریوان قلع و قمع شوند، و ارتش اصلاً قادر به حرکت نبود، در پاوه اصلاً ارتش حضور و وجود نداشت، و به هیچ‌وجه برنامه‌ای برای حرکت ارتش به پاوه پیش‌بینی نشده

بود، و فقط معجزه‌ای رخ داد که امام شخصاً فرماندهی قوا را بدست گرفت -چیزی که هیچکس فکرش را نکرده بود- و فقط امام بود که قدرت داشت فرمان دهد که ارتش به حرکت درآید و خود را به پاوه برساند، و اگر این معجزه رخ داده بود و به هیچ‌وجه ارتش بسوی پاوه حرکت نمی‌کرد و خون پاک پاسداران و مؤمنین کرد پاوه به هدر می‌رفت.

در اینصورت فاجعه کردستان، همچنانکه دیدیم بوجود آمد، اما بدست حزب دموکرات و خود حزب بهتر از هرکس به جزئیات این فاجعه آگاهی داشت، و فقط خود حزب بود که مدتی قبل نیرو برای محاصره پاوه می‌برد و برنامه وحشیانه‌ای در سدت اجرا داشت و خود حزب بود که بی‌گناهان را در پاوه قتل‌عام کرد درحالی‌که ارتش اصلاً حضور نداشت.

و مهمتر اینکه در همین نامه متذکر می‌شود که «نیروهای ضدانقلابی» بسوی کردستان ارتش گسیل می‌دارد «تا به دستاوردهای انقلابی ما حمله کنند!» یا للعجب که بزرگترین توطئه‌گران و خطرناک‌ترین نیروی ضدانقلابی، دیگران را بر ضدانقلاب متهم می‌کنند! فراموش می‌کنند که تعریف «ضدانقلابی» بیش از هر کس به حزب دموکرات و دستیارانش صدق می‌کند، فراموش می‌کنند که خود آنها بیش از هر نیروی دیگری علیه انقلاب اسلامی ایران، به نفع امپریالیسم توطئه کرده‌اند، و ضدانقلابی واقعی خود حزب دموکرات و همکارانشان هستند.

در انفجار پاوه، نیروهای زیادی تجهیز شده بود که از هزارها مسلح با انواع و اقسام اسلحه سبک و سنگین تشکیل یافته بودند و بعلاوه همه جناح‌های چپ و راست دست اتحاد بهم داده بودند تا نظام اسلامی ما را بکوبند، از یکطرف عده‌ای از ایل قلخانی و ایل جوانرود و طرفداران

سالار جاف و پالیزبان و عده‌ای از کامیاران... که همه از نوکران طاغوت و وابسته به غرب بودند و از طرف دیگر حزب دموکرات، حزب کومله، چریک‌های فدایی خلق، طرفداران جلال طالبانی... دست اتحاد بهم داده و همه نیروهای خود را برای محاصره پاوه تجهیز کرده بودند، دست در دست هم با انقلاب می‌جنگیدند.

انفجار چگونه شروع شد؟

در تاریخ ۵۸/۵/۲۰ عده‌ای از چپی‌ها و طرفداران حزب دموکرات در قریه «قوری قلعه» متحصّن شدند و قطعنامه‌ای در ۱۲ ماده بر پایه تشکیل شورای شهرستان پاوه، تصفیه سپاه پاسداران پاوه، حق خودمختاری کردستان و غیره انتشار دادند.

روز بعد بین دو نفر از منطقه، یکی از پاوه و دیگری از عشایر «باینگان» مشاجره‌ای درگرفت و در این منطقه اکثر عشایر با مردم پاوه حساسیت و رقابت داشتند، و انعکاس این مشاجره و تهدیدهایی که در آن بین دو طرف رد و بدل شد و بعنوان شایعه در شهر پاوه منتشر گردید سبب شد که مردم پاوه نیز از ترس به فرمانداری ریختند و خواستار تأمین امنیت شهر توسط ارتش و پاسداران شدند، آنها شهر را تعطیل کردند، و برای پشتیبانی از انقلاب اسلامی و رهبر انقلاب دست به تظاهرات زدند. عشایر مسلح اطراف نیز به تحریک حزب دموکرات همه راه‌ها را به تصرف خود درآورده پاوه را محاصره کردند، و چند کامیون خواربار را که از کرمانشاه {باختران} به پاوه می‌رفت تصرف نمودند.

متحصنین پاوه نیز قطعنامه‌ای در پنج ماده انتشار داده متذکر شدند که تا برآورده شدن مواد قطعنامه به تحصن خود ادامه خواهند داد. مواد قطعنامه به این شرح است:

۱- پشتیبانی کامل از انقلاب اسلامی ایران به رهبری زعیم عالیقدر امام خمینی تا حد شهادت.

۲- از رهبر انقلاب اسلامی خواستار صدور فرمان تأمین امنیت کامل و کنترل منطقه وسیله ارتس اسلامی هستیم.

۳- پشتیبانی کامل خود را از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مستقر در پاوه اعلام و هر نوع توطئه علیه برادران پاسدار را توطئه علیه انقلاب می‌دانیم.

۴- جلوگیری از حمل اسلحه جز توسط ضابطین رسمی و ممانعت از فروش هر نوع فشنگ و مواد منفجره.

۵- تشکیل شعبه سایر دادگاه انقلاب اسلامی پاوه و دستگیری ضدانقلابیون و گردنه بگیران و محاکمه آنها.

برای جلوگیری از آشوب، «سرهنگ کریمی» فرمانده هنگ ژاندارمری کرمانشاهان {باختران} به قوری قلعه رفت و خواستار حل مشکلات از راه مذاکره شد و از نمایندگان آنها دعوت کرد که به کرمانشاه {باختران} بروند، و خود آنها به خانه‌های خود بازگردند، از طرف دیگر «محمد سپهری‌پور» استاندار کرمانشاه {باختران} نیز به اتفاق دو تن از علماء و نماینده لشکر ۸۱ زرهی و تنی چنر از نمایندگان اقشار مردم با هلیکوپتر به پاوه رفت و وعده کمک و مساعدت کرد و از مردم خواست که دست از تحصن بردارند، و سپس ۶۰ پاسدار به فرماندهی «اصغر وصالی» که در روز عاشورای سال ۵۹

در جنگ علیه صدامیان به شهادت رسید { از کرمانشاه {باختران} به پاوه رفتند، تا به پاسداران محلی (۲۵۰ نفر) در حفظ امنیت کمک کنند.

شروع توطئه

با وجود همه وحشتناک پاوه به مرکز می‌رسید، و دستور کمک نیز به ارتش و سپاه پاسداران داده می‌شد ولی نتیجه‌ای نمی‌داد و بیم آن می‌رفت که پاوه نیز به سرنوشت شوم مریوان دچار شود، و قتل‌عام فجیعی توسط حزب دموکرات و چپ نمایان دیگر در آن صورت گیرد.

از طرف دولت وقت، به من مأموریت داده شد که شخصاً به پاوه بروم و سعی کنم که با مذاکره و به طریق مسالمت‌آمیز، مثل مریوان، قضیه پاوه را حل کنم و از خونریزی بیشتر جلوگیری نمایم.

من نیز به همراه تیمسار فلاحی، فرمانده نیروی زمینی و مقداری مهمات و سه نفر از پاسداران نخست‌وزیری در تاریخ ۵۸/۵/۲۵ با یک هلیکوپتر از کرمانشاه عازم پاوه شدم.

هلیکوپتر حدود ساعت ۵ بعدازظهر بر روی پاوه ظاهر شد و از هر طرف بسوی آن گلوله می‌بارید و بالاخره هلیکوپتر بر روی فرودگاه پاوه، نزدیک پاسگاه ژاندارمری، قسمت غرب پاوه پائین آمد و چندین گلوله به آن اصابت کرد، و ما تصور نمی‌کردیم که هلیکوپتر سالم به زمین برسد و هر لحظه آماده انفجار و سقوط هلیکوپتر بودیم، بالاخره هلیکوپتر در میان گرد و خاک، درحالی‌که باران گلوله از هر طرف می‌بارید، بر زمین نشست و ما فوراً بخاک افتادیم و سینه‌خیز خود را به پشت دیوار شکسته‌ای رسانده و از آنجا به سرعت به طرف پاسگاه ژاندارمری عقب‌نشینی کردیم و هلیکوپتر بلافاصله صعود کرد و بازگشت.

پاسگاه ژاندارمری، ساختمان محکم با دو برج بلند در دو گوشه ساختمان، در پائین کوهی بلند که بر همه منطقه سیطره داشت، از سنگ‌های محکم با بتون ساخته شده و گوا اینکه از نظر استراتژیک در جای مناسبی نبود و هر جنبه‌ای در روی آن از بالای کوه هدف گلوله قرار می‌گرفت، ولی عده‌ای رزمنده از جان گذشته قادر بودند که مدت‌ها در آن بخوبی بجنگند.

با تیمسار فلاحی و پاسداران خود دوان‌دوان زیر رگبار گلوله‌ای که از کوه و اطراف بر ما می‌بارید وارد ژاندارمری شدیم. فرمانده پاسگاه (ستوان یوسفی) و چند ژاندارم و چند جوانمرد کرد محلی، با چشمان نگران، و قیافه‌های وحشت‌زده از ما استقبال کردند، ولی وجود من و تیمسار فلاحی برای آنها بزرگترین نقطه اتکاء و مایه امیدواری بود، گویی از گوشه سیاه آسمان نور امیدی می‌تابید و در محیطی از شک و ترس، نسیمی از اطمینان و پیروزی به مشام می‌رسید. لب‌های لرزان آنها، چشم‌های نگران آنها با نیم‌خنده‌های سرد و کوتاه آنها برای احترام و امید چقدر گویا بود. آنها مرا نمی‌شناختند، فقط می‌دانستند که نماینده دولت، اما نمی‌دانستند که زاده درد و رنج و در میدان‌های سخت و خطرناک آبدیده شده‌ام، نمی‌دانستند که در معرکه‌های مرگ و زندگی همیشه بی‌باکانه به کام ازدهای مرگ فرو رفته‌ام و با عفریت کفر و ظلم و فساد چنجه درافکننده‌ام، نمی‌دانستند که به استقبال شهادت آمده‌ام و از مرگ وحشتی ندارم، حرکات من و سخنان من و آرامش طبیعی من به آنها اطمینان می‌داد که دیگر خطر گذشته است و ما تصمیم داریم که به مردم بدبخت پاوه کمک کنیم و از قتل‌عام آن جلوگیری نمائیم.

از نقاط مختلف پاسگاه بازدید کردیم و بعد زیر رگبار گلوله به مست شهر پاوه، مرکز پاسداران به حرکت درآمدیم. راهی زیبا از میان درخت‌های

بلند، یکطرف کوه و طرف دیگر دره‌ای کم‌عمق، که در میان انبوه درختان برای مدتی از نظر تیراندازان دشمن محفوظ می‌شدیم، می‌ایستادیم تا پس از دویدن‌های زیگزاگ زیر گلوله دشمن، بتوانیم نفسی به راحتی بکشیم و طپش‌های تند و قلب و نفس نفس‌زدن‌های کوتاه و سریع خود را با کمی استراحت، آرام کنیم و دوباره خود را برای جهشی دیگر و حرکتی سریع و صاعقه‌وار آماده نمائیم...

پس از طی این راه کوهستانی، به وسط شهر پاوه رسیدیم، درحالی‌که گلوله بازهم بر ما می‌بارید و درگوشه و کنار می‌توانستیم کسانی را ببینیم که خود را در پناه دیواری یا درختی... پنهان کرده‌اند و با چشم‌های نگران حرکات ما را بطور دقیق زیرنظر دارند.

بالاخره جهشی دیگر از این اولین میدان شهر پاوه تا محل پاسداران، زیر رگبار گلوله دشمن، با کمال سرعت و شجاعت، با حرکات زیگزاگ کردیم تا بالاخره خود را به خانه پاسداران رساندیم.

خانه پاسداران پاوه

خداوندا! چه منظره‌ای داشت این خانه پاسداران! چه دردناک! چه مصیبت‌زده! و چقدر شلوغ و پلوغ! گویی صحرای محشر است، کردهای مؤمن پاوه از زن و مرد به استثغاثه به این خانه پناه می‌آورند، امام جز یأس و ناامیدی ثمره‌ای نمی‌گرفتند، انبوهی از کردهای مسلح و غیرمسلح در پشت در به انتظار کمک ایستاده بودند، آثار غم و درد بر همه چهره‌ها سایه افکنده بود، در همین وقت دختر پرستاری را که پهلویش هدف گلوله دشمن قرار گرفته و خون لباس سفید او را گلگون کرده بود از در بیرون می‌بردند، آنقدر از بدنش خون رفته بود که صورتش مثل لباسش سفید و بی‌رنگ شده بود،

پاسداران جوان به شدت متأثر بودند، ۱۶ ساعت پیش این پرستار مجروح شده بود و از پهلویش خون می‌رفت و نه پزشکی بود نه دارویی که جلوی خون را بگیرد، پاسداران گریه می‌کردند ولی نمی‌توانستند کاری انجام دهند، بالاخره تصمیم گرفتند که جسد نیمه‌جان او را از خانه پاسداران بیرون ببرند تا بیش از این باعث تضعیف روحیه‌ها نشود، لذا او را به ساختمان بهداری منتقل کردند که خالی بود و در بالای تپه در مدخل غربی شهر قرار داشت، و این فرشته بی‌گناه ساعاتی بعد، در میان شیون و شجّه زن‌ها و بچه‌ها جان به جاندار تسلیم کرد.

وارد خانه پاسداران شدیم، مجروحین در هر گوشه و کناری پراکنده بودند، در وسط حیاط، پاسداری اصفهانی که مجروح شده بود و از سر و دهانش خون جاری بود، با صدای بلند سخن می‌گفت، و از زمین و آسمان شکایت می‌کرد، هنگامیکه مرا دید فوراً شناخت، زیرا در مریوان مدتی با من زندگی کرده بود. کاسه صبرش لبریز شد و به شدت فریاد می‌زد، به دولت و ارتش و به همه مسئولین فحش می‌داد که چرا اهمال می‌کنند؟ چرا اینقدر سستی از خود نشان می‌دهند؟ چرا پاوه را بدست جنایتکاران کافر سپرده‌اند؟ چرا گرگ‌ها را بجان بی‌گناهان انداخته‌اند و ساکت نشسته‌اند؟ چرا به پاسداران کمک نمی‌کنند؟ چرا ارتش نمی‌جنبند؟ چرا دولت فکری نمی‌کند؟... از دوستان شهید خود یاد می‌کرد که چه وحشیانه به دست دشمن به قتل رسیدند، خیانت‌ها و جنایت‌های دشمن را شرح می‌داد که چگونه می‌خواهند انقلاب اسلامی ما را به شکست بکشانند...

و با صدای بلند به دولت و ارتش و همه و همه بد می‌گفت و ضجّه می‌کرد و از شدت درد به خود می‌پیچید...

من او را در آغوش کشیدم و بر صورت مجروحش بوسه زدم و آنقدر او را بر سینه خود فشردم که آرام گرفت، و به او گفتم که دولت ما را برای کمک به شما فرستاده است، و چه اسلحه‌ای و کمکی مهم‌تر از این می‌توانی تصور کنی؟

در گوشه و کنار خانه هر کس مشغول کاری بود، و مجروحین نیز در اطراف خانه پراکنده بودند، و راه پله‌ای به طبقه دوم می‌رفت، ولی این راه پله زیر رگبار گلوله دشمن قرار داشت و بسرعت بایک جهش خود را به طبقه دوم رساندم، آنجا بود که اصغر وصالی فرمانده شجاع پاسداران پاوه را ملاقات کردم، در اطاقی با حضور تیمسار فلاحی و چند نفر دیگر جلسه‌ای تشکیل دادیم، و تفصیل جنگ را بیان داشتند که بسیار ناامیدکننده بود، از ۶۰ پاسدار غیرمحلی فقط ۱۶ باقی‌مانده بودند و آن هم ۶ یا ۷ نفر مجروح که قادر به جنگ نبودند و بقیه نیز خسته و کوفته و دل‌شکسته و گرسنه که به مدت یک‌هفته تحت محاصره در سخت‌ترین شرایط با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند، و اکثر دوستان خود را از دست داده بودند، و هیچ امیدی به زندگی نداشتند، آب بر آنها قطع شده بود، زیرا تلمبه موتور آب را که خارج از شهر قرار داشت آتش زده بودند، نان و آذوقه نداشتند، مهمات آنها به پایان رسیده بود، همه مرتفعات شهر بدست دشمن سقوط کرده بود، بیمارستان معروف پاوه بدست آنها افتاده بود و همه ۲۵ پاسدارش به شهادت رسیده بودند، و خلاصه وضعی بسیار استثنایی و تأثرانگیز و ناامید کننده...

در مقابل آنها، نیرویی بین ۲۰۰۰ تا ۸۰۰۰ نفر از گروه‌های چپی و راستی، با اسلحه سبک و سنگین همه منطقه را زیر سیطره خود گرفته بودند، و از همه کوه‌های اطراف خانه پاسداران را به شدت می‌کوبیدند و هر لحظه

کسی به خاک شهادت می‌افتاد و دشمن قدم به قدم نزدیک‌تر می‌شد.

در جلسه، احتیاجات فوری و ضروری پاسداران را برای حمایت شهر نوشتیم، و تصمیم گرفتیم که تیمسار فلاحی هر چه زودتر به کرمانشاه {باختران} باز گردد و احتیاجات مادی و انسانی ما را برآورده کند، آنگاه از خانه پاسداران مجدداً در ظلمت شب دوان‌دوان خود را به پاسگاه ژاندارمری رساندیم تا احتیاجات خود را به کرمانشاه {باختران} با بی‌سیم خبر دهیم، و ضمناً از کرمانشاه {باختران} خواستیم تا هر چه زودتر هلیکوپتری بفرستند تا احتیاجات ما را بیاورد و تیمسار فلاحی را به کرمانشاه {باختران} بازگرداند، و آنها قول دادند که فردا صبح زود یک هلیکوپتری برای این مأموریت به پاوه خواهد آمد.

آن شب را تا به صبح در پاسگاه ژاندارمری، زیر رگبار شدید گلوله نخواهیدیم، زیرا دشمن در تاریکی شب به برج پاسگاه نزدیک شده بود و از فاصله نزدیک ما را هدف قرار می‌داد و هر لحظه فرو ریختن شیشه‌ای از پنجره یا قسمتی از اطاق بگوش می‌رسید. ضمناً در همه وقت با تماس با فرماندار و بزرگان شهر در صدد گفتگو با طرف دیگر بودیم تا شاید بتوان قضیه را با صلح و صفا خاتمه داد، ولی متأسفانه هیچ نتیجه‌ای گرفته نشد.

آن شب زیر آتش گلوله‌ها، غرش انفجارها گذشت و صبح ۵۸/۵/۲۶ منتظر هلیکوپتر بودیم که مهمات و احتیاجات ما را بیاورد، و تیمسار فلاحی را به کرمانشاه {باختران} بازگرداند. ولی فرودگاه پاوه زیر سلطه دشمن بود، و به هیچ‌وجه ممکن نبود هلیکوپتری در آن محل فرود بیاید، به جستجو پرداختیم و بالاخره محل کوچکی را در بالای تپه‌ای در کنار بهداری در

مدخل غربی شهر برای فرود هلیکوپتر انتخاب کردیم، سنگ‌های زمینی را جمع نموده با نوشتن H با گرد گچ بر روی زمین، و همچنین ایجاد علامتی سفید با پارچه بهداری بر روی بام پشت‌بام، بطوریکه هلیکوپتر از بالا بتواند محل نزول خود را پیدا کند، آماده پذیرایی هلیکوپتر آمد و در همان نقطه نشست. هلیکوپتر آب و نان و خرما و مقداری مهمات آورده بود، زیر رگبار گلوله دشمن که از کوه‌های اطراف می‌بارید همه را تخلیه کردیم، و عده‌ای از مجروحین را در هلیکوپتر جای دادیم و همراه با تیمسار فلاحی آنها را روانه کرمانشاه {باختران} کردیم. لازم به تذکر است که هنگام حمل مجروحین به هلیکوپتر، یکی از آنها وقتی در داخل هلیکوپتر روی صندلی نشاندیم، در همان لحظه نیری بر شکمش اصابت کرد، ولی فرصت کمک نبود، ترجیح دادیم که هرچه زودتر برود و در کرمانشاه {باختران} به زخم او رسیدگی شود!

نکته دیگری که قابل تذکر است آنکه عده‌ای از مردم، و بخصوص از میان پاسداران کرد بعضی غیرمحلی که به بقای شهر امیدی نداشتند می‌خواستند با هلیکوپتر به کرمانشاه {باختران} بروند، و هنگام نزول هلیکوپتر جمعیتی کثیر به هلیکوپتر هجوم آوردند که سوار شوند، و حرف هیچ‌کس را نیز نمی‌شنیدند و من آنقدر عصبانی شده بودم که مجبور شدم چند نفر را به زور از هلیکوپتر جدا کنم، بعضی را بزنم، به یکی آنچنان ضربتی زد که بیهوش شد و بر زمین افتاد، و رسماً اعلام کردم که فقط شهدا و مجروحین بازمی‌گردند و بس!

از تیمسار فلاحی خواسته بودم که هر ساعت یک هلیکوپتر بفرستد تا کشته‌ها و مجروح‌ها را تخلیه کنیم و همچنین غذا و آب و آذوقه و نیروهای

کمکی نیز وارد نمائیم... هلیکوپتر تیمسار فلاحی با این امید به آسمان رفت، و ما مشغول کار شدیم تا خود را برای استقبال هلیکوپترهای دیگر آماده کنیم. هلیکوپتر دوم ساعت ۴ بعدازظهر آمد، و مقداری آب و نان و مهمات با خود آورد و تعجب آنکه در هیچ‌یک از این دو هلیکوپتر نیروی کمکی نیامد، درحالیکه بیش از هر چیز احتیاج به نیرو داشتیم، و حتی در همه آن روز سخت و خطرناک فقط دوبار هلیکوپتر آمد، درحالیکه روزهای قبلی سابقه داشت که گاهی پنج هلیکوپتر در یک روز به پاوه می‌آمدند و می‌رفتند ولی گویا مرکز فرماندهی در کرمانشاه {باختران}، پاوه را ساقط شده فرض می‌کرد و اعزام نیروی جدید و مهمات را خسارت به حساب می‌آورد! و آنها را به امان خدا رها کرده بود!! و از نظر دوست و دشمن، می‌رفت که شهر پاوه نیز مثل مریوان سقوط کند، و حتی من خود به این باور رسیده بودم که کار از کار گذشته است، و با این نیروهای موجود و عدم اهتمام مرکز، و عدم اعزام نیروهای تازه‌نفس هیچ امیدی به بقای شهر نیست.

سقوط هلیکوپتر - مصیبت بزرگ

ما نیروهای زیادی را در پشت بهداری، بالای تپه‌ای کوچک تجهیز کرده بودیم، که در صورت فرود هلیکوپتر و هجوم دشمن، بتوانند از هلیکوپتر دفاع کنند و دشمن را پس برانند. در میان این نیروها عده‌ای ۶ یا ۷ نفر از پاسداران غیرمحلی و با حضور خود فرمانده پاسداران، اصغر وصالی، و حدود ۲۵ نفر پاسدار کردمحلی و سه نفر از پاسداران نخست‌وزیری بودند که حفاظت منطقه را درست داشتند.

هلیکوپتر ساعت ۴ بعدازظهر در محل معین شده بر زمین نشست و رگبار گلوله دشمن از هر طرف باریدن گرفت، ما بسرعت مشغول تخلیه آب

و نان و خرما و مهمات مختلفی شدیم که تیمسار فلاحی برای ما فرستاده بود.

از طرف دیگر عده‌ای نیز کشته‌ها و مجروحین را از داخل بهداری حمل کرده و سوار هلیکوپتر می‌نمودند، و این اعمال نیز بسرعت انجام می‌گرفت، و ضمناً چند نفری نیز که می‌خواستند به زور داخل هلیکوپتر شوند با ضربات سخت من روبرو شده، از هلیکوپتر رانده می‌شدند، هر کس کاری می‌کرد، عده‌ی به تیراندازی‌های دشمن پاسخ می‌گفتند، عده‌ای مجروحین و شهدا را سوار هلیکوپتر می‌کردند و عده‌ای دیگر مهمات و آذوقه را تخلیه می‌نمودند و در گوشه‌ای از محل در کنار بهداری می‌گذاشتند و همه اینها زیر آتش گلوله دشمن انجام می‌گرفت.

همه چیز آماده شد، و آخرین پیام‌ها را به خلبان دادم و نوشته کوچکی نیز برای تیمسار فلاحی نوشتم و بدست خلبان دادم و هلیکوپتر صعود کرد، اما از روی اضطراب، زیر رگبار گلوله‌ها، که خلبان می‌خواست هر چه زودتر اوج بگیرد، کنترل خود را از دست داد و پروانه هلیکوپتر به تپه جنوبی تصادم کرد و شکست و هلیکوپتر که چند متری بیشتر بالا نرفته بود، به زمین نشست و دوباره بلند شد و دوباره در نقطه دیگری به زمین خورد و مثل فنر از نقطه‌ای بلند می‌شد، و در نقطه‌ای چند متر آن طرف‌تر به زمین اصابت می‌کرد و از آنجا که نیمی از پروانه‌اش شکسته بود، نیم دیگر پروانه تعادل خود را از دست داده بود و پائین‌تر از حد معمول پائین می‌آمد و در هر چرخش خود، هنگامیکه به زمین نزدیک می‌شد، کسی را ضربه می‌زد و بی‌جان بر زمین می‌انداخت.

هلیکوپتر هنگامیکه بلند می‌شد در کنار من بود و از بالای سرم گذشت، ولی هنگامیکه بر زمین آمد کمی از من دور شده بود ولی دوست پاسدارم را که در دو متری من بود، ضربه دید، و کاسه سرش را از بدن جدا کرد، و در یک لحظه جسد بی‌جان او در کنار من بر خاک افتاد، آنچنان سریع آنقدر مهلک، که گویی این جوان اصلاً حیات نداشته است و هیچ‌گاه زنده نبوده است؛ هلیکوپتر هر لحظه پائین می‌آمد کسی را بر زمین می‌انداخت و خود خیزان‌خیزان به کنار عمارت بهداری رسید، و درست در کنار انبار مهمات و مواد انفجاری که تازه تخلیه کرده بودیم، در زاویه عمارت و تپه محصور شد، موتور هلیکوپتر همچنان می‌گشت و پره‌های شکسته شده پروانه، همچنان با دیوار عمارت و تپه جنوبی اصابت می‌کرد و ضربات سنگینی به هلیکوپتر وارد می‌نمود. کابین هلیکوپتر متلاشی شده بود، و جسد نیمه‌جان دو خلبان آن به بیرون آویزان شده بود درحالی‌که پای آنها همچنان در داخل کمر بند صندلی گیر کرده بود و با گردش موتور و لرزش هلیکوپتر، اجساد آنها نیز تلو تلو می‌خورد، مجروحین داخل هلیکوپتر نیز همه به شهادت رسیدند و اجساد آنها به هر طرف پراکنده شده بود، و بعضی همچنان از هلیکوپتر آویزان و مثل خلبان‌ها تلو تلو می‌خوردند، از همه غم‌انگیزتر، جسد همان دختر پرستاری بود که گلوله پهلویش را شکافته و بعد از ۱۸ ساعت خونریزی بدرود حیات گفته بود، و پایش در داخل هلیکوپتر و بدنش با روپوش سفید، خونین از هلیکوپتر آویزان شده و گیسوان بلندش با دست‌های آویزانش بر روی خاک کشیده می‌شد و موتور هلیکوپتر همچنان می‌گشت و پروانه شکسته‌اش همچنان به کوه و عمارت اصابت می‌کرد، اجساد شهدا و مجروحین در حال نوسان بودند...

راستی چه فاجعه بزرگی بود! چه منظره وحشتناکی! چه مصیبتی! و چه شکست بزرگی! برای هیچکس قابل تحمل نبود، هر بیننده‌ای را دیوانه می‌کرد، هر اعصاب پولادین را خرد می‌نمود، فاجعه‌ای با این شدت و با این عمیق مصیبت و فقط در چند لحظه!

همه دیوانه شده بودند، عده‌ای دیوانه‌وار شیون می‌کردند و سر خود را به دیوار می‌کوبیدند، عده‌ای چشمان خود را گرفته بودند و ضجه می‌کردند، عده‌ای دیوانه‌وار بدور خود می‌گشتند و کنترل خود را از دست داده بودند و گلوله دشمن نیز همچنانا بر ما می‌بارید، ولی کسی دیگر به مرگ توجهی نداشت، و راستی که مرگ در آن مرگ در آن لحظات چقدر شیرین و گوارا و نجات‌دهنده بود. من نیز برای لحظه‌ای آنقدر متقلب شدم که دنیا در نظم تیره و تار شد، و آنقدر شدت درد عمیق و کشنده بود، که سرتاپای وجودم به لرزش افتاد... ولی یکباره، در مقابل مسئولیت بزرگی که به عهده داشتم، از کنترل پاسداران و هدایت دوستان و جلوگیری از خطرات احتمالی آینده، به خود آمدم و تصمیم گرفتیم که دریچه احساسات خود را به بندم! سنگ شوم! و دیگر چیزی حس نکنم! و در مقابل به خدا توکل نمایم و با آغوش باز به استقبال سرنوشت بروم و قضا و قدر را هر چقدر هم که وحشتناک و دردآلود باشد با رضا و رغبت بپذیرم و در این آزمایش بزرگ که تاریخ و عالم برای من مهیا کرده است، وظیفه خود را با سربلندی انجام دهم. تنها قدرتی که در آن لحظات سخت و مهلک مرا کمک کرد، نیروی ایمان و عرفانی بود که مرا از عالم و زندگی و حساب بود و نبود جدا کرد، فقط خدا را می‌دیدم که شاهد اعمال من است و مسئولیتی را بر دوش خود احساس می‌کردم که باید این وظیفه دردناک و سرنوشت‌ساز را در این

لحظات مصیبت با صبر و تحمل و توکل به پایان برسانم، باید فوراً وارد عمل شد و هر چه زودتر باید این چهره وحشتناک فاجعه را پوشانید و باقیمانده جوانان را برای تحمل مسئولیت بزرگتری مهیا کرد. فوراً وارد عمل شدم، مهمات و مواد منفجره هنوز زیر هلیکوپتر و نزدیک آن پراکنده بود، و بیم آن می‌رفت که هلیکوپتر منفجر شود و انفجار هلیکوپتر سبب انفجار این مواد گردد، که دیگر همه منطقه نابود می‌شد و جنبنده‌ای باقی نمی‌ماند، خود صندوق‌های بزرگ را می‌گرفتم و جوان دیگری را می‌گفتم که سر دیگر صندوق را بگیرد و آن را کشان‌کشان از محل هلیکوپتر دور می‌کردم، عده‌ای را فرستادم که پتو بیاورند و روی اجساد متلاشی شده بیاندازند، چند نفری را که شیون می‌کردند و سر خود را به دیوار می‌زدند چند ضربه سیلی زدم و هر یک را به کاری گماشتم، رگبار گلوله دشمن همچنان می‌بارید و جوانان ما بشدت مشغول تلاش شدند. و در همین اوقات موتور هلیکوپتر از کار افتاد و خوشبختانه انفجاری بوجود نیامد.

آنگاه عده‌ای را مأمور کردم که اجساد خلبان‌ها و شهدای دیگر را از داخل هلیکوپتر و اطراف آن جمع‌آوری کنند و به داخل عمارت بهداری ببرند. در داخل سرسرای بهداری، اجساد شهدا مثل قتلگاه در کنار هم ردیف شده بود، دو خلبان هنوز زنده بودند و نفس‌نفس می‌زدند و چند نفر از زن‌ها و بچه‌ها در کنار آنها گریه می‌کردند و یکی از آنها را باد می‌زد، ولی هیچ کار اساسی برای نجات آنها از دست ما ساخته نبود، آنقدر نفس‌نفس زدند تا در میان شیون و ضجه زن‌ها و دوستان دیگر، جان به جان آفرین تسلیم کردند.

بعد لاشه هلیکوپتر ماند، با قطعات پراکنده‌اش و دستگاه‌های تکه‌تکه شده‌اس، و خون‌هایی که از شهدا بر زمین بجا مانده بود، و اجساد شهدا در داخل عمارت بهداری که در کنار هم داخل پتوها پیچیده شده بود.

همه این کارها شاید نیم‌ساعت طول کشید، و هر کس بشدت مشغول فعالیت بود و به چیزی فکر نمی‌کرد، اما بعد، هنگامیکه آرامش برقرار شد و پاسداران محلی و غیرمحلی خسته و کوفته هر یک در گوشه‌ای لمیدند و به این ماجرای وحشتناک و آنچه گذشته بود فکر می‌کردند و بازهم آینده وحشتناک‌تری را در مقابل خویش می‌دیدند، یکباره اعتراض‌ها و ضجه‌ها و شکوه‌ها و فحش‌ها و عصبانیت‌ها مثل آتشفشانی از سینه‌های دردمند پاسداران شروع به فوران کرد، هر کس چیزی می‌گفت و اعتراضی می‌کرد، جوانی ساده و کم‌تجربه از پاسداران به کردها بد می‌گفت و اعتراض می‌کرد که چرا ما را به اینجا آورده‌اند و چرا باید ما بخاطر این کردها جان بدهیم؟ دیگری از من می‌خواست که با بی‌سیم دستور دهم که هلیکوپتر بیاید و همه پاسداران را از این معرکه مرگ نجان دهد، دیگر با فریاد و عصبانیت می‌گفت اگر دکتر چمران ما را با هلیکوپتر نجات ندهد خائن است! در این هنگام پاسداران کرد که عددشان بیشتر بود، با شنیدن این نوع سخنان، سخت ناراحت و مأیوس شروع به اعتراض کردند که شما می‌خواهید ما را تنها بگذارید و خود بگریزید؟ و یکی از آنها زیرلب گفت، و من شنیدم که «خطا بود ما از خمینی طرفداری کنیم، شاید بهتر بود از قاسملو طرفداری می‌کردیم».

مناقشه بین چند پاسدار و برادران کرد بالا می‌گرفت و سخنان نامناسبی رد و بدل می‌شد و کم‌کم دو طرف با چشمان برآشفته در میان باس

و ناامیدی و عصبانیت در مقابل هم جبهه می‌گرفتند دیگر جای صبر نبود، به هر دو طرف فریاد زدم که ساکت شوند، و به جوان پاسداری که همچنان با عصبانیت به برادران کرد اهانت می‌کرد، ضربت سختی زدم و با کلمات خشنی او را وادار به سکوت کردم، و به همه آنها گفتم:

«ما همه پاسداریم و برای شهادت آمده‌ایم و در راه خدای بزرگ هر مصیبتی را می‌پذیریم و با زبونی و ضعف از معرکه خطر نمی‌گریزیم، ما آمده‌ایم که پرچم پرافتخار انقلاب اسلامی ایران را برافرازیم، ما آمده‌ایم که به همه دنیا درس ایمان و فداکاری و شهادت بدهیم، ما آمده‌ایم که جانبازی اصحاب حسین(ع) را زنده کنیم. شهادت در راه خدا افتخار ماست و آرزو می‌کنیم که با کفن خونین در بارگاه خدای بزرگ حاضر شویم. ما از مرگ وحشتی نداریم، ولی به دشمنان انقلاب نشان می‌دهیم که یک مؤمن شهید چگونه جانبازی می‌کند و شهادت ما چقدر برای آنها گران تمام می‌شود مسلماً امام خمینی و ملت ایران سکوت نخواهند کرد، و این ضدانقلابی‌ها را نابود خواهند نمود ...»

به فرمانده سپاهیان، اصغر وصالی گفتم که «جوانان خود را به خانه پاسداران بازگرداند و آماده آن شب تاریخی باشد، شبی که شب قدر ماست، شبی که همه فرشتگان به ما درود خواهند فرستاد، شبی که عاشورای حسینی! را تجدید می‌کند، شبی که حق و باطل، انقلابی و ضدانقلابی، با نیروهای نابرابر، در مقابل هم می‌ایستند و معرکه مرگ و زندگی برافروخته می‌شود، سرنوشت کردستان به نگارش درمی‌آید، انقلاب اسلامی ایران، به محک آزمایش گذاشته می‌شود، شب قدر، شب سرنوشت‌ساز انقلاب، شب

شهادت، شب حسین(ع)، شبی که همه ما با کفن خونین به لقاء پروردگار خود نائل می‌شویم...»

اصغر وصالی نیروهای خود را به محل پاسداران، به شهر فرستاد و توصیه‌های لازم را به آنها داد و خود او با چند نفر دیگر همراه من بسوی پاسگاه ژاندارمری در منتهی‌الیه پاوه به راه افتادیم. رگبار گلوله همچنان بر ما می‌بایرد، و ما بطور زیگزاگ بسرعت می‌دویدیم تا بالاخره خود را به پاسگاه رساندیم به ستوان یوسفی فرمانده پاسگاه که پایش تیر خورده بود و می‌شلید گفتم که انبار اسلحه و مهمات خود را باز کند و هرچه جوانان احتیاج دارند بدهد، و خود نیز ۱۵ نارنجک دستی از او برای خود گرفتم، و دو کمر بند بستم که بر روی هر کمر بند ۷ یا ۸ نارنجک گذاشته بودم، تا در آخرین لحظات نبرد، که جنگ مغلوبه می‌شود و دیگر جایی برای تیراندازی نیست از نارنجک‌ها استفاده کنم، زیرا در هجوم‌های انبوه دشمن نارنجک از هر چیز دیگری مؤثرتر است.

آنگاه جوانی از کرمانشاه {باختران} بنام شعبانی را به فرماندهی پاسگاه گماشتم، جوانی کوتاه قد و نحیف، ولی بسیار مؤمن و با اراده بود. به او گفتم آیا حاضری که امشب، که شب شهادت ماست، فرماندهی پاسگاه را بعهده بگیری؟ زیرا امشب من شخصاً به محل پاسداران می‌روم و فرماندهی می‌خواهم که به شهادت افتخار کند، و آرزو داشته باشد که با اصحاب حسین(ع) محشور شود. شعبانی با صدای محکم و مصمم این مسئولیت را پذیرفت و دوستان کرمانشاهی خود را بسیج کرد و در نقاط مختلف پاسگاه هم‌اها با جوانمردان و ژاندارم‌ها مستقر نمود، و ما هم برای آخرین بار از همه نقاط قلعه بازدید کردیم و سنگرها را دیدیم و با جوانان گفتگو کردیم و در

همین لحظات در بالای قلعه، یکی از جوانان شعبانی هدف گلوله قرار گرفت که از بالای کوه شلیک شده بود، بر زمین افتاد و ناله می‌کرد و مرا به کمک می‌طلبید، بالاخره او را به محل مطمئن رساندیم، و در مقابل ضجه او گفتم: «تصور کن که عاشورا است، و تو در کربلا مبارزه می‌کنی و در راه خدا مجروح شده‌ای، و احساس کن که چنین دردی چقدر لذت‌بخش است...» و این جوان مجروح فوراً آرام شد، و تا به صبح بر بالای سنگر خود علیه دشمنان جنگید و لحظه‌ای از وظیفه خود غافل نشد.

در همین لحظاتی که سرگرم بازدید و محکم کردن سنگرها برای آن شب تاریخی بودیم، یکباره فریاد پاسداران از برج غربی قلعه بلند شد که عده‌ای از اکراد در حال پیشروی هستند، فوراً خود را به آن نقطه رساندیم، حدود ۱۰ نفر درحالی‌که پرچم سفیدی بر بالای سر خود حمل می‌کردند به سمت ما می‌آمدند، به جوانان خود گفتم که تیراندازی نکنند، شاید آنها برای مصالحه و مذاکره آمده‌اند، و ما وظیفه داریم که تا حد امکان با صلح و صفا این مسئله را حل کنیم و یکی از جوانمردهای کرد را گفتم که به بیرون قلعه برود و با آنها صحبت کند و ببیند که چه می‌خواهند؟ او نیز بیرون به استقبال آنها رفت، آنها نیز به حدود ۳۰ متری قلعه رسیدند، که در کنار جاده، ساختمان‌های کارخانه برق وجود داشت، و کنار جاده را کنده بودند و خاک‌های زیادی در کنار جاده انباشته شده بود که سنگری طبیعی و مناسب تشکیل می‌داد، آنها آمدند و تا نزدیکی خاک‌ها رسیدند و یکباره رگبار گلوله را بر نماینده ما گشودند و در پشت خاک‌ها سنگر گرفتند!

و با این حساب تا ۳۰ متری پاسگاه پیش آمدند، و از طرف غرب نیز ما را محاصره کردند، و از فاصله ۳۰ متری ما را هدف قرار می‌دادند،

رزمندگان ما نیز آتش گلوله را بر سنگرهای آنها گشودند تا جوانمرد ما توانست عقب‌نشینی کند و خود را به پاسگاه برساند.

بالاخره هوا تاریک می‌شد، و مجبور بودیم هر چه زودتر خود را به محل پاسداران در وسط شهر پاوه برسانیم، با شعبانی شجاع و دیگر رزمندگان و ژاندارم‌ها و جوانمردها وداع کردیم و زیر رگبار گلوله دشمن از هر طرف بر ما می‌بارید خارج شدیم، و فرمانده مجروح پاسگاه ژاندارمری نیز بدنبال ما به شهر آمد، و یکسره به خانه پاسداران رفتیم و آماده آن شب تاریخی شدیم.

روزهای مصیبت‌بار

در آن دو روز سه مصیبت بزرگ بر ما وارد آمده بود که تحمل هر یک بسیار سخت و دردناک بود:

۱- سقوط هواپیمای فانثوم که برای شناسایی و کمک آمده بود و در روز ۵۸/۵/۲۵ در چهار کیلومتری شرق پاوه به کوه‌های بلند اصابت کرد و هر دو خلبان آن به شهادت رسیدند.

۲- سقوط هلیکوپتر ۲۱۴ و شهادت بهترین دوستان ما در برابر دیدگان

ما.

۳- سقوط بیمارستان پاوه در منتهی‌الیه شرقی پاوه بدست حزب دموکرات و اعوان آن در تاریخ ۵۸/۵/۲۶ که ۲۵ نفر پاسدار آن را وحشیانه کشتند، درحالی‌که اکثر آنها مجروح بودند و نمی‌توانستند از بستر بیماری خارج شوند، همه آنها را بخارج بیمارستان، پشت دیوار بیمارستان بردند و به گلوله بستند و بعد بعضی را سر بریدند و بعضی اعمال شنیع دیگری

انجام دادند، کهروی چنگیز را در تاریخ سفید کردند، و بزرگ‌ترین لعنت ابدی را برای خود خریدند.

راستی که با این مصیبت‌های بزرگ و مهلک چقدر سخت بود که پاسداری خسته و دل‌شکسته و ناامید بتواند در مقابل سیل هزارها دشمن مسلح خونخوار مقاومت کند و چه نیروی خدایی لازم بود که بتواند این ۱۶ پاسدار باقیمانده را که ۶ یا ۷ نفر آنها نیز مجروح بودند، به قدرت ایمان و اسلحه شهادت مجهز کند و خطرناک‌ترین جملات سنگین دشمن را دفع نماید، و آن شب تاریک وحشتناک را با پیروزی به صبح امید متصل کند.

دشمن به پیروزی خود اطمینان داشت، همه این مصیبت‌ها را که بر ما وارد آمده بود بخوبی می‌دانست، از شکست روحیه‌ها آگاهی داشت و آنچه‌آن جسارت پیدا کرده بود که در روشنایی روز تا ۳۰ متری پاسگاه پیش می‌آید و آنقدر به خود اطمینان دارد که به فکر بازگشت نیست، بلکه منتظر سقوط شهر است، و بخصوص برای تضعیف بیشتر روحیه‌ها، آنچه‌آن بی‌رحمانه و وحشیانه پاسداران مجروح بیمارستان را قتل‌عام می‌کند، و هر رهگذر ساده‌ای را در خیابان‌های شهر هدف گلوله قرار می‌دهد، بطوریکه چند نفر در همان دو روز در خیابان روبروی خانه پاسداران مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و کشته شدند.

سرنوشت انقلاب در خطر سقوط

کردستان، لایبراتور توطئه‌گران ضدانقلاب بود، که سرنوشت انقلاب را به محک امتحان گذاشته بودند و اگر در کردستان، امپریالیسم و طاغوت و عمال داخلی آنها پیروز می‌شدند، مسلماً نظیر همان برنامه شوم را در خوزستان، گنبد، آذربایجان و بلوچستان... پیاده می‌کردند تا انقلاب اسلامی

ما را بطورکلی نابود کنند. بنابراین سقوط کردستان فقط متضمّن تجزیه یک منطقه از خاک و وطن نبود، بلکه معادل نابودی انقلاب و استقلال ایران بود. و پاوه میعادگاه نیروهای چپ و راست برای انفجاری سرتاسری در همه کردستان بشمار می‌آمد که بالاخره به همه ایران منتشر می‌شد. بنابراین سقوط پاوه در آن شب تاریخی، سرآغازی برای شعله کشیدن آتش توطئه در سرتاسر کردستان، و سپس زیربنایی برای اسقاط نظام اسلامی ایران بود. و می‌بینیم که سرنوشت انقلاب ما به این شب مخوف در پاوه بستگی داشت و ایمان و شهادت رزمندگان پاوه، تعیین‌کننده جهت این سرنوشت تاریخی بود.

پاوه- نقطه عطفی در انقلاب

پاوه؛ همچون ستاره‌ای تابناک بر فرق آسمان انقلاب اسلامی ایران می‌درخشد، پاوه؛ نقطه عطفی است که به سیاست ۶ ماهه سکوت و انتظار دولت و ارتش پایان داده است و برای اولین بار، با قاطعیت و سرعت و قدرت، دشمنان را بر جای خود نشانده است.

پاوه؛ بزرگترین ضربتی است بر گرده امپریالیسم و صهیونیسم که آرزوی پیروزی نظامی خود و سقوط انقلاب اسلامی ایران را به گور ببرند. پاوه؛ میعادگاه فدائیان راه خدا با طاغوتیان است، که به قدرت ایمان و شهادت بر نیروهای کفر و ظلم و جهل پیروز شده‌اند.

پاوه؛ داستان شورانگیزی است که حماسه‌ها خلق کرده، اسطوره‌ها از خود به یادگار گذاشته، و شهادت‌ها و فداکاری‌های بی‌نظیری را بر قلب خود ضبط کرده، و شاهد جنایت‌هایی بود که در تاریخ سابقه نداشته است.

پاوه؛ اسمی لطیف، که در آن خشن‌ترین قتل‌عام‌ها صورت گرفته است.

پاوه؛ که با قلعه‌های سر به فلک کشیده‌اش، نمودار همت بلند جانبازان راه حق، و ارادهٔ سخت و پولادین مبارزان انقلاب اسلامی ایران است.

پاوه؛ که از جویبارها و چشمه‌سارها و مرغزارها و بوستان‌هایش، نسیم ملایمی موج می‌زند، بوی خون بی‌گناهان را پخش می‌کند، و ناله زنجیریان و شیون مادران داغ‌دیده را منتشر می‌نماید.

پاوه؛ صخره‌های سختی است که مثل دیوارهای بلند، این شهر کوچک را محاصره کرده است، و فریاد رزمندگان و خروش مسلسل‌ها و راکت‌ها و انفجار خمپاره‌ها، این صخره‌ها را به لرزه درانداخته است.

پاوه؛ قبله‌گاه دل‌های دردمند و دیده‌های گریان و دعا‌های پرسوزی بود که هزاران مؤمن به انقلاب، در آن شب مخوف، بسوی پاوه توجه می‌کردند و از خدای بزرگ خواستار پیروزی حق بر باطل بودند. هزاران نفر در پشت نخست‌وزیری گرد آمدند و تقاضای اسلحه می‌کردند که به پاوه بروند و علیه ضدانقلاب بجنگند، از گوشه و کنار دنیا، سیل تلگراف و تلفن سرازیر شده بود که چرا دولت بر رزمندگان پاوه کمک نمی‌کند و چرا ضدانقلاب را ریشه‌کن نمی‌نمایند؟ موجی از احساسات پاک از طرف مؤمنین مسئول و متعهد در سرتاسر کشور بوجود آمده بود که همچون آتش‌فشان زبانه می‌کشید و ریشه‌های خیانت و جنایت ضدانقلاب را می‌سوزانید.

شب هولناک - شب قدر

بالاخره، آخرین دقیق روز ۵۸/۵/۲۶ در گردابی از مصیبت‌های سخت، و طوفانی از حمله‌های همه‌جانبه هزاران مسلح خونخوار به پایان رسید، و با

غروب آفتاب استعمار و ضدانقلاب منتظر غروب انقلاب اسلامی ایران بود، جنگی سخت از هر طرف آغاز شد و هجوم دشمن مثل سیل می آمد که آخرین بقایای مقاومت را ریشه کن کند، و باقیمانده های پاسدار را در خون غرق نماید، تا در خطه کردستان دیگر کسی نتواند از امام امت پشتیبانی کند و یا به اسلام و انقلاب اسلامی ایران معتقد و ملتزم باشد. از شب تا به صبح رگبار گلوله های سبک و سنگین و خمپاره ها و راکت ها می بارید، و دشمن که سرمست پیروزی خود بود، مغرورانه رجز می خواند و بی مهابا پیش می آمد و هرچه را در مسیر خود می یافت می سوزاند و ریشه کن می کرد.

در این شب مخوف، فقط تعداد کمی پاسدار مجروح و دل شکسته در میان محاصره هزاران مسلح ضدانقلاب، در میان گردابی از بلا و مصیبت غوطه می خوردند، و فقط راه پرافتخار شهادت باقیمانده بود. پرچم داران انقلاب با حقانیت و مظلومیت خاصی در خون خود می غلطیدند و نوکران اجنبی و خونخواران ضدانقلابی پیروزی منحوس خود را جشن گرفته بودند و رقصان و پای کوبان همراه با غرش خمپاره ها و رگبار مسلسل ها پیش می رفتند، و مغرورانه اطمینان داشتند که در آن شب سیاه، آخرین ندای حق و انقلاب را در گلوی آخرین رزمنده شهید برای همیشه حفه می کنند. خبر شوم شکست انقلاب را همراه با سقوط جمهوری اسلامی ایران به طاغوت ها و ارباب ها و ابرقدرت ها بشارت می دهند! طاغوتیان نیز با بی صبری تمام منتظر اخبار شاد و شوم خود بودند و لحظات آخرین پیروزی را با لذت و حرص و ولع نوش می کردند...

چه شبی بود، این شب قدر، این شب مقاومت، این شب تعیین کننده

سرنوشت...

من هیچ امیدی به صبح نداشتم، دل به شهادت بسته بودم، با زمین و آسمان وداع کرده بودم، و فقط تصمیم داشتم که در آخرین معرکه زندگی، آنچنان ضربشستی به دشمن نشان دهم که هر وقت اصحاب کفر و نفاق آن را بیاد بیاورند، بر خود بلرزند. برای من جنگ‌های پاوه و مصیبت‌های آن امری عادی بود، من با طنین رگبار مسلسل‌ها و غرش خمپاره‌ها از سال‌ها پیش عادت داشتم. در لبنان، سال‌های دراز، شب و روز خود را در سنگرهای سخت، زیر آتش توپخانه و بمباران هواپیماهای اسرائیل و رگبار مسلسل کتائب بسر آورده بودم، خطر و شهادت برای من امری طبیعی بود، من با فقر و محرومیت و مصیبت خو کرده بودم، و هر روز برادر شهیدی را بدوش کشیده برده بودم، آنقدر مصیبت دیده و درد کشیده بودم که گویی سراسر وجودم را با رنج و درد عجین کرده‌اند! همیشه به آغوش مرگ فرو می‌رفتم، و مرگ سراسیمه از برابرم می‌گریخت! زندگی من در لبنان، دائماً در خطرهای سخت و مشکلات لاینحل و نبردهای خونین می‌گذشت، و راستی هر شب من در آنجا یک پاوه بودم! بنابراین، شب هولناک پاوه مرا بیاد لبنان می‌انداخت، و احساسی از شوق شهادت، و وارستگی از دنیا و معراج به آسمان‌ها بر وجودم مستولی شده بود، با خدای خود راز و نیاز می‌کردم، و از همه وابستگی‌ها حتی زیبایی آسمان با ستارگان جذابش بریده بودم، خاطرات تلخ و شیرین گذشته در نظرم رژه می‌رفتند، و من با همه آنها و با همه عالم وجود وداع می‌کردم و آماده شهادت می‌شدم.

مقاومت پاسگاه

از همه شهر پاوه، فقط دو نقطه در دست ما بود. یکی پاسگاه ژاندارمری در غرب پاوه، زیر نظر شعبانی، و دیگری محل پاسداران در وسط

شهر که خود من در آنجا بودم و همه مرتفعات اطراف شهر و همه راه‌ها و همه مواضع استراتژیک، و همه اطراف شهر، و تقریباً همه شهر بدست دشمن افتاده بود.

در پاسگاه ژاندارمری، به محض آنکه خورشید غروب کرد و ظلمت شب بر همه‌جا سایه افکند، دشمنان از همه طرف پاسگاه را محاصره کرده و تا پشت دیوارهای پاسگاه پیش آمدند و از پنجره‌های پاسگاه با ژاندارم‌ها صحبت کردند، و به آنها گفتند که «ما با شما ژاندارم‌ها کاری نداریم، اسلحه خودرا تحویل بدهید و به سلامت بروید، ما فقط می‌خواهیم سر پاسدارها را ببریم.»

شعبانی، مسئول ما نیز ژاندارم‌ها را مختار می‌کند که خود راهشان را انتخاب نمایند، به آنها می‌گوید که «ما آماده شهادت شده‌ایم، و تا آخرین قطره خون خود می‌جنگیم، ولی به هیچ‌وجه نمی‌خواهیم که شما بخاطر ما به خطر بیافتید، شما می‌توانید با کمال آزادی بروید، لاکراه‌فی‌دین» در مقابل این خلوص و این فداکاری و آمادگی برای شهادت، ژاندارم‌ها نیز به هیجان می‌آیند و می‌گویند «افتخار می‌کنیم که در رکاب کسانی مثل شما به افتخار شهادت نائل آئیم.» لذا ژاندارم‌ها نیز می‌مانند و دوش بدوش برادران پاسدار تا به صبح می‌جنگند. جنگ سختی تا سپیده صبح ادامه پیدا می‌کند و دشمنان با خمپاره و نارنجک و اسلحه سبک و سنگین پاسگاه را بشدت می‌کوبند و پاسداران و ژاندارم‌ها نیز با کمال رشادت سرتاسر شب را می‌جنگند و دشمنان را از دیوارهای پاسگاه عقب می‌رانند، و بزرگترین افتخار را برای خود کسب می‌کنند.

خانه پاسداران در پاوه

پاسداران معدودی که در خانه پاسداران باقی مانده بودند، کیسه‌های شنی را در بالای دیوارهای خانه قرار داده دو مسلسل کالیبر ۵۰ را در دو طرف مستقر ساخته و مهماتی را که همان عصر توسط هلیکوپتر رسیده بود در آنجا متمرکز کرده و از شب تا به صبح با دیواری از آتش جلوی پیشروی دشمنان را سد نموده بودند، من بر بالای دیوار خانه ایستاده بودم و گلوله‌های خطاط {رسم} را مشاهده می‌کردم که از هر دو طرف می‌بارید، و آن شب‌تار را چراغانی می‌داد.

طنین مسلسل‌ها و غرش خمپاره‌ها قطع نمی‌شد، و انعکاس صدا بر صخره‌های دیوار مانند دو طرف شهر، موسیقی جنگ را به بهترین وجهی نمایش می‌داد.

نیروهای دشمن، مثل سیل پیش می‌آمدند، و چون عده زیادی از دزدان قلخانی و خوانرودی و مزدوران پالیزبان و سردار جاف در میان مهاجمین بودند، و بر حسب عادت خود می‌خواستند خانه‌های شهر را غارت کنند، لذا بین مهاجمین و صاحبان خانه‌ها درگیری بعمل می‌آمد، شیون زن‌ها و بچه‌ها به گوش می‌رسید، و قتل و غارت و آتش‌سوزی خانه‌ها انتشار می‌یافت و مشاهده می‌شد که موج آتش‌سوزی لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌شود، و از خط پی‌قراول جبهه دشمن خبر می‌داد. حدود ساعت ۴ صبح، آنچنان قتل و غارت همه شهر را فرا گرفته بود، که گویی نیروهای وسیع دشمن در باطلاقی فرو رفته است و هیچ نیرویی قادر نیست که مهاجمین را از قتل و غارت خانه‌ها باز وارد و به سمت معرکه نبرد، یعنی خانه پاسداران معطوف کند لذا چند ماشین با بلندگو آوردند، و بلندگوها در وسط شهر بحرکت درآمدند و ندا در دادند:

«هر کس وفاداری خود را به حزب دموکرات اعلام کند، در امن و امان است، ما فقط آمده‌ایم که پاسداران و دکترچمران را سر ببریم!» بلندگوها مهاجمین را از حمله به خانه‌ها بر حذر می‌داشتند ولی کسی توجه نمی‌کرد، و قتل و غارت و آتش‌سوزی خانه‌ها و فریاد مظلومین همچنان به گوش می‌رسید، و موج هجوم دشمن به آرامی پیش می‌آمد و خط محاصره خانه پاسداران را تنگ‌تر می‌کرد. شدت آتش از دو طرف اوج می‌گرفت، و شهر پاوه در سیلی از هزاران مهاجم مسلح موج می‌زد، اما پرچم مقاومت در وسط شهر، در محوطه کوچکی که به عظمت همه کردستان در اهتزاز بود. خطوط اولیه دشمن به نزدیکی‌های خانه نزدیک می‌شد، ولی شدت آتش پاسداران آنها را به عقب می‌راند، تا بالاخره سپیده صبح برآمد، و هیچ یک از دو نقطه مقاومت ما سقوط نکرد، و این شب هولناک به صبح پیروزی و امید متصل شد و هزاران دشمن مسلح، در آن شرایط سخت و نامتعادل نتوانستند مقاومت بی‌نظیر جوانان ما را درهم بشکنند، و در روشنی روز، برای دشمن خیلی سخت‌تر است که بتواند به دیوارهای پاسگاه یا خانه پاسداران نزدیک شود. بخصوص با برآمدن روز، دو هواپیمای فانتوم مواضع اسلحه سنگین دشمن را کوبیدند و از فشار هجوم آنها بر شهر کاستند.

فرمان تاریخی امام

صبح روز ۵۸/۵/۲۷ بر بالای دیوار خانه پاسداران ایستاده بودم و به شهر می‌نگریستم و گلوله از هر دو طرف همچنان می‌بارید، یکباره فریاد «الله‌اکبر» پاسداران به هوا بلند شد، پرسیدم مگر چه شده است؟ گفتند امام‌خمینی اعلامیه‌ای صادر کرده است... اعلامیه‌ای تاریخی که اساس بزرگترین تحولات انقلابی کشور ما بشمار می‌رود، اعلامیه‌ای که سرنوشت

کردستان و ایران را دگرگون کرد، انقلابی‌ترین اعلامیه‌ای که از بزرگ مردی ۸۰ ساله، بدون آنکه دروس نظامی خوانده باشد، صادر شده است. امام خمینی فرماندهی قوا را بدست می‌گیرد، و فرمان می‌دهد که ارتش باید در عرض ۲۴ ساعت خود را به پایه برساند و ضدانقلاب را قلع و قمع کند. تا آنروز، ارتش حالت سکون و جمود داشت. ضدانقلاب مسلحانه راه‌ها را می‌بست، مسلحانه شهرها را زیر سلطه خود می‌گرفت، پاسگاه‌های ژاندارمری و شهربانی را خلع سلاح می‌کرد، به پادگان‌های ارتشی حمله می‌نمود و بعضی از آنها را نیز تسخیر کرد، پادگان مهاباد، بانه و سردشت را به آتش کشید و غارت کرد، مؤمنین به انقلاب اسلامی را تصفیه نمود، عده زیادی را کشت، افکار سیاسی خود را بر مردم بی‌پناه به زور اسلحه تحمیل نمود، ولی دولت حضور نداشت و ارتش هم وجود نداشت که حرکتی کند... از آن طرف جنایت و خیانت و از طرف دولت مرکزی سکوت و عدم حضور، و این امر به مدت ۶ ماه، از روز اول پیروزی انقلاب تا جریان پایه استمرار داشت، و برای اولین بار، در جریان پایه که بی‌شرمی ضدانقلاب از حد گذشته، و جنایت‌ها و خیانت‌های آنها آنقدر زیاد شده بود که دیگر برای امام و ملت ایران قابل تحمل نبود، و لذا فرمان حرکت از طرف شخص امام صادر شد و ارتش رأساً و رسماً وارد معرکه گردید، و برای اولین بار ارتش به تعقیب ضدانقلاب برآمد و جنایت‌کاران را تسلیم محکمه کرد.

ما می‌بینیم که حزب دموکرات و بعضی از چپ‌نمایان دیگر به ارتش می‌تازند که چرا حمله کرده است؟ چرا جلوی ضدانقلابی مسلح ایستادگی کرده است؟ چرا راه را برای همیشه جلوی جنایت‌کاران وابسته به استعمار باز نگذاشته است؟ که بدون هیچ دغدغه خاطری بتوانند بی‌گناهان را مثل ۶

ماه گذشته آن قتل عام کنند، و به قدرت سلاح سلطه منحوس فاشیستی و تروریستی خود را بر همه جا توسعه دهند؟

این چپ‌نمایان یکبار هم از خود نمی‌پرسند که همه جنایت‌ها و خیانت‌های ۶ ماهه حزب دموکرات و چپ‌نماهای دیگجر را که در خلاء کامل از قوای انتظامی انجام داده‌اند، چگونه توجیه کنند!! حتی یکبار هم تصفیه مؤمنین به انقلاب و ترور بی‌گناهان کرد و حمله به قوای انتظامی را بخاطر خطیر خود منظور نمی‌دهند؟، و برای کشته‌های غیرحزبی و ترور و وحشتی که این احزاب ایجاد کرده‌اند ارزشی قائل نیستند...؟ و این کمال غرض‌ورزی و سوء‌نظر و سفسطه‌جویی است که از طرف عده‌ای مغرض به ظهور می‌رسد.

ملت به پا می‌خیزد

من اصلاً خبر نداشتم که اخبار هولناک پاوه به کسی می‌رسد. و امام‌خمینی و ملت از جریان پاوه باخبرند، فکر می‌کردم که در محاصره ضدانقلاب در آن شب وحشتناک به شهادت می‌رسیم و تا مدت‌ها کسی باخبر نمی‌شود اما بی‌سیم‌چی شجاع ژاندارمری درحالی‌که اطاقش زیر رگبار گلوله‌ها فرو می‌ریخت، خود به زیر میز رفته و درازکش میکروفون بدست، همه جریانات را به کرمانشاه {باختران} مخابره می‌کند، و مردم خارج از وضع وخیم مظلومان پاوه و وحشی‌گری‌های ضدانقلاب باخبر می‌شوند. موجی از هیجان سرتاسر ایران را فرا می‌گیرد، هزاران نفر در پشت نخست‌وزیری طلب اسلحه می‌کنند که رهسپار پاوه می‌شوند، کمیته‌های شهرها و پاسداران و یگان‌های زیادی از داوطلبین ارتشی خواستار اعزام به پاوه می‌شوند، کرمانشاه {باختران} از کثرت داوطلبین ارتشی و غیرارتشی

موج می‌زند. بزرگترین مسئله برای ارتش، سازماندهی و پشتیبانی این نیروهای پراکنده و وسیع مردمی بود که مثل سیل به کرمانشاه {باختران} سرازیر شده بودند. ارتش با همه قوای خویش می‌کوشید کمیته‌ها و افراد پراکنده و داوطلبین را برگرداند، ولی گاه‌گاهی با کسانی برمی‌خوردید که با پای پیاده راه کرمانشاه {باختران} به پاوه را طی کرده و خود را برای نبرد و شهادت آماده کرده است.

در پاوه، پیرمردی ۶۰ ساله با ریش سفید، به سراغم آمد و درخواست کرد که او را به صف اول معرکه بفرستم تا به شهادت برسد، از او پرسیدم که چه تعلیماتی دیده است که چنین آرزویی دارد؟ با التماس و تضرع می‌گفت، افتخار شهادت را از من سلب نکنید، مرا برای پاسداری راه‌ها و کوه‌ها نفرستید، من فقط به امید شهادت آمده‌ام، و راستی اشک می‌ریخت و با الحاح خواستار شهادت بود.

جوان دیگری به سراغم آمد، که تک و تنها فاصله کرمانشاه {باختران} پاوه را طی کرده بود و به هیچ گروهی و کمیته‌ای وابستگی نداشت، مسلح هم نبود، و حتی تعلیم نظامی نیز ندیده بود. می‌گفت که یکه و تنهاست، هر کس وابسته به جایی است، گروهی یا کمیته‌ای دارد، اما او در این دنیا هیچ چیز ندارد، حتی اسلحه هم ندارد، و تنها چیزی که دارد یک جان است. آمده است که جان خود را با اخلاص تقدیم انقلاب کند. سخنان او آنقدر مؤثر و خالصانه بود که مرا آب کرد، به دوستانم گفتم که یک تفنگ ژ-۳ به او بدهند، و یکی از جوانان به او تیراندازی و قوانین عمومی نبرد را بیاموزد، و بعد همراه ما به راه افتاد و همه جا با قدرت و شجاعت پیش آمد و تا روزهایی که در سردشت پیش می‌رفتم همچنان در کنار ما بود... و اصلاً

ندانستم اسمش چیست؟ و از کجا آمده است؟ و چطور زندگی می‌کنند؟... اما نظیر او فراوان بودند که در جریان مبارزات کردستان خالصانه، بخاطر خدا و انقلاب، تا سر حد شهادت فداکاری می‌کردند.

کسان دیگری بودند که نمی‌توانستند بجنگند، اما هرچه داشتند در طبق اخلاص گذاشته تقدیم انقلاب می‌کردند، یکی را می‌دیدید که با یک کامیون هندوانه آمده است و به پاسداران و سربازان و برادران کرد، به هر کسی که می‌رسد هندوانه می‌دهد، دیگری که یک کامیون نان آورده است، و بی‌دریغ به هر گرسنه‌ای تقدیم می‌کند، کسی را دیدم که از خوزستان آمده بود و یک وانت شیرینی و شکلات آورده بود و پخش می‌کرد، هر کس هر چه داشت با کمال خلوص تقدیم می‌کرد.

این موج تحسینات مردم و هیجان بی‌نظیر ملت بزرگترین سند کوبنده علیه ضدانقلاب بود که همیشه با شعارهای خلقی و توده‌ای می‌خواست بگوید که از پشتیبانی توده‌ها و خلق‌ها برخوردار است، ولی یکباره در رستاخیز کردستان مشاهده کرد که خلق‌ها و توده‌ها و مردم در جانب امام‌خمینی و انقلاب هستند و علیه احزاب چپ و ضدانقلابی‌ها می‌جنگند.

پاوه- رستاخیز انقلاب

در تاریخ، تحولاتی بوجود می‌آید که از حرکت‌های طبقاتی سرچشمه گرفته است، که طبقه‌های برای کسب امتیازات خاص خود مبارزه می‌کنند، و یا ممکن است افکار سیاسی و حزبی خاصی، گروهی را به جنب و جوش بیاندازد تا افکار سیاسی خاص خود را به اجتماع عرضه کنند، و همچنین حرکت‌هایی دیده می‌شود که از ریشه طایفی و ایلی و عشیره‌ای و قومی

بوجود می‌آید که گروهی از روی عصبیت و حقد و کینه، نسبت به گروه‌های دیگری دست به فعالیت می‌زنند.

اما در تاریخ حرکت‌های دیگری نیز وجود دارد که انسان‌ها به هیچ‌وجه منافع مادی و شخصی و طبقاتی خود را نمی‌خواهند و اصلاً مصلحتی خصوصی ندارند، بلکه مبداء و منشاء این حرکت‌ها، چیزی خارج از «من»، ورای منافع مادی و شخصی، از نوع خدا و روح و عقیده است. در این نوع حرکت‌ها، روح مردم به حرکت درمی‌آید، قلب مردم می‌جوشد و می‌سوزد و به هیجان درمی‌آید، حرکتی که با قلب‌ها و روح‌ها رابطه دارد، حرکتی که لطیف‌ترین احساسات عارفانه انسان‌ها را به موج می‌برد و انسان را از محیط عادی و روزمره زندگی جدا می‌کند و از منجلاب خودخواهی‌ها و خواسته‌های مادی نجات می‌دهد.

انقلاب مقدس ایران چنین حرکتی بود، و یک چنین حالتی معنوی و روحانی در ملت ما بوجود آورد، و به همین علت این انقلاب دارای عمق و اصالت بود، و توانست که نفوس مردم را تغییر و تحول دهد، و همین تغییر نفس سبب کمال و پیروزی است. اصولاً آنجا که در نفوس مردم تغییر و تکاملی بوجود نیاید، نمی‌توان گفت که حرکتی و یا انقلابی بوجود آمده است.

حرکت باید نفس‌ها را تغییر دهد و بسوی کمال ببرد، و الاً جنب‌وجوش‌های زیادی در جامعه‌ها بوجود می‌آید که مثل حباب بر سطح آب ظاهر می‌شوند و فوراً محو می‌گردند، نظیر جاروجنجال‌های توخالی، شعارهای پر زرق و برق، حرکت‌های زورکی و ساختگی، ظاهرسازی‌های

پوچ، انقلابی‌گری‌های متهوِّع... که همه روز شاهد تظاهر آنها بوده و هستیم.

حالتی که در پاوه بوجود آمد و کردستان را از سقوط حتمی نجات داد، از همین قبیل بود، حرکتی که روح مردم را جذب کرد و قلب مردم را به حرکت درآورد، و در نفس مردم تغییر و تحول ایجاد کرد، و سبب شد که مردم به حرکت درآیند، فداکای کنند، و یکپارچه برای نجات کردستان آمادهٔ شهادت شوند. و همین تحرک و تحول در نفس و روح سبب پیروزی و تکامل شد.

در عین اینکه مردم سیل‌آسا بسوی نخست‌وزیری و کرمانشاه {باختران} و پاوه به حرکت درمی‌آیند، درعین حال می‌بینید که مردم مؤمن و آزاده، در کمال اضطراب و ناراحتی شدید، شب‌زنده‌داری می‌کنند، نماز می‌خوانند، دعا می‌کنند، دست به مناجات برمی‌دارند، از ته قلب ناله می‌کنند، اشک می‌ریزند و خالصانه از خدای بزرگ می‌خواهند که محاصره‌شدگان مظلوم پاوه را از این گرداب بلا نجات بخشد. حتی کسانی خارج از مرزهای ایران، که دستشان به جایی نمی‌رسید و نمی‌توانستند عمل مؤثری را انجام دهند، در نیمه‌شب دست به دعا و مناجات برمی‌دارند، به درگاه خدای بزرگ استغاثه می‌کنند که محاصره‌شدگان پاوه را از مرگ حتمی برهاند. این دعا‌های قلبی، این مناجات‌های خالصانه، این راز و نیازهای نیمه‌شب، این تحرک نفسانی و عرفانی که فقط و فقط بخاطر حق و حقیقت انجام می‌گرفت و به هیچ‌وجه رنگی از خودخواهی و منفعت‌طلبی نداشت، تا چه اندازه نفس‌ها را صیقل داد، و روح‌ها را بهم نزدیک کرد و انسان‌ها را در حالت خلسه و معراج به یک تکامل روحی و نفسی رسانید. ارزش و

اهمیت حرکت پاوه از همین عمق تحول نفسی و تکامل روحی آن آشکار می‌گردد و سبب پیروزی معجزه‌آسای ما در کردستان براساس همین عمق تحول و تکامل بود.

شروع حرکت انقلابی

تا آن لحظه که فرمان تاریخی امام خمینی صادر شد، ما حالت تدافعی داشتیم، از مواضع خود دفاع می‌کردیم و سعی داشتیم که موجودیت ناچیز خود را در برابر سیل هجوم دشمن حفظ کنیم. اما به محض انتشار فرمان امام، همه چیز تغییر پیدا کرد، جوانان خسته و مجروح و دل‌شکسته ما روحیه‌ای آتشین یافتند، و دشمن قوی و توانا به سرعت روحیه خود را از دست داده، آتش گلوله دشمن تخفیف یافت و بخوبی احساس کردیم که عده کثیری از ضدانقلاب درحال فرار از معرکه‌اند.

حقیقت آنکه تا آن لحظه من شخصاً سر جنگ نداشتم، و حتی سعی می‌کردم که با مذاکره و صلح و صفا مشکلات را حل کنم و فقط در آن شب هولناک، به حسب ضرورت آماده نبرد شدم.

اما بعد از فرمان متقلب‌کننده امام، دیگر جای سکوت و تماشا نبود، وقت حرکت و قاطعیت و شجاعت بود، امام بزرگ امت فرمانی انقلابی صادر کرده بود، و این فرمان باید بطور انقلابی پیاده شود، و من می‌دانستم و می‌توانستم و مسئولیت داشتم که این فرمان انقلابی امام را به بهترین وجه انقلابی، که در تاریخ نظیر نداشته باشد به مرحله عمل درآورم. من وضع روحی و اجتماعی و سیاسی منطقه را خوب درک می‌کردم، و عمق فرمان امام را تا دورترین نقاط دشمن، و تا اعصار تاریخ حس می‌نمودم و وضعیت

جنگ را در روزهای آینده بخوبی پیش‌بینی می‌کردم و حرام می‌دانستم که آدم‌هایی پوشالی و سست عنصر مسئولیت پیاده کردن فرمان امام را بعهده بگیرند و از صلابت و عظمت این فرمان انقلابی بکاهند.

{فرمان امام انقلابی بود و طوفانی در دل‌ها ایجاد کرد، دوستان را امیدوار ساخت و به آنها قدرت روحی بخشید. همان پاسداران خسته و کوفته و مجروح آنچنان جانی گرفتند که قابل تصور نبود. دشمنان را سخت به هراس انداخت، همان دشمنانی که آماده برقراری جشن پیروزی و سرمست باده فتح و ظفر بودند آنچنان پا به فرار گذاشتند که گویی لشگری جرّار به تعقیب آنها پرداخته است. این فرمان امام را می‌بایست هرچه انقلابی‌تر به اجرا درآورد و اجرای آن جز با تکیه بر ایمان و اعتقاد به شهادت و بهره‌گیری از ایثار و شجاعت و شیوه‌های انقلابی جنگی ممکن نبود} ۱.

آنجا بود که فرصت را مغتنم شمردم و همان پاسداران دل‌شکسته و مجروح را با عده‌ای پاسداران کرد محلی جمع کردم و به آنها گفتم که امام فرمان داده است و بنابراین جنگ بزرگ و تاریخی ما هم‌اکنون شروع می‌شود. تا بحال در حالت دفاع بوده‌ایم اما اکنون امام فرمان داده است و ما باید دست به هجوم بزنیم. قضیه‌ای که همه سختم بر آن دور می‌زند، همین حقیقت است که در مدت شش‌ماه طرف دیگر بود که حمله می‌کرد و می‌کشت و از طرف ما مدارا بود، سکوت بود، مذاکره بود. و اولین بار که ارتش به حرکت درمی‌آید و هجوم ما شروع می‌شود در قضیه پاره است و آن هم بعد از فرمان امام، هنگامیکه امام فرماندهی قوا را بدست می‌گیرد و فرمان هجوم صادر می‌کند.

بنابراین تمام کسانی که ما را قاتل و جانی و سفاک می‌نامند بی‌انصافند. به مدت شش ماه آنها بودند که جنایت کردند، کشتند، و از طرف مقابل فقط مدارا بود، آرامش و مذاکره بود. اولین هجوم از طرف ما در قضیه پاره و بعد از فرمان امام امت بود.

آری، آنجا بود که تصمیم به هجوم گرفتیم تا به دشمن نشان دهیم که اگر امام امت فرمان دهد، آنچنان معجزه‌ای خلق خواهیم کرد که در تاریخ به یادگار بماند. آنجا بود که یک گروه پنج‌نفری از پاسداران را به فرماندهی اصغر وصالی که از بهترین رزندگان ما بود و چند نفر از اکراد با یک آر.پی.جی مأمور کردم که به بالای بزرگترین کوه‌های مسلط بر پاره بروند و این پایگاه بزرگ را از دست دشمن خلاص کنند، نقطه‌ای که از آنجا همه شهر را زیر رگبار گلوله خویش گرفته بودند و کسی نمی‌توانست در شهر حرکت کند. حتی به آنها توصیه کردم که از لبه تیغه کوه بالا نروند، از پشت بروند که دشمن آنها را نبیند و زمین خیز بروند، مراعات امنیت را بکنند و چنین و چنان بکنند. اما بخدا سوگند این جوانان آنچنان عاشق و شیفته شهادت پیش می‌رفتند که برای خود من غیرقابل تصور بود، از روی لبه کوه، تمام قد، با قد برافراشته می‌دویدند. گویا احساس نمی‌کردند که دشمن در طرف دیگری ایستاده است و آنها را می‌بیند و حتی در لحظاتی که در کمرکش کوه رسیده بودند رگبار گلوله دشمن یکی از جوانان ما را بر خاک انداخت و او به شهادت رسید اما بقیه همچنان می‌تاختند و فریاد ما هم به آنها نمی‌رسید، مشتاقانه و عاشقانه به پیش می‌تاختند از فاصله دوست‌متری جوانی که آر.پی.جی با خود حمل می‌کرد راکتی به سمت مرکز آنها پرتاب کرد، متأسفانه راکت به هدف اصابت نکرد، اما اینان همچنان می‌تاختند و دشمن

نیز روحیه خود را آنچنان از دست داده بود که با همین سرعت از مقابل آنها می‌گریخت. دشمن می‌توانست بایستد و همه آنها را بر خاک بریزد، زیرا سنگری محکم، قلعه‌ای محکم بر بالای کوه داشت. ولی فرمان امام آنچنان تحولی بوجود آورده بود، آنچنان ایمانی در دل جوانان ما ایجاد کرده بود، و آنچنان خوف و وحشتی در دل دشمن انداخته بود که دشمن می‌گریخت و دوستان ما به سوی آنها حمله می‌کردند: بالاخره این قله بلند را به سادگی و به سهولت به زیر سلطه خویش درآوردند.

تیمسار فلاحی به من با بی‌سیم از کرمانشاه {باختران} می‌گفت عده زیادی از نیروها از سرتاسر کشور آمده‌اند که خود را به پاوه برسانند و هلیکوپترها نیز حاضرند، دیگر گذشت زمان قدیم که هوانیروز و ارتش در کار ما اخلال کنند اکنون همه حاضرند که بیایند و بجنگند. فقط هر چه زودتر باید فرودگاه پاوه را از دست دشمن بگیرند تا هلیکوپترها بتوانند با امنیت بر زمین بنشینند. آنگاه سه گروه، هر گروه پنج نفر از دوستان خود را تجهیز کردیم و در هر گروه یکی از پاسداران و چهار نفر از پاسداران کرد اسلحه بدست گرفتند و از سه طرف به سمت فرودگاه حمله کردند و به آنهاگفته بودم که بعد از تصرف فرودگاه تا تپه اول پیش بروند و در بالای تپه مستقر شوند، تا دشمن دیگر نتواند از آن تپه فرودگاه ما را هدف قرار دهد. برادران ما از سه طرف هجوم بردند، و دشمن نیز از مقابل آنها می‌گریخت. تپه اول را تسخیر کردند و به تعقیب دشمن پرداختند، تپه دوم را نیز به تصرف درآوردند و به تپه سوم رسیدند، تپه سوم را نیز تسخیر کردند. بعد از تپه سوم دهکده کوچکی قرار داشت که تحت تسلط حزب

دمکرات بود و در آنجا کمین کرده بودند و یکی از جوانان ما را به شهادت رساندند، آنجا دوستان ما متوقف شدند.

فقط می‌خواهم بگویم که به آنها دستور داده بودیم که تا تپه اول پیش بروند، اما سه تپه را با شوق و ذوق به زیر سلطه خویش درآوردند. همان بیمارستان مخوف را، بیمارستانی را که بیست و پنج پاسدار مجروح در آنجا تصرف خویش درآوردیم و دشمن از همه طرف فرار کرد و شهر را تخلیه نمود. {دکتر چمران در همان روز ضمن پیامی کوتاه حوادث و تحولات پاوه و عمق تأثیر فرمان انقلابی امام امت را به اطلاع ملت مسلمان ایران رسانده اینگونه آغاز می‌نماید}

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملت شریف و قهرمان ایران

بنام همه شهدای خونین کفن پاوه، بنام مجروحین، و بنام همه رزمندگان از جان گذشته، از شما هموطنان عزیز، واز این همه احساسات پاک و این همه بزرگواری واین همه احساس مسئولیت صمیمانه تشکر می‌کنم.

به هیچ‌وجه فکر نمی‌کردم که زنده بمانم و فریاد استغاثه من با این تشکر قلبی به شما برسد. در میان رگبار گلوله‌ها، در میان گرداب دشمنان، حتی یک لحظه امید زنده مانده نداشتم ولی قاطعانه تصمیم گرفتم که با کمال افتخار به استقبال شهادت بروم و به دنیا نشان دهم که سربازان اسلام، در صحنه مرگ و زندگی، چگونه جانبازی می‌کنند و چطور با مرگ روبرو می‌شوند. از یک معرکه هولناک، به صحنه دردناک دیگری می‌دویدم، و با

توکل مطلق به خدا و قبول آنچه او بر ما مقدر کرده است سعی می‌کردم که نیروهای مؤمن به انقلاب را متمرکز کنم، از تشتت آنها جلوگیری نمایم، به دوستان مایوس و دل‌شکسته‌ام امید بدهم، رسالت مقدس اسلامی را به آنها بازگو کنم، و تصمیم قطعی برای استقبال شجاعانه شهادت را به آنها ابلاغ نمایم.

سخت‌ترین لحظات زندگی من لحظاتی بود که بهترین دوست مبارزم که در کنارما ایستاده بود. یکباره بی‌جان و قطعه‌قطعه شده در برابرم به خاک می‌افتاد که گویی هیچ‌گاه حیات نداشته است و دردناک‌ترین لحظه هنگامی بود که دوستان کرد و پاسدارم منقلب شده شیون می‌کردند، و دیوانه‌وار خود را به هر طرف می‌زدند و من در حالیکه در قلبم می‌جوشیدم و می‌خروشیدم باید آمرانه فرمان دهم که کشته‌ها را جمع کنند و حتی به نزدیک‌ترین دوستان منقلب شده‌ام سیلی بزنم و آنها را با زور و قدرت به کار وادارم، و سوزناک‌ترین لحظات عمرم هنگامی بود که همه روزنه‌های امید بسته شده بود و عده‌ای از پاسداران تقاضای بازگشت داشتند و کردهای مؤمن به انقلاب با نگاهی دردناک و تأثرآور به من می‌نگریستند که چگونه می‌خواهی ما را در دریای مرگ و نابودی رها کنی و بروی. آنگاه با صدای قاطع به آنها می‌گفتم «نه» ای دوستانم، من تصمیم قاطع گرفته‌ام که همراه شما شهید شوم، من باز نمی‌گردم، من شما را تنها نمی‌گذارم، فقط مطمئن باشید که شهادت در راه خدا افتخارآمیز و لذت‌بخش است.

اما معجزه‌ای رخ داد، آنچنان کوبنده و زیر و رو کننده که برای هیچ‌کس قابل تصور نبود، همانگونه که چند ماه پیش، یک چنین معجزه عجیبی بوقوع پیوست و انقلاب پرافتخار ایران را پیروز کرد. فرمان امام

صادر شد، به کوه‌ها و دره‌ها و دشت‌ها لرزه درانداخت، پاسداران از جان گذشته با فریاد الله اکبر می‌خروشیدند و زمین و آسمان لبیک می‌گفتند، چه معجزه‌ای! که فقط از مردان برانگیخته خدا میسر است و بس. خدای بزرگ عمر این رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی ایران را دراز بدارد.

نیروهای دشمن از هر سو پا به فرار گذاشتند، و مؤمنین به انقلاب آنچنان نیرو و قدرت گرفتند که دست به پیشروی زدند، تپه بالای ژاندارمری را که دست دشمن بود با یک هجوم شجاعانه فقط با یک شهید تسخیر کردند، و باز منطقه وسیع و خطرناک راه نوسود را با یک یورش قوی پاکسازی نمودند و فقط یک شهید دادند، و بیمارستان مشهور قتلگاه را نیز بدون هیچ تلفاتی به تصرف درآوردند، و چنان روحیه و قدرتی یافتند که می‌توانستند هر دشمن قوی‌پنجه را از پای درآورند.

و بعد نیروهای کمکی با شور و هیجان زایدالوصفی فرا رسید، هلیکوپترها مرتباً فرود می‌آمدند و نیروهای جدید پیاده می‌کردند و شهدا و مجروحین را انتقال می‌دادند.

راستی که شب پیش که شب شهادت، شب ناامیدی، شب شکست و سقوط بود، با فرمان امام آنچنان تغییر کرد که شب بعد به شب آرامش، شب امید، و شب پیروزی مبدل شد.

چه کسی می‌توانست چنین معجزه‌ای بوجود آورد که از یک شب هولناک و یک نقطه تاریک چنین تحول و تحرکی خلق کند که مبدأ جنبش و حرکت و پیشروی بسوی انقلاب راستین اسلامی باشد.

در این چنین روز مصیبت، می‌توانم به جرأت بگویم که حتی یک قطره اشک ریختم و در برابر سخت‌ترین فاجعه‌های منقلب‌کننده، با قطره

اینکه در درون خود گریه می‌کردم ولی در ظاهر قدرت خود را به شدت حفظ می‌نمودم و همه دردها و رنج‌ها و ناراحتی‌ها را در ضمیر نابخود حبس می‌کردم، تا لحظه‌ای که در فرمانداری به عکس امام برخوردیم، یکباره سیل اشک ریختن کرد، و همه عقده‌ها و فشارها و ناراحتی‌ها آرامش یافت، و خوب احساس می‌کردم که فقط یک قدرت روحی بزرگ در یک ابرمرد تاریخ قادر است چنین معجزه کند. و امیدوارم که ملت ما نیز قدر رهبر عظیم انقلابی خود را بداند، و تحت رهبری او همه توطئه‌های دشمنان اسلام و ایران را نابود کند.

من اطمینان دارم که ملت ما نیز با یک چنین روحیه ایمان و فداکاری و این همه آگاهی و احساس مسئولیت قادر است که همه مشکلات را حل کند، و این رسالت بزرگ و مقدسی را که خدای بزرگ بر گرده او گذاشته است، با افتخار به سر منزل مقصود برساند.

شب نور

حدود ساعت شش بعدازظهر بود که نیروهای کمکی با چندین هلیکوپتر یکی پس از دیگری در شهر پاوه در فرودگاه به زمین نشستند. اما این نیروها وقتی رسیدند که شهر پاوه پاک شده بود و دشمن شکست خورده بود و همه کوه‌ها و تپه‌ها و فرودگاه در دست نیروهای ما قرار داشت. و شب فرا رسید، ولی چه شبی بود، چه شب زیبایی بود. هزاران نفر از کمیته‌ها، از پاسداران، از مردم از گوشه و کنار کشور خود را به پاوه رسانده بودند و تاصبح در کوچه‌ها و خیابان‌های پاوه تظاهرات می‌کردند و فریاد «الله‌اکبر» آنها این کوه‌ها را می‌لرزاند. مقایسه می‌کردم شب قبل را که

شب خوف بود، شب مرگ بود، شب شکست بود و شب بعد را که شب نور بود، شب پیروزی بود و شب الله اکبر بود.

در همان شب عده‌ای از بهترین رزمندگان تیپ نوه‌د نیز فرا رسیدند و تیپ نوه‌د شاید بدانید بهترین کماندوهای ما هستند. حدود ساعت سه الی چهار صبح با آنها نقشه‌ای طرح کردیم شبی بود که نخوابیدیم، شب خواب نبود، شب مبارزه بود.

آزادسازی نوسود

ساعت چهار صبح هجوم به «نوسود» را طراحی کردیم، نوسود خطرناک‌ترین منطقه کردستان است. حتی امروز نیز خطرناک‌ترین منطقه بشمار می‌رود، منطقه‌ایی که در کنار مرزهای عراق قرار دارد، و کمونیست‌ها و چپی‌ها و عراقی‌ها در آنجا بزرگترین قدرت‌ها را ایجاد کرده‌اند. راه بین پاوه و نوسود بسیار پرپیچ و خم خطرناک با کوه‌های بلند و دره‌هایی عمیق و مخوف است. تصمیم گرفتیم قبل از آنکه ارتش وارد پاوه شود، یعنی قبل از آن مدتی که امام فرموده بود، «که در عرض بیست و چهار ساعت ارتش باید فوراً خود را به پاوه برساند» ما نه فقط پاوه را آزاد کرده، بلکه نوسود را که خطرناک‌ترین نقطه منطقه است نیز به تصرف درآوردیم. نقشه هجوم پیش‌بینی شد و روز بعد چند هلیکوپتر کماندوهای ما در بالای تپه‌های بلند در میسر نوسود پیاده کردند و ستون ما از روی زمین به حرکت درآمد. تصور کنید هنگامیکه نیروها بر بالای کوه‌های فرود آمدند، مثل شیر از بالای کوه‌ها حمله می‌کنند و هر کسی را که در مقابل آنها دوام بیاورد. ساعت ده صبح نوسود نیز به تصرف نیروهای ما درآمد. نیروهای ارتش ساعت دوازده

وارد پاوه می‌شود در می‌شود درحالی‌که نیروهای ما همان نیروهای شکسته و خسته به اتفاق نیروهای جددی ساعت ده صبح نوسود را نیز به تصرف درمی‌آورند.

ادامه پیروزی‌ها

این پیروزی‌ها ادامه پیدا می‌کند، به همین سرعتی که بیان کردم یکی پس از دیگری شهرها و مواضع استراتژیک دشمن به تصرف درمی‌آید. بعد از نوسود مریوان، بعد از مریوان بسطام، بعد از بسطام بانه، بعد از بانه سردشت، و بالاخره مهاباد و بوکان و سقز و نقاط دیگر یکی پس از دیگری به تصرف ارتش درمی‌آید. در عرض ده روز سرتاسر کردستان آزاد می‌شود و نشان داده می‌شود که اگر بخواهیم آنجا که امام فرمان می‌دهد و آنجا که جوانان ما بخواهند بجنگند هیچ نیرویی نمی‌تواند در مقابل آنها مقاومت کند. بنابراین دوستان، علی‌رغم دروغ‌ها و تهمت‌ها و جنجالی که به پا کرده‌اند که ارتش کردستان را بمباران کرد، قتل‌عام کرد، اکثر شهرهای کردستان بدون آنکه یک گلوله رها کنیم به تصرف ما درآمد. دشمن آنچنان روحیه خود را از دست داده بود که از مقابل ما مثل مور و ملخ می‌گریخت. بزرگترین شهرهای کردستان مثل مهاباد، بانه، سقز و بوکان بدون درگیری به تصرف درآمد. در شهر بانه نیروهای دشمن چهار برابر نیروهای ما بود و فرماندهی آن را جلال حسینی برادر عزالدین حسینی بعهدہ داشت و بزرگترین قدرت منطقه بشمار می‌رفت، ما ساعت شش بعدازظهر وارد بانه شدیم و او ساعت چهار بعدازظهر یعنی دو ساعت قبل از ورود ما از بانه گریخته و به عراق رفت. با اینکه نیروی آنها چهار برابر نیروی ما بود، ولی می‌ترسیدند که با ما

درگیر شوند، زیرا می‌دانستند با کسانی روبرو می‌شوند که به استقبال شهادت آمده‌اند و از شهادت نمی‌ترسند. کسانی هستند که آمده‌اند تا فرمان امام را پیاده کنند و بنابراین هیچ قدرتی در مقابل آنها نمی‌تواند دوام بیاورد.

نیایش در کشاکش نبرد

خدایا تو بمن قدرت و امکان دادی تا محال را ممکن کنم، در سخت‌ترین معرکه‌ها مرا پیروز کردی، آنچه را که تصور نمی‌کردم بوجود آوردی و آن پیروزی را که انتظار نداشتم نصیب نمودی رگبار گلوله از هر طرف بر من می‌بارید، و نمی‌دانم چگونه زنده ماندم بسرعت می‌رفتم، و شهادت را استقبال می‌کردم، ناگهان برادرم داود در برابرم به خاک شهادت افتاد و برادر دیگرم مجروح نقش بر زمین شد و با دست بمن اشاره می‌کرد درحالی‌که در یک هلیکوپتر کوچک جت رنجر بر بالای سرش پرواز می‌کردم، فوراً دوری زدم و بر زمین نشستم و به سرعت به سوی داود دویدم. رگبار گلوله می‌بارید، اصغر فرمانده شجاع با فریادی سخت و دلخراش مرا بر حذر می‌داشت، رستمی فرمانده بی‌باک که در پشت سنگر خود را مخفی کرده بود فریاد زد که چرا بی‌پروا بسوی مرگ می‌روی؟ و دیگری نهیب زد که خود را حفاظت کنم، و دیگری و دیگری هر یک مرا بازمی‌داشتند، ولی من دیوانه‌وار به پیش می‌رفتم و رگبار گلوله بر من می‌بارید و در اطرافم بر خاک می‌نشست تا بالاخره به شهید رسیدم بر او خم شدم، و ادای احترام کردم و بعد مجروح را بلند کردم و به کمک دوستی دیگر او را به هلیکوپتر گذاشته روانه کردیم.

ای خدای بزرگ تو بمن آن شجاعت را دادی که سینه سپر کنم و به استقبال شهادت بروم، و آنچنان در دل توطئه‌گران ایجاد رعب و وحشت کنم به محض شنیدن اسم من مثل مور و ملخ بگریزند و از رودرویی با من بپرهیزند.

ادعاهای گزاف

عجبا، هنگامیکه ناجوانمردانه بر سربازان یا پاسداران کمین می‌کنند و عده‌ای را بی‌رحمانه می‌کشند، آنگاه فریاد شادی برمی‌آورند، و رجزها، می‌خوانند، و لاف و گزاف‌ها می‌بافند، شعار می‌دهند که ویتنامی دیگر بوجود آورده‌اند، حماسه‌های چریکی خلق کرده‌اند!

و آنگاه آنقدر دور برمی‌دارند که ادعا می‌کنند که کردستان را آزاد کرده‌اند و اکنون می‌خواهند سرتاسر ایران را آزاد کنند!

اما آنجا که نیروی ما به حرکت درمی‌آید و آنها را در عرض مدتی کوتاه درهم می‌کوید، در صحنه نبرد به آنها اثبات می‌شد که حسابی بر آب بیشتر نیستند و همچون کف دریا محو می‌شوند، و آنقدر پوچ و بی‌مایه‌اند که در یک ضربت متلاشی می‌شوند.

این مدعیان نبردهای چریکی، به خیال آنکه چند ماهی در لبنان و سوریه تعلیم دیده‌اند، و احياناً تن آنها به تن فلسطینی خورده است، فکر می‌کردند که به راستی ویتنامی جدید بوجود می‌آورند، و هوشی مین یا کاستروی ایرانند! و آنچنان امر به آنها مشتبه می‌شد که تصور می‌کردند قهرمان جنگ‌های چریکی هستند، و هر نیرویی در مقابل آنها نابود خواهد شد. اما هنگامیکه شیپور جنگ نواخته می‌شد، و رزمندگان از جان گذشته ما تصمیم به نبرد می‌گرفتند و گروه حمله ما، کلمه شهادت بر زبان می‌آورد و

بی‌مهابا بسوی مرگ می‌شتافت و خود را در وسط نیروی متمرکز دشمن می‌افکند، آنچنان جسورانه و غیرمنتظرانه به دشمن حمله می‌کرد، که در عرض چند ثانیه نیروهای آنها پراکنده می‌شدند، اسلحه سبک و سنگین را رها کرده و مثل مور و ملخ به هر طرف می‌گریختند.

آنها به عیان دیدند، و با همه وجود خود لمس کردند که قهرمان جنگ‌های چریکی آنها نیستند، بلکه کسی است که به فرمان امام بسوی شهادت آمده است، و همه وجود خود را وقف انقلاب و رسالت مقدس اسلامی خود نموده است.

تاکتیک جنگ‌های ما در کردستان

جنگ‌هایی را که در کردستان در عرض ده روز پیاده کردیم شاید در تاریخ جنگ‌ها بی‌سابقه بوده است. آنها تصور می‌کردند که جنگ‌های ما مثل دوران گذشته جنگ‌های کلاسیک خواهد بود و آنها با جنگ‌های چریکی قادر خواهند شد که نیروهای ما درهم بشکنند، قادر خواهند شد که بر کوه‌ها و تپه‌ها و در بالای گردنه‌ها کمین کنند و با تفنگ بر نو سربازان ما را یکی‌یکی بر خاک بیاندازند. همچنانکه در روزگاران گذشته زیاد کرده‌اند. درحالی‌که برنامه ما این چنین نبود، ما آمده بودیم که فرمان امام را پیاده کنیم و همچنان که فرمان امام انقلابی بود، پیاده کردن ما نیز می‌باید انقلابی باشد. آنچنان انقلابی باشد که بزرگترین ضرب‌شست را به دشمن نشان بدهد. بنابراین تاکتیک ما این بود، آنجا که نیروی دشمن مستقر شده بود، آنجا که بر بالای تپه بلند، نیروهای متمرکز دشمن مسلح به کالیبر ۵۰ و خمپاره جمع شده بودند و عده‌ای را به جلو فرستاده بودند تا کمین کنند و راه را بر سر سربازان ما ببندند، ما بجای آنکه با پیش فراوان آنها بجنگیم درست به بر

سربازان ما ببندند، ما بجای آنکه با پیش قراولان آنها بجنگیم درست به وسط قلب دشمن فرود می‌آمدیم. یک هلیکوپتر دوازده نفر تکاور یا از تیپ نوهد، کسانیکه بهترین رزمنده‌ها هستند، کسانیکه در دنیا بی‌نظیرند، و در ضمن کسانیکه به استقبال شهادت آمده‌اند، کسانیکه از مرگ نمی‌ترسند و هلیکوپتری که خلبان هلیکوپتر نیز انتحاری بود، آمده بود که به شهادت برسد، بنابراین این هلیکوپتر درست در وسط دشمن بر بالای تپه‌ای که آنها مستقر شده بودند فرود می‌آمد. رگبار گلوله بر ما می‌بارید، هلیکوپتر را سوراخ سوراخ می‌کرد و احیاناً بعضی از برادران ما را به شهادت می‌رسانید، اما هلیکوپتر در وسط دشمن بر خاک می‌نشست و گردوخاک هلیکوپتر به هوا بلند می‌شد و درهای هلیکوپتر باز می‌شد و تکاوران مثل شیر شرز از هلیکوپتر بیرون می‌ریختند و از هر طرف به دشمن حمله کرده و دشمن را از بین می‌بردند. در عرض ده ثانیه تپه‌ای بزرگ که انواع و اقسام اسلحه در آن قرار داشت به تصرف ما درمی‌آمد.

دوستان ما از رادیو یا تلویزیون می‌شنیدند که شخص مرا در فلان نقطه یا فلان شب محاصره کرده‌اند، ولی حقیقت به عکس بود. حقیقت این بود که ما خود را به محاصره می‌انداختیم، ما خود به داخل حلقه محاصره فرود می‌آمدیم. آنچنان نبود که دشمن بیاید و ما را محاصره کند، ما درست در وسط حلقه دشمن پیاده می‌شدیم و آنها را از داخل منفجر می‌کردیم. با این علت بود که در اخبار گفته می‌شد مثلاً ما در بسطام {بین مریوان و بانه} یا فلان نقطه دیگر به محاصره افتاده‌ایم.

در این درگیری‌ها عده‌ای از رزمندگان ما به شهادت رسیدند. کار ساده‌ای نبود، کسانی بودند که تیر خوردند و کسانیکه به شهادت رسیدند، اما

دشمن فهمید که اگر حتی همه ما را بکشد و یک نفر باقی بماند همان یک نفر کافی است که آنها را تارومار کند. بنابراین بعد از دو سه روز این چنین نبردی، دشمن روحیه خود را آنچنان از دست داده بود که به محض ورود هلیکوپترها، اسلحه‌های سبک و سنگین خود را بر زمین می‌گذاشتند و می‌گریختند و از درگیری با ما وحشت داشتند. این چنین بود که بانه بدون شلیک یک گلوله تسلیم شد. یا سردشت که سخت‌ترین و خطرناک‌ترین مرکز دشمن بود با یک درگیری کوچک و چند مجروح به تصرف نیروهای ما درآمد. آنچه در کردستان پیروز شد بمباران نبود، نیروی ایمان بود، نیروی شهادت بود، فرمان امام خمینی بود.

فرار دشمن

بنابراین می‌بینید که به مدت شش ماه دشمن می‌زند، می‌کشد، می‌سوزاند، غارت می‌کند و دولت اسلامی ما در مقابل آنها مدارا می‌کند، مذاکره می‌کند و سکوت می‌نماید. آنها هستند که قتل‌عام می‌کنند، آنها هستند که می‌دزدند، آنها هستند که مسلحانه راه را بر مردم می‌بندند، و بالاخره اولین هجوم در قضیه پاوه به فرمان امام شروع می‌شود و این حمله ده روز ادامه پیدا می‌کند و در معرض ده روز کردستان آزاد می‌شود. بعد از ده روز کردستان آزاد می‌شود. بعد از ده روز که تمام شهرها به تصرف درآمد است ارتش فرمان می‌دهد که تمام سربازانش به پادگان‌های خود بازگردند و شهرها را تخلیه کنند، و پاکسازی را به عهده ژاندارمری قرار دهند. بنابراین از شما می‌پرسم چه کسی مقصر است؟ چه کسی خلق کرد را قتل‌عام کرده است و قتل‌عام می‌کند؟ دشمن احساس می‌کند که اگر نیروهای مسلح ما بخواهد بجنگد قادر است که نیروهای او را در هر کجا و در هر لحظه

متلاشی کند. در اینجا است که دشمن به آنسوی مرزها، به دامان اربابان کتیف خو پناه می‌برد. بطوریکه وقتی در منطقه سردشت دشمن را تعقیب می‌کردیم همراه با تانک‌ها و سلاح‌ها و مهماتی که از پادگان مهاباد و سایر پادگان‌ها به غارت برده بودند بسوی مرز عراق می‌گریختند و ما چند تانک را از آنها بازپس گرفتیم.

{بمنظور تجلیل از این قهرمانی‌ها و قدردانی از این ایثارها در آخرین روزهای پیروزی در کردستان پیام زیر را دکتر چمران از منطقه سردشت ارسال داشت}

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درود به خلبانان نیروی هوایی، به کسانیکه همچون شهاب، آسمان غرب ایران را از شمال تا جنوب و از شرق به غرب می‌پوشانند و مواضع ضدانقلابی‌ها را می‌کوبند، و به دنیا نشان می‌دهند که عالیترین خلبانان، و وفادارترین از جان گذشتگان انقلاب اسلامی ایرانند.

درود به خلبانان هوانیروز که سخت‌ترین مأموریت‌های خطرناک را با شجاعت و فداکاری بی‌نظیر انجام می‌دهند و در مقابل رگبار مسلسل‌ها وارد معرکه می‌شوند و یک لحظه از مسئولیت حیاتی خود سرباز نمی‌زنند. همین دیروز بود که با عده‌ای از پاسداران و نیروهای ویژه به مأموریت می‌رفتیم و هلیکوپتر ما هدف گلوله قرار گرفت، بر یکی دو گلوله و بر دیگری چهار گلوله اصابت کرد و با آنکه فرمان دادم که فوراً منطقه خطر را ترک کنند، تا آخرین گلوله خود و آخرین ذخیره بنزین در معرکه ماندند و صحنه را ترک نکردند.

درود به نیروهای ویژه و زبده ارتش که برای مأموریت‌های سخت و محال برهم پیشی می‌گیرند و چون عقاب آماده هجوم به هر نقطه بحران و خطرناک هستند.

درود به افسران و درجه‌داران و سربازان که داوطلبانه به صحنه خطر آماده‌اند، و با روحی جدید و ایمانی قوی به فرمان امام پیشی می‌تازند و از هیچ مانعی روگردان نیستند.

درود به پاسداران انقلاب و کمیته‌های شهرها و نیروهای مردمی و برادران مؤمن کرد که به استقبال شهادت آمده‌اند، و معرکه مرگ و حیات را به صحنه جشن و شادی مبدل کرده‌اند، و سر از پا نمی‌شناسند و به جلو می‌تازند و آسمان را بر شهادت خود شهید می‌گیرند، و زمین را با خون خود منقش می‌کنند و صفحه‌ای گلگون بر تاریخ پرافتخار این آب و خاک می‌افزایند.

درود به ملت شریف و آگاه و فداکار ایران که محبت و پشتیبانی بی‌دریغ خود را از پاسداران و سربازان، با ارسال نان و میوه و پتو و دارو و احتیاجات دیگر منطقه، در کمال بلندنظری و سخاوت بی‌نظیر نشان داده است.

چقدر تکان‌دهنده و رقت‌انگیز است وقتی که می‌بینید از این ملت، یکی پول فرستاده، دیگری به هندوانه دسترسی داشته، یک کامیون بار کرده، دیگری نان فرستاده، دیگری از جنوب شیرینی ارسال داشته، دیگری دوستانش را جمع کرده چند نفری با هر چه داشته‌اند در معرکه نبرد حاضر شده‌اند، و آن کسی که هیچ‌چیز نداشته است، سر و پا برهنه خود را بما

رسانده، و در کمال خلوص، جان خود را تقدیم کرده و با التماس تقاضا می‌کند که به او فرصت شهادت داده شود.

راستی که این ملت زنده و بیدار، با این پشتیبانی عمیق خود، بزرگترین تظاهرات ارزنده این کشور را در رابطه با قضیه کردستان از خود نشان داده است.

به استعمارگران خارجی و دست‌نشانندگان داخلی آنها ثابت کرد که توطئه‌های شوم آنها بر انقلاب پیروزمند اسلامی ایران کارگر نیست.

به پیش، سربازان از جان گذشته

پیروز، انقلاب اسلامی ایران

دکتر چمران

۱۳۵۸/۶/۱۰

آزادی سردشت

با حرکتی که از پاوه شروع شد، با سرعتی عجیب همه شهرها و نقاط مهم و استراتژیک دشمن آزاد شد و آخرین نقطه سردشت بود، راه بین بانه و سردشت، جاده‌ای پرپیچ و خم و قسمتی جنگلی و بین کوه‌ها و دره‌ها و بس خطرناک بود. عده‌ای از آغاز حمله بسوی سردشت و عبور از این راه مخوف هراس داشتند، ولی جای تأمل و تردید نبود. دشمن در حال فرار و رو به زوال را هرچه سریع‌تر بایستی تعقیب کرد و آخرین ضربه‌ها را به او

وارد ساخت. دشمن در طول این مسیر کمین‌های متعددی تعبیه کرده بود ولی هنگامیکه ستون ما بحرکت درآمد با همان تاکتیک قبلاً هلیکوپتر تمام راه را پاکسازی کرده و دشمن گریخته بود.

از همان روزهای اوان پیروزی دشمن پادگان سردشت را به تصرف خود درآورده بود و تا آن روز که حمله ما بسوی سردشت آغاز شد در اختیار او بود. نیروهای ما که قبل از ظهر از بانه به حرکت درآمدند بود نزدیک غروب به سردشت رسید و دشمن که احساس کرد تاب مقاومت ندارد پادگان سردشت را همچون اقوام وحشی به آتش کشیده و گریخته بود، بطوریکه وقتی ما به پادگان سردشت وارد شدیم هنوز دود آتش از خرابه‌های پادگان به هوا برمی‌خواست که به سرعت مشغول خاموش کردن آن شدیم.

مردم ستم‌دیده کرد در سرشدت با شعف و شادی فراوان بخاطر رهایی از چنگال ستم‌پیشگان و ضدخلفی‌های بظاهر حامی خلق کرد به استقبال ما آمدند و آنچه داشتند برای پذیرایی نیروهای ما هدیه می‌کردند، نان می‌آوردند، سکه بر سر و روی سربازان و پاسداران پرتاب می‌کردند و یک سکه یک ریالی از میان سکه‌هایی که پیرزنی پرتاب کرده بود بدست من افتاد که برسم یادگار آن روز فراموش ناشدنی تاکنون نگاهداشته‌ام. همه مردم همراه ما به پادگان آمدند و آنقدر ازدحام شده بود که نیروهای ما قادر به تنظیم خود نبودند بنابراین با خواهش از مردم خواستند که پادگان را ترک گویند.

حملات ما از سردشت بسوی مرز برای تعقیب ضدانقلاب ادامه یافت و با یورش سریع آنچنان بر آنها تاختیم که آخرین بقایای آنها در

نزدیکی مرز عراق درحالیکه فرصت نیافته بودند که گلوله داخل خمپاره خود را رها سازند با بجای گذاشتن وسایل تکثیر و تبلیغات و تانک مهمات به غارت برده شده و وسایل زندگی خود به داخل مرزهای عراق گریختند و آنقدر آنها را تعقیب کردیم که با مرزبانان عراقی مواجه شدیم و آنقدر به پیش تاختیم که هدف گلوله‌های دوستان خود قرار گرفتیم و آنها ما را عراقی پنداشته بودند که با فرا رسیدن یک هلیکوپتر خودی و دید تیز خلبان آن که بخوبی ما را می‌شناخت توانستیم از خطر برخورد گلوله‌های خودی رهایی یابیم. خلبان به نیروهای خودی پیام داد که این گروه عراقی و یا فراریان ضدانقلاب نیستند بلکه ما هستیم و با حمایت آتش آنها توانستیم با غنائم جمع‌آوری شده بازگردیم و جمع‌آوری مقدار زیادی از آنها برای روز بعد بگذاریم. ۱.

بازگشت ارتش به پادگان‌ها

با آزدسازی سردشت تقریباً همه خطه کردستان از سیطره نظامی ضدانقلاب رهایی یافت و در این زمان ارتش فرمان داد که همه سربازان به پادگان‌ها بازگردند و شهرها را تخلیه کنند. بقیه پاکسازی منطقه را نیز به ژاندرمری سپردند. قرار شد جهادسازندگی و گروه‌های ایدئولوژیکی به کردستان بروند و کارهای عمرانی را آغاز نمایند. اما دیدیم و دیدید که در عرض یک ماه که ارتش سکوت کرد، توطئه‌گران بازگشتند، آنهائیکه به عراق گریخته بودند بازگشتند. اسلحه وارد کردند، سنگر بستند، راه‌ها را سد کردند، به شهرها ریختند و عده‌ای را کشتند. سرگردنه‌ها را بستند و خیلی جنایت‌های دیگری از آنها به ظهور پیوست، بازهم هنگامیکه ارتش سکوت

کرده بود. ارتش فقط در پادگان‌ها بود و نمی‌خواست وارد شهرها شود و درگیری بوجود آورد تا اینکه باز دولت احساس کرد سکوت بیش از این جایز نیست. چگونه می‌توان سکوت کرد هنگامیکه بیست یا سی نفر از پاسداران را در راه سردشت و بانه بی‌رحمانه کشتند، و هر روز عده‌ای را اینجا و آنجا اعدام می‌کنند. چگونه ارتش می‌تواند سکوت کند؟

حرکت مجدد

ارتش تصمیم گرفت که دوباره وارد عمل شود و به آنها نشان دهد که اگر بخواهد قادر است در هر لحظه و هر کجا قدرت آنها را متلاشی سازد، و این چنی کرد. در منطقه سردشت و بانه ضرباتی شکننده بر دشمن وارد کرد. در مناطقی که محل تجمع و قدرت آنها بود ارتش به آنها حمله می‌برد و درست در میان و وسط آنها پایش می‌آمد و بابت اینها شهید می‌داد. فکر نکنید این عملیات بی‌خود و بدون زحمت بود، بسیار شهید داد، شهدا داد، اما وسط دشمن پیاده می‌شد و دشمن را آنچنان متلاشی می‌کرد که دیگر به آن نقطه بازنگردد. در یکی از این رزم‌ها که خود نیز در آن شرکت داشتم یکی از هلیکوپترها بر قله کوهی فرود می‌آمد که آنها با کالیبر ۵۰ هلیکوپتر را هدف قرار دادند و یکی از سربازان گلوله به سینه‌اش نشست و به مریش‌خانه رفت، هلیکوپتر دوم می‌خواست پیاده شود دوباره او را به سربازان بستند و یکی از بهترین سربازان ما به شهادت رسید، ولی همان سربازان یورش بردند و کالیبر ۵۰ را از دست دشمن گرفتند و همه را به خاک ریختند. و در کوه دیگری که خود من پیاده می‌شدم درست در زیر پای ما به فاصله چند متری کالیبر ۵۰ وجود داشت، اما هنگامیکه هلیکوپتر فرود آمد و گردوخاک به هوا رفت کالیبر ۵۰ را از ترس و وحشت رها

کردند و وارد دره شدند، می‌ترسیدند و وحشت داشتند با کسانی روبرو شوند که به استقبال شهادت آمده‌اند و از هیچ‌چیز نمی‌ترسند.

فاشر تبلیغاتی و تهدید نظامیان مبارز ۱

شنیده‌ام که جاسوسان دشمن اسم افسران شریف و مؤمن و مبارز را می‌نویسند و بعضی از سازمان‌های خودفروخته در تهران و دانشگاه‌ها و بعضی نقاط دیگر دربارهٔ این افسران اعلامیه‌های تهدیدآمیزی منتشر می‌کنند، به آنها تهمت می‌زنند، آنها را تهدید به مرگ می‌کنند، و با شعارهای تند بظاهر انقلابی می‌خواهند روحیه این افسران مبارزه را درهم بشکنند. حتی به خانه‌های آنها تلفن می‌کنند و آنها را تهدید و تطمیع می‌نماید.

عجبا! دنیا را ببین که جاسوسان بی‌شرف، و مزدوران خودفروخته و بی‌مایه، دست‌نشانندگان استعمار و صهیونیسم که از شدت ننگ قادر نیستند اسن خود را علنی کنند و از شدت خیانت، ملت ما آنها را از خود رانده است، و بی‌وطن‌هایی که استقلال کشور خود را به اجنبی می‌فروشند، و خود در گرداب کثافت خیانت و جنایت غوطه می‌خورند، اینها می‌خواهند افسران شریف ما را بترسانند و با تبلیغات مسموم خود آنان را منحرف کنند.

ای خیانت‌کاران، ای مزدوران بی‌وطن، ای دشمنان انقلاب، ای منافقین، ای کافران به اسلام، ننگ ابدی بر شما باد، ذلت و خواری نصیبتان باد.

ای خیانت‌کارانیکه در صف استعمار و صهیونیسم قرار گرفته‌اید، خود را به طاغوت فروخته‌اید، می‌خواهید انقلاب اسلامی ایران را به سقوط بکشانید، می‌خواهید استقلال ایران را به باد بدهید، می‌خواهید طاغوت را

بازگردانید، می‌خواهید بار دیگر ایران را به استعمارگران بسپرید، لعنت و نفرین ابدی خدا و رسول و ملت بر شما باد.

شما سرطانی هستید که می‌خواهید از داخل حیات این ملت را نابود کنید، شما جرثومه فسادید که این تن مریض ایران را متعفن کرده‌اید، شما دست‌نشانندگان اجنبی هستید که روابط شما با جاسوس‌های خارجی بر همگان مکشوف است، شما سیاست شوم استعمار و صهیونیسم را پیاده می‌کنید که می‌خواهند به هر قیمت انقلاب اسلامی ایران را به شکست بکشانند.

شرم بر شما باد که خود را زیر شعارهای آزادی‌خواهانه و انقلابی می‌پوشانید. به مردم محروم و مستضعف توجه کنید، به جنوب شهر بروید، از زاغه‌ها و کارخانه‌ها عبور کنید، همه‌جا عشق و پاکی و ایمان به انقلاب می‌بینید، همه‌جا توطئه‌گران را محکوم می‌کنند، همه‌جا کینه و نفرت شما را بدل گرفته‌اند، همه آماده شده‌اند که جان بدهند تا تاروپود وجود شما را درهم بیچند. شما منفور و ملعون ملتید. اگر ملت شما را بشناسد تکه‌تکه می‌کند. شما ننگ تاریخ ایرانید، شما آسمان عظمت و افتخار ایران را سیاه و لکه‌دار کرده‌اید و کثیف‌ترین گروه ضدانقلابی تاریخ بشمار می‌روید.

عجیب آنکه این کثافت‌های منفور می‌خواهند پاک‌ترین و مبارزترین و فداکارترین افسران و سربازانی را که از استقلال کشور و انقلاب اسلامی ایران پاسداری می‌کنند بترسانند. در آن روزهایی که عده‌ای وطن‌فروش بی‌شرف به پادگان‌های مهاباد و سنندج ناجوانمردانه حمله کردند تا اسلحه را به غارت برند، عده‌ای از افسران و سربازان شریف و از جان گذشته دفاع کردند و حیات خود را فدای انقلاب نمودند و جلوی این توطئه‌گران را در

سنندج گرفتند و پادگان سنندج را حفظ کردند، آنگاه همان دزدان جاسوس و نوکران بی‌گانه اسم افسران و سربازان فداکار سنندج را چاپ و منتشر کرده آنها را تهدید به مرگ نمودند، افسران و سربازانی که باعث افتخار این ملت و انقلابند و نزد خدا و تاریخ روسفیدند و حتی ملائک آسمان‌ها بر آنها درود می‌فرستند و در قلب مردم جای دارند و هرچه خائنین بیشتر به آنها حمله کنند اجر آنها نزد خدا و محبت آنها نزد خلق بیشتر می‌شود.

سخنی با سربازان خود ۱

ننگ بر وطن‌فروشان

مرگ بر جاسوسان خارجی

نابود باد استعمار و نوکران بی‌شرمش

این سیه‌روزان طغیان و خیانت را بجایی رساندند که عملاً در جلوی ارتش و پاسداران انقلاب اسلامی ایستادند. پاسداران شریف از حان گذشته را در مریوان به خاک و خون کشیدند. پاسگاه سرو را با همدستی کثیف‌ترین فئودال‌ها و ملاک‌ها و جاسوس‌های ساواک و قاچاقچی‌های اجنبی محاصره کردند و سربازانی را که برای کمک به آنها از ارومیه خارج شده بودند محاصره نمودند و عده‌ای از سربازان را به خاک و خون کشیدند.

جنایت بس است، خیانت به این آب و خاک بس است.

ما دشمنی با اسلام و انقلاب اسلامی ایران را تحمل نمی‌کنیم.

ما نمی‌خواستیم که ارتش وارد معرکه شود، نمی‌خواستیم حتی

مخالفین خود را با قدرت ارتش بکوبیم. ما آرزو می‌کردیم که حتی برای

خائنان و کافران و گمراهان آزادی قائل شویم تا با مسالمت به راه راست هدایت شوند و از خیانت و کفر دست بردارند.

ما می‌خواستیم گلوله‌های آنها را با منطق جواب دهیم. اما متأسفانه دریافتیم که منطق و محبت و سلام بر قلب‌های تیره و بی‌ایمان تأثیری ندارد. «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ». از آزادی موجود در ایران سوءاستفاده کردند و سیل اسلحه و قاچاق را به این سرزمین گشودند. یکصدوهشتاد روزنامه و مجله با پول خارجی به راه انداختند تا جوّ ایران را مسموم کنند و جوانان را گمراه نمایند. توطئه و تهمت و دروغ و خیانت کار و زندگی آنها شد مثل حماله‌الخطب این حمال‌های استعمار از گنبد به سنندج و از سنندج به خرمشهر و از خرمشهر به نقده در حرکت بودند تا به آتش توطئه و خیانت دامن بزنند. این خودفروختگان بی‌همه چیز می‌خواهند نظام اسلامی ایران را واژگون کنند، اینان می‌خواهند شاه طاغوتی را به این سرزمین برگردانند و یا طاغوت دیگری را بپرستند. اما ملت ایران قسم خورده است که تا جان دارد از استقلال ایران دفاع کند، تا جان دارد با طاغوت‌ها بجنگد، تا جان دارد اجازه ندهد این خائنین وطن‌فروش بر سرنوشتش مسلط شوند.

ملت ایران قسم خورده است که تا آخرین قطره خون خود از انقلاب مقدس اسلامی ایران پاسداری کند.

ملت ایران این خائنان را نابود خواهد کرد، این علف‌های هرزه را درو خواهد کرد.

ملتی که به استقبال شهادت رفته است، ملتی که ایمان به خدا در قلبش جای گرفته است، ملتی که بزرگترین طاغوت‌های زمان را با پیروزی

به زیر کشیده است همه خائنین به انقلاب را نابود خواهد کرد، همه کفار را به درک واصل خواهد کرد، چشم این استعمارگران را کور خواهد کرد. و امروز اینجا، ای هم‌وطنان، ای سربازان از جان گذشته، معرکه حق و باطل، صحنه کربلاست، ابوسفیان و یزیدها و بی‌دین‌ها و کافر‌ها با پول اجنبی و اسلحه اجنبی و سیاست اجنبی جمع شده‌اند تا انقلاب اسلامی ایران را بکوبند.

و ما سربازان از جان گذشته انقلاب آمده‌ایم تا راه و رسم جانبازی را به دنیا بیاموزیم، یا این علف‌های هرزه خبیث را درو کنیم و یا با افتخار شهادت نائل شویم که هر یک «احدی‌الحسین» خواهد بود.

تاریخ کهنسال ایران از این مبارزه‌های مرگ و حیات فراوان دیده است و ما می‌خواهیم صفحه‌ای طلّین با خون خود بر دوره انقلابی این تاریخ دراز بیفزائیم.

ای سربازان، امروز شرف و مردانگی، در بوته امتحان قرار گرفته است، امروز مرد را از نامرد باز می‌شناسند. امروز رزمندگان شجاع و فداکار از بزدلان کوتاه فکر بازشناخته می‌شوند.

ای سربازان، ما مرگ شرافتمندانه را هزار بار بر زندگی ننگین ترجیح می‌دهیم. ما به خدا معتقدیم، ما به شهادت معتقدیم، و معتقدیم که شهید در قیامت با کفن خونین در درگاه باریتعالی حاضر خواهد شد و بر پایه‌های عرش برین تکیه خواهد کرد.

ما پیروان علی هستیم، و به پرچم پرافتخار او چشم دوخته‌ایم و با شوق و ذوق به دریای مرگ فرو می‌رویم تا به ساحل نجات برسیم. پرچمدار ما حسین است. ما بخاطر انقلاب راستین اسلامی به پیش می‌رانیم

و به دنیا نشان می‌دهیم تا روزی که یک خائن وطن‌فروش در این مرز و بوم زنده است دست از جهاد اسلامی خود برنمی‌داریم.

به پیش سربازان انقلاب، به پیش بسوی خدای بزرگ، به پیش بسوی پیروزی، به پیش بسوی جامعه اسلامی.

به پیش رو، و دشمنان انقلاب ایران را نابود کن و اجازه مده که کسی در این دنیا به وطن تو چشم طمع بدوزد. ای سرباز از مرگ مترس، که شهادت در راه خدا بزرگترین افتخارات انسانیت است.

ای سرباز، مهر هم‌وطنان را در دل خود جای ده. خدمت به ملت و تأمین امنیت کشور را وظیفه خود بدان، و در راه مصالح این ملت و این وطن از هیچ فداکاری دریغ مکن.

ای سرباز، تو مسئولی تا ریشه ضدانقلابیون را براندازی. تو وظیفه‌داری توطئه‌های امپریالیسم و صهیونیسم را خنثی کنی، تو آمده‌ای که برای انقلاب و ایران حصین بسازی که هیچ دشمنی به خاک پاک تو دستبرد نزنند.

ای سرباز، تو پاسدار ملتی هستی که راه و رسم شهادت را به جهانیان نشان داده است، تو از ملتی برخاسته‌ای که میلیون‌ها تن از آنها کفن پوشیدند و وصیت‌نامه نوشتند و با ایمان مطلق به استقبال شهادت رفتند.

من آنگاه که به شما فرمان می‌دهم خود پیشاپیش شما حرکت می‌کنم و آرزو دارم که اولین شهیدی باشم که در راه انقلاب و ایران بر خاک و خون خود بغلتم.

من ایمان راسخ دارم که این ضدانقلابی‌ها با توطئه‌گران خارجی ارتباط دارند و هدف شوم آنها سقوط حکومت انقلابی ایران و بازگشت استعمارگران به این سرزمین است.

من مبارزه با ضدانقلابیون را وظیفه هر ایرانی می‌دانم و سربازان پیش‌قراولان دفاع از میهن‌اند و باید راه و رسم جانبازی و فداکاری را به هم‌میهنان خود بیاموزند.

تقاضای مذاکره ۱

همچنانکه دیدید ارتش دوباره نشان داد که اگر بخواهد قادر است در هر جا که مرکز تجمع ضدانقلاب است وارد شود و آنها را متلاشی سازد. دوستان توجه کنید! تاریخی را می‌گویم که شاید هیچ‌کجا نوشته نشده است. هنگامیکه این حقیقت دوباره بر آنها ثابت شد احساس کردند که راهی جز مذاکره در مقابل آنها نیست. پیغام پشت پیغام فرستادند که می‌خواهند با دولت مذاکره کنند. دولت هم، دولتی که نمی‌خواهد با قدرت سلاح رأی خود را بر کردستان تحمیل کند، این درخواست را پذیرفت. در هنگام بود که یکی از برادران (صادق زیباکلام) که برای امور عمرانی به کردستان رفته بود در مهاباد توسط حزب دمکرات ربوده شد. او را به یکی از شهرهای دوردست بردند و به او گفتند چرا با ما مذاکره نمی‌کنید، ما هم حاضریم، با ما مذاکره کنید. یعنی آنها هم خواستار مذاکره شدند. هنگامیکه قدرت ارتش را دیدند که در صورت لزوم قادر است آنها را بکوید خواستار مذاکره شدند. این شخص از مهاباد بازگشت و این پیام را آورد که حزب دمکرات نیز می‌خواهد مذاکره کند، دولت با این خصوصیات درخواست مذاکره را

پذیرفت و گفت ما هیچ وقت نمی خواستیم با قدرت سلاح وارد کردستان شویم. مقدمات مذاکراتی شروع شد و ارتش بیانیه ای صادر کرد که مذاکراتی در جریان است و اظهار امیدواری کرد که این مذاکرات به پیروزی برسد و به سربازانش دستور داد که در داخل هیچ شهری حمله ای انجام نپذیرد و فقط اگر مورد هجوم قرار گرفتند از خود دفاع کنند.

اما بین حزب دمکرات و چریک های فدایی خلق اختلاف وجود داشت، حزب دمکرات می خواست براساس سیاست روز خود مذاکره کند درحالیکه چریک های فدایی و حزب کومله و حزب زحمتکشان و کسان دیگری می خواستند آتش و بلوا استمرار داشته باشد.

استمرار جنایت در حین مذاکره

این گروهک ها از منطقه مهاباد به سمت جنوب آمدند تا به بانه رسیدند و هنگامیکه یک ستون نظامی از سردشت برای تعویض و رفتن به مرخصی به بانه می رفت و انتظار جنگ نداشت و اصولاً نمی خواست که بجنگد و ارتش به آنها دستور داده بود که در داخل شهر تیراندازی نکنند و گفته بودند که هنگامی که این ستون وارد بانه می شود زن ها و بچه ها با گل و شیرینی از آنها استقبال خواهند کرد، این ستون وارد بانه می شود و رگبار گلوله را از چپ و راست بر این ستون سرازیر می کنند. بیش از سی و پنج سرباز بی گناه را در جا می کشند، هفتاد نفر را مجروح می کنند در جای که این سرباز نمی خواهد بجنگد، دستور جنگ ندارد و می داند که اگر رگبار گلوله را بگشاید زن ها و بچه ها کشته خواهند شد. اما این چریک های فدایی خلق زن ها و بچه ها را سپریلا کردند و از پشت سر آنها سربازان را به رگبار گلوله بستند، و آنها را کشتند بنابراین می بینید که دولت چقدر از خود

مسالمت نشان داد، چقدر انسانیت نشان داد، ولی چقدر جرم و چقدر جنایت از طرف مقابل به ظهور می‌رسد و بازهم ارتش سکوت کرد که مبادا مذاکرات به شکست بیانجامد.

در همین روزگاران، دوستان! همین امروز، خبری به دستم رسید که مرا لرزانید. در شهر مریوان، شهر مریوانی که صلح و آرامش بر آن سیطره داشت عده‌ای از چپی‌ها مسلحانه وارد شهر شده‌اند و هشت نفر را، هشت نفر را نه در صحنه جنگ، هشت نفر از مؤمنین مسلمان را دستگیر کرده و اعدام نمودند که یکی از آنها ملامصطفی مردوخ پسر یک روحانی است که خود او نیز آخوند است. از آنجا که این شیخ به انقلاب اسلامی ایران اعتقاد داشت و هنگامیکه ما وارد مریوان شدیم از ما استقبال کرده بود، به این جرم او را محاکمه کردند و اعدام نمودند. خبر دیگری رسید که در آلوآتان که منطقه‌ای است که گروگان‌ها را، گروگان‌های بی‌گناه را به آنجا برده‌اند و نزدیک مرز عراق است همین چند روز پیش بیست نفر از اسرای مسلمان را کشته‌اند و جسد آنها را در بیابان‌ها پراکنده کرده‌اند و هیچ‌کس حق دفن آنها را ندارد، یک آدم دل‌رحیمی آمده بود و می‌خواست آنها را دفن کند، مسلسل بر او می‌بندند که اگر یکی را دفن کنی کشته خواهی شد. حیوانات جسد این شهدا را تکه‌تکه کرده‌اند و بوی تعفن از کیلومترها به شما می‌رسد. یکی از این جوانان که به شهادت رسیده است از خانواده‌های بزرگ سردشت و مؤمن به انقلاب اسلامی ایران است. کسی که آنقدر ایمان داشت که هنگامیکه خود ما به بانه رسیدیم او از سردشت خود را به بانه رسانید و در بانه از ما استقبال کرد، چون شور و هیجان برای انقلاب داشت به استقبال ما آمده بود، به این علت او را اعدام کردند.

در منطقه سردشت دهی اتس بنام ربّط که در این ده عده‌ای از پاسداران و سربازان و ژاندارمری مستقر شده‌اند و حدود دوازده سیزده کیلومتر با سردشت فاصله دارد هنگامیکه خود من وارد این ده شدم یکی از بزرگان ده بنام حسن امیدی یا محمدمین به استقبال ما آمد. مرد مؤمنی بود و سخنرانی کرد و از انقلاب اسلامی ایران دفاع نمود. این مرد را گرفتند و محاکمه کردند و اعدام نمودند و خانه‌اش را با آر.پی.جی منهدم کردند، به علت آنکه به انقلاب اسلامی ایران اعتقاد داشت. این ننگ بشریت است که حزبی افکار سیاسی منحوس خود را به قدرت سلاح بخواهد بر دیگران تحمیل کند. این دلیل شکست آنهاست. اگر آنها جرأت می‌داشتند آزادی می‌دادند که هر کس عقیده خود را بگوید، اگر مسلمان است بگذار عقیده‌اش را بگوید، تو مارکسیست لنینیست و کمونیست هستی، تو هم عقیده خودت را بگو. اما آنها می‌دانند که چند درصد بیشتر نیستند و می‌خواهند بر تمام منطقه کردستان سیطره یابند، و این تاکتیکی است که در تمام دنیا بازی کرده‌اند تنها کردستان نیست در روسیه شوروی چنین کردند، در جنوب لبنان چنین می‌کنند، دو درصد، سه درصد چهاردرصد بیشتر نیستند ولی به قدرت سلاح، به زور، با تهدید همه را مجبور می‌کنند که از آنها متابعت کنند.

همین آخرین باری که به سردشت رفته بودم مجروحی را از یکی از دهات اطراف سردشت به بیمارستان آورده بودند که سه گلوله بر شکمش نشسته بود و داستانش این بود که شبانگاه به خانه‌اش می‌آیند و از او درخواست نان می‌کنند. «شب‌ها که می‌شود گروهی از احزاب چپ وارد ده‌ها می‌شوند و نان و غذا و چیزهای دیگری جمع می‌کنند و می‌برند». این مرد دهقان می‌گوید من به انقلاب اسلامی ایران ایمان دارم و بنابراین با شما

رابطه‌ای نمی‌خواهم داشته باشم و نان هم به شما نمی‌دهم. می‌گویند اگر نان ندهی زنت را در مقابلت می‌کشیم! باز هم این مرد ابا می‌کند، زنت را در مقابلش به رگبار می‌بندند و به شهادت می‌رسد، بعد به او می‌گویند اکنون نان می‌دهی یا نمی‌دهی؟ می‌گوید هنگامیکه زنت زنده بود به شما نان ندادم چگونه می‌خواهید پس از مرگش به شما نان بدهم، نخواهم داد. به او رگبار می‌بندند و سه گلوله بر شکمش می‌نشیند و بر زمین می‌افتد. فکر می‌کنند که کشته شده است می‌روند، ولی او زنده می‌ماند و داستان این جنایت را برای دیگران در سردشت نقل می‌کند.

یک چنین ظلم و جنایتی در منطقه جریان دارد، آن هم در کشوری که آزادی برای همگان وجود دارد که هر کس که هر حرفی را که دارد می‌تواند آزادانه بیان کند. چه دلیلی دارد که باید به قدرت سلاح مسلمین را بکشند، یا طرفداران انقلاب را بکشند. بنابراین با این جریان تاریخی که بیان کردم احساس می‌کنید که نیروهای مسلح جز انسانیت، انسانیتهایی که در تاریخ نظیر ندارد از خود نشان نداده است و در مقابل می‌بینید همچنان زور و تهدید و جنایت ادامه دارد.

در سالگرد رستاخیز پاوه ۱

این هفته سالگرد پاوه بود، در چنین روزهایی سال گذشته خود من در پاوه بودم و امام امت فرمان معروف و بزرگ خود را صادر فرمود، فرماندهی قوا را بدست گرفت و فرمان هجوم صادر کرد و ما نیز به حرکت درآمدیم همه نیروها از ارتش، سپاه پاسداران، کمیته‌ها هر کسی از هر گوشه و کنار مملکت بسوی پاوه حرکت کرد و در اثر این جنبش بزرگ که در

مردم ما بوجود آمده بود در عرض ده روز قادر شدیم که همه کردستان را، همه شهرها را، همه راه‌ها را، همه‌جا را به تصرف درآوریم و نیروهای انقلابی ما، نیروهای حزب دمکرات و چریک‌های فدایی خلق و کومله و ضدانقلابی‌ها را متلاشی کرده و آنها به عراق فرار کردند و برای مدتی کردستان آرام بود.

متأسفانه مرزها بسته نشد، بزرگترین اشتباه و بزرگترین نقصی که از روز اول انقلاب تا به امروز در کشور ما وجود داشته عدم امکان بستن مرزها بوده است، بنابراین دشمنان ما با کمال سهولت به کردستان بازگشتند، سیل اسلحه دوباره به کردستان سرازیر شد، سازماندهی آنها دوباره تجدید گردید و بنابراین توطئه آنها شروع شد، و حتی باید بگویم امروز هم قسمت زیادی از مرزهای ما بسته نشده است و دشمن به سادگی قادر است وارد کردستان و مناطق دیگر شود.

اما علت این که چرا دوباره زد و خورد کردستان اوج می‌گیرد در یک کلمه می‌گویم که توطئه‌گران کردستان نوکران طاغوت هستند با دولت عراق، با اویسی‌ها، با پالیزبان‌ها، با اشرف‌ها، همکاری می‌کنند و آلت دست آنها هستند. بنابراین آنجا که امریکا و عراق می‌خواهند به ایران حمله کنند، نوکران آنها هم در کردستان شروع به حمله می‌کنند. بنابراین اینان آلت دست امپریالیزم غرب‌اند و شما می‌دانید که امریکا می‌خواهد به ما ضربه بزند. امریکا بطور رسمی، بطور واضح و روشن نیروهای نظامی خود را در طبرستان به ایران گسیل داشت که علیه استقلال ایران و تمامیت ارضی ایران وارد عمل شود، و در کودتایی که در ماه پیش کشف شد امریکا گرداننده آن بود. بختیار نوکر امریکاست، عراق نوکر امریکاست، بنابراین هنگامیکه امپریالیزم

غرب می‌خواهد به ایران ضربه بزند که ما شاهد این ضربات هستیم، عملای {نوکران} آنها در کردستان نیز به حرکت درمی‌آیند و ایجاد ناراحتی و اغتشاش می‌کنند، هنگامیکه این توطئه‌گران جنگ را از سرگرفتند دولت مجبور شد دوباره در کردستان دست به جنگ بزند و شاهد بودید که در ماه گذشته در نبرد خونینی سنندج را آزاد کرد و حدود پانصد نفر از سربازان ما و پاسداران ما شهید و زخمی شدند تا سنندج آزاد شد، و بعد از راه سقز گردنه خان که بزرگترین گردنه خطرناک کردستان است و بعد بانه، و بعد مریوان و بعد نقاط دیگر کردستان توسط نیروهای انقلاب آزاد گردید و باید بگویم که هنوز قسمت‌هایی از کردستان مثل مهاباد در دست دشمن است، دشمن در این نقاط حرکت می‌کند. نیروی ارتشی ما فقط در پادگان است، از پادگان نمی‌تواند بیرون برود، هنگامیکه سربازان ما از پادگان خارج می‌شوند چه بسا که آنها را به گروگان می‌گیرند، همه روزه شاهدیم که عده‌ای را در راه‌ها به گروگان می‌گیرند، جنایت می‌کنند، عده‌ای را اعدام می‌کنند و خلاصه باید بگویم سر افعی در مهاباد موجود است. درست است که سنندج، بانه، سردشت، مریوان و پاوه و نقاط دیگر در دست نیروهای انقلاب است ولی کار ما در کردستان تمام نشده است.

ضدالدین یزیدی {عزالدین حسینی} دیروز اعلامیه‌ای صادر کرده است و فرمان جهاد داده است فاعتربروایااولی ابصار. مردی که ساواکی بود، مردمی که از ساواک ماهیانه پول می‌گرفت، نوکر شاه بشمار می‌رفت. امروز اعلام جهاد می‌دهد و در این اعلام جهاد خود از عراق و از سوریه و از لبنان و از کشورهای عربی نیز استمداد می‌کند یعنی به نیروهای مصری که نوکر اسرائیل هستند می‌گوید بیایید در ایران علیه انقلاب ایران بجنگید.

بنابراین می‌بینیم هنگامیکه امریکا به حرکت در می‌آید، عراق به حرکت درمی‌آید، نیروهای طاغوت به حرکت درمی‌آید که به انقلاب ما ضربه بزن، عملی آنها {نوکران آنها} در کردستان نیز به جنب و جوش می‌افتند، به حرکت می‌افتند و ایجاد ناراحتی می‌کنند البته دولت نیز تا حد امکان سعی کرده است که با مدارا رفتار کند، و به برادران کرد نشان بدهد که هدف دولت جنگ و خونریزی نیست و دولت تا آنجا پیش رفته است که آنها از این مدارا سوءاستفاده کرده‌اند، و همه مردم ما امروز متفق‌القول‌اند که از کمیسیون حسن نیت و مدارای دولت، حزب دمکرات و کومله و دیگران سوءاستفاده کرده‌اند. هنگامیکه استعمار به حرکت درآمد که به انقلاب ما ضربه بزند آنها نیز هجوم خود را از سرگفتند و شروع به حمله کردند، و علت اینکه امروز عده زیادی از پیش‌مرگ‌های مسلمان کرد در جانب دولت ما علیه ضدانقلاب می‌جنگند همین است که این برادران مسلمان روشن شدند، بیدار شدند که دولت مرکزی نمی‌خواهد خونریزی کند و بجنگد، اما این آنها هستند که توطئه می‌کنند، آنها هستند که به ساز استعمار می‌رقصند، آنها هستند که خونریزی می‌کنند، راه‌ها را می‌بندند شهرها را مورد هجوم قرار می‌دهند، ضربه می‌زنند و هزار جنایت مرتکب می‌شوند.

برادران مسلمان ما فهمیده‌اند، بنابراین می‌بینیم که گروه‌های زیادی از آنها با چه قدرتی علیه حزب دمکرات و کومله و دیگران می‌جنگند. دولت ما نیز تا آنجا که بتواند با مدارا رفتار می‌کند، اما اگر بجایی رسید که احساس کرد که این توطئه‌گران برای برانداختن این رژیم اسلامی با عراق و با امریکا هم‌دست شده‌اند و می‌خواهند نظام اسلامی ما را واژگون کنند وظیفه هر

مسلمانی است که با تمام قدرت خود بجنبد و این توطئه‌گران را مثل سال گذشته متلاشی کند و نابود گرداند. و شما مسلم بدانید اگر انقلاب ما و ارتش ما و پاسداران ما تصمیم بگیرند در هر لحظه این ضدالدین حسینی‌ها یا سرافعی‌ها در مهاباد را در اولین هجوم متلاشی خواهند کرد.

من به شما قول می‌دهم، آن روز و آنجا که یک وجب از خاک وطن ما در خطر بیافتد و توطئه‌گران بخواهند علیه انقلاب اسلامی ما آتش افروزی کنند و امام فرمان دهد، همچنانکه در گذشته نشان داده‌ایم بزرگترین نیروی آنها را در هر کجا و در هر لحظه به باری خدا متلاشی خواهیم کرد.

در پاوه ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.
بخاطر سالگرد پاوه و بخاطر بزرگداشت شهدای آن روز و برای اعلام آمادگی خود برای شهادت و ادامه همان راه مقدس امروز در پاوه گرد آمده‌ایم. تابا روح خود و خون خود قسم بخوریم که برای پاسداری از اسلام میهن و انقلاب تا آخرین قطره خون خود مبارزه خواهیم کرد.

ای پاوه، تو شاهدی، ای کوه، ای دره تو شاهدی، ای زمین ای آسمان تو شاهدی که فرزندان از جان گذشته این آب و خاک سال پیش چگونه عاشقانه جان باختند، در مقابل خطر لحظه‌ای درنگ نکرده‌اند. با آغوش باز به استقبال شهادت رفتند و چه بسا حماسه‌ها خلق کردند، و چه معجزه‌ها آفریدند، و چگونه با خون خود پاوه را و کردستان را و انقلاب را از خطر سقوط نجات دادند.

پاوه نقطه عطف تاریخ انقلاب ایران است. دشمن می‌خواست با تسخیر پاوه همه کردستان را یکجا ببلعد، از ایران جدا کند و بزرگترین ضربات را به انقلاب وارد آورد و اعلام استقلال کند و بعد از کردستان نوبت خوزستان بود. و بعد بلوچستان و الی آخر...

اما پاسداران از جان گذشته، خود را فدا کردند، همه وجود خود را قربانی نمودند، تا این توطئه خائنه دشمن درهم بشکند. و تو ای پاوه، ای زمین، ای آسمان شاهدهی که در برابر باران گلوله آتش و خمپاره، در میان گردابی از توطئه‌گران خونخوار که برای قتل‌عام آمده بودند، در میان طوفانی از مصائب و مشکلات آنقدر مردانه ایستادند و عاشقانه جانبازی کردند که روزگار انگشت تحیر به دندان گزید، و استعمارگران و ابرقدرت‌ها مات و مبهوت ماندند. آنها ادعاهای گزافی داشتند، می‌خواستند ایران را ویتنام کنند! از جنگ‌های چریکی دم می‌زدند، از خلق‌ها دم می‌زدند. خود را نماینده مردم به حساب می‌آوردند که ارتش فاشیست آمده آنها را سرکوب کند. مدعی ایمان و فداکاری بودند، می‌خواستند حماسه‌ها خلق کنند، اسطوره‌ها از فداکاری خود در تاریخ بجا بگذارند.

اما با مردی روبرو شدند که آماده شهادت بود. سرپای وجودش از ایمان به خدا و فداکاری در راه رسالت مقدس اسلامی پر شده بود. مردی که سرتاسر زندگی‌اش در مبارزه‌های مرگ و حیات در مقابل جبارترین ستمگران روزگار گذاشته است. کسی که دنیا را سه‌طلاقه کرده، از هیچ‌کس هیچ چیزی نمی‌خواهد. به شهادت عشق می‌ورزد. از نظر رزمندگی و جنگ‌های چریکی، سال‌های دراز بزرگترین دوره‌های چریکی کشورهای مختلفه را دیده و همه‌جا بهترین سمبل قدرت و استعداد و شجاعت بوده است، و در

سال‌های سال بزرگترین اردوگاه‌های چریکی را در لبنان و سوریه اداره کرده و بهترین رزمندگان اردوگاه‌های چریکی را تحویل اجتماع داده است. آنچه - پس از هفت ماه - سکوت، مسالمت، صلح و صفا، دیگر ستم توطئه‌گران از حد می‌گذرد. آسمان تیره و تار از ابرهای دشمنی و توطئه و خیانت و جنایت پوشیده شده بود، و می‌رفت که نور خورشید انقلاب ایران دیگر به کسی نرسد. صاعقه‌ای شد، رعدی برخوشید، برقی ابرهای سیاه را در هم درید، زمین لرزه‌ای اجتماع ساکت و خاموش ایران را به لرزه درآورده، فرمانی تاریخی از طرف امام خمینی شرف صدور یافت. فرماندهی قوا را بدست گرفت } و دکتر چمران، با ایمانی چون کوه، و اراده‌ای آهنین، و عشق شهادت و آن همه تجارب چریکی و رزمندگی، و با قاطعیت انقلابی، مأموریت یافت که فرمان تاریخی امام را پیاده کند و چه خوب از عهده برآمد. }

قسم نامه ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم به پاره، و مقاومت بی نظیرش، و اراده آهنینش، و شهیدان خونین کفنش.

قسم به کردستان، و کوه‌های بلندش و دره‌های عمیقش، به درد و حرمانش، به مردم فداکار و باوفایش.

قسم به ایران و تاریخ پرافتخارش.

قسم به اسلام و رسالت تقدس خدایی و جاودانیش.

قسم به امام امت، و فرمان منقلب‌کننده و معجزه‌آفرینش، قسم به اراده آهنینش و ایمانش و عرفانش.

قسم به فریاد الله اکبر پاسداران، قسم به عرق جبین رزمندگان در زیر آفتاب سوزان.

قسم به سنگریزه‌های کوه‌های بلند که از زیر پای تکاوران مهاجم فرو می‌ریزد.

قسم به گلوله سوزان، قسم به جسارت و فداکاری. قسم به فریاد رعد آسای دلیران. قسم به هجوم صاعقه‌وار رزمندگان.

قسم به ضجه کودکان معصوم. قسم به درد سوزان رزمندگان مجروح.

قسم به خون شهیدان. قسم به اشک یتیمان، قسم به آه بیوه‌زنان.

قسم به خون، قسم به شرف، قسم به شهادت.

قسم به انقلاب، قسم به رسالت، قسم به خدا.

که تا آخرین قطره خون خود علیه دشمنان داخلی و خارجی می‌جنگیم و از انقلاب مقدس اسلامی ایران و استقلال این آب و خاک پاسداری می‌کنیم، و تا استقرار حکومت حق و عدل در سرتاسر عالم و تا نابودی کامل طاغوت‌ها و شیطان‌ها دست از مبارزه برنمی‌داریم. و خدای بزرگ بر آنچه می‌گوئیم شهید و شاهد است.

والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته

حادثه قارنه ۱

قضیه قارنه چیست؟ روزگاری که حادثه قارنه اتفاق می‌افتد من اصولاً در پاره بودم و از آن خبری نداشتم، بنابراین جریاناتی را که برای شما شرح می‌دهم نتیجه تحقیقاتی است که بعداً کمیته تحقیقات برای ما روشن کرد.

قارنه دهی است کوچک بین نقده و جلدیان، روستایی کردنشین که حزب دمکرات و یا احزاب چپ در آن قدرت داشتند و نقده شهری است ترک‌نشین. در جلدیان و اشنویه و پیرانشهر پادگان‌ها و پاسگاه‌های ارتش و ژاندارمری وجود دارد، و عده‌ای از جوانمردان ترک ژاندارم‌ها و ارتشی‌ها برای رفتن به سر کار خود باید از راه نقده به جلدیان عبور کنند، و در این راه از روستای قارنه باید گذر نمایند. اما در مدت شش‌ماه عوامل مزدور همیشه و همیشه در اطراف قارنه کمین کرده‌اند و رهگذران را می‌گرفتند و می‌کشتند و غارت می‌کردند و سر می‌بریدند. حتی کار بجایی رسیده بود هنگامی که کسی می‌خواست از نقده به جلدیان برود، مجبور بود که در پناه یک تانک در جلو و یک تانک در عقب حرکت کند تا در اطراف قارنه مورد کمین قرار نگیرد. به مدت شش‌ماه این حمله‌ها و هجوم‌ها در اطراف قارنه علیه ترک‌ها و سربازان و ژاندارم‌ها در خط نقده به جلدیان صورت می‌گیرد. آخر بار هنگامی که هجده نفر از ترک‌های نقده از جلدیان برمی‌گشتند و به مرخصی می‌رفتند، در نزدیکی‌های قارنه بر آنها کمین می‌شود و هر هجده نفر را می‌کشند. آنها را می‌کشند و سر آنها را می‌برند و بدنشان را قطعه‌قطعه می‌کنند و در وسط جاده می‌اندازند. فقط یکی از آنها جان سالم بدر می‌برد، و خود را به نقده می‌رساند و از جنایتی که گذشته است مردم را آگاه می‌کند. زن و بچه کوچک و بزرگ از شهر نقده به طرف قتلگاه سرازیر می‌شوند

هنگامی که برادران و شوهران و بستگان خود را قطعه‌قطعه می‌بینند تحریک می‌شوند، شیون و داد و فریاد بلند می‌شود. این داغدیدگان ترک عده‌ای به نرده می‌روند و عده‌ای به جلدیان و پیرانشهر، و اقوام خود را خبر می‌کنند که چنین جنایتی در گرفته است. اطرافیان و کسان این کشته‌شدگان بی‌گناه جمع می‌شوند، و به قارنه حمله می‌کنند و سی‌وسه نفر را در قارنه می‌کشند، و بدین ترتیب انتقام می‌گیرند.

من می‌خواهم برای شما موضع خود را و موضع دولت را بگویم، ما با کشتاری که در قارنه اتفاق افتاده است مخالفت می‌کنیم و کسانی را که به قارنه حمله کرده‌اند و مردم را کشتند مجرم می‌دانیم. اما در عین حال معتقدیم آن کسانی که هجده نفر ترک را مدتی قبل از این جنایت در بیرون شهر در وسط جاده کشتند، آنها هم مجرمند، آنها هم باید به محکمه سپرده شوند. ما معتقدیم که حادثه قارنه خودبخود بوجود نیامده است، قضیه‌ای است که مثل حلقات زنجیر یکی پس از دیگری بوجود آمده است، و اگر بخواهیم مجرمین قارنه را بگیریم و محاکمه کنیم باید همه مجرمین را بگیریم و به دست محکمه بسپاریم. حتی مجرمینی را که به مهاجد حمله کردند (همچنانکه در اول سخن خود بیان کردم) بددون آنکه گلوله‌ای از طرف سربازان به سوی آنها شلیک شود، سربازان را و افسران را بی‌گناه کشتند. پادگان سندیج را محاصره کردند و عده‌ای را کشتند، پادگان بانه و سردشت را به آتش کشیدند و عده‌ای را کشتند. آن مجرمین نیز باید به دست قانون سپرده شوند. بنابراین ما معتقدیم که هر کسی که جنایت کرد بایستی محاکمه شود، اما مخالفین ما فقط به حادثه قارنه تکیه می‌کنند، یک قضیه مجزا و ایزوله از تمام قضایای دیگر. تمام جنایت‌های خود را فراموش می‌کنند،

می‌گویند در این قضیه چون ترک‌ها کرده‌ها را کشته‌اند، بنابراین مجرمین باید تنبیه شوند، اما تمام جنایت‌هایی را که خودشان در همان نقده انجام دادند، در مه‌باد انجام دادند، چند ساعت قبل در همان محل هجده نفر را به خاک و خون کشیده‌اند، آنها را به حساب نمی‌آورند. ما معتقدیم که همه را یکجا باید به حساب آورد، نه فقط مردمی را که تهبج شده‌اند و برای انتقام خون عزیزان خود به قارنه حمله کرده‌اند و سی‌وسه نفر را به این‌چنین کشته‌اند. اما می‌بینید احزاب چپ با تبلیغات شیطانی خود همه را فراموش می‌کنند، همه را به کنار می‌گذارند و فقط قارنه را در نظر می‌گیرند که باید مجرمین قارنه محاکمه شوند.

بلی! این است داستان قارنه.

نیایش

خدایا به شکرانه این پیروزی بزرگ {پیروزی انقلاب اسلامی} خوش دارم که هدیه‌ای تقدیم کنم، اما چیزی جز جان ندارم. از بهترین جوانان، حیات و هستی خویش را تقدیم کردند، عده‌ای اموال خود را، عده‌ای کار و مصالح و منافع خود را. من از شدت سرور می‌سوزم، می‌لرزم، شرم‌زده‌ام، و نمی‌دانم ترا چگونه شکر کنم می‌خواهم همه‌چیز خود را بدهم می‌خواهم خود را قربانی کنم، با کمال اخلاص آنچه دارم تقدیم می‌کنم مالی ندارم، ملکی ندارم، درویشم، بی‌چیزم، فقط قلبی سوزان دارم که آن را تقدیم کرده‌ام و جانم

ناچیزتر از آن است که برای تقدیم آن بخواهم متنی بگذارم - جانم که چیزی نیست.

خدای من آمده‌ام، با همه وجودم با قلبم و روحم، آمده‌ام که خود را قربانی راه تو کنم، آمده‌ام تا همه حیات و هستی خود را به شکرانه این پیروزی بزرگ تقدیم تو کنم.

من چیزی از تو نمی‌خواهم، من سرباز گمنامم، من درویشی سر و پا برهنه‌ام، و هنگامیکه چشم از جهان فرو می‌بندم می‌خواهم هیچ‌چیز نداشته باشم، می‌خواهم تلاشم فقط به خاطر خدا باشد، می‌خواهم از هر شائبه خودخواهی و خودبینی به دور باشم، می‌خواهم بسوزم تا راه را روشن کنم، می‌خواهم رسالت بزرگ اسلامی تحقق پذیرد، و این تحقق بزرگترین پاداشی است که مرا خوشحال می‌کند، راستی که چه پاداشی بزرگتر از پیروزی محمدی^(ص)، از گسترش عدل و عدالت، از سیطره انسانیت، از نفوذ حق و عدالت بر همه انسان‌ها است.

خدایا به ما رحمت کردی و بزرگترین پیروزی‌ها را نصیب ما نمودی. ضعیف بودیم، متشتت بودیم، از دشمن می‌ترسیدیم، در مقابل ابرقدرت‌ها به خود می‌لرزیدیم، اما تو از خدای بزرگ، بزرگترین ارتش‌ها را همچون برق در برابر آفتاب تموز آب کردی، بزرگترین طاغوت‌ها را معجزه‌آسا بر زمین کشاندی، همه گره‌های لاینحل را باز کردی، همه مشکلات را ساده نمودی و حق را بر باطل پیروز کردی.

ای خدای بزرگ، برای آنکه انسان‌های پاک را تشویق کنی و برای آنکه ایمان به غیب را عملاً نشان دهی، برای آنکه ارزش و قدرت روح را به همه جهانیان بنمایانی، معجزه‌ها کردی، و هر کجا که دشمن قدم گذاشت،

باطلاق کردی تا پایشان به گل فرو رفت، و هر قدمی که بر برداشتیم با آنکه همه آنرا خطا می‌پنداشتند تو پیروزی نصیب ما کردی، تو همه مغزها و حساب‌ها را از کار انداختی، و راهی مستقیم و سریع و روشن در برابر مردم ما باز کردی.

خدایا ما را از گرداب خودخواهی و از گردباد مصلحت‌طلبی و از طوفان‌های هوی و هوس نجات ده و به ما قدرت ایثار عطا کن و بگذار که لذت ایثار همه وجود ما را سیراب کند.

پروردگارا، ما را به قدرت ایمان و فداکاری توانا گردان و آن چنان قلب و روح ما را تسخیر کن که فقط به تو توکل کنیم و در برابر هیچ‌کس به خاک نیافتیم.

پروردگارا قلب ما را از عشق بسوزان، لبریز کن تا سوزش گلوله را در کام ما شیرین گرداند.

پروردگارا آن چنان ما را از دنیا و مافی‌ها بی‌نیاز کن که در قربانگاه عشق تو همچون ابراهیم مشتاقانه حاضر شویم، تا اسماعیل وجود خود را در راه هدف مقدس قربانی کنیم.

پروردگارا همراه با عشق سوزان به ما صبر و تدبیر ده تا ناملایمات طریق را با گشاده‌رویی تحمل کنیم، و عجله ما در راه شهادت باعث کدورت خاطری نگردد.

پروردگارا آنچنان ما را جذب کن که جز تو به تو نیاندیشیم و جز تو را نخواهیم، و جز تو به سوی کسی نرویم، و همه خودخواهی‌ها و خودبینی‌ها را در مذبحه بارگاه تو قربانی کنیم.

پروردگارا تو بما عنایت کردی و پاسداری از این انقلاب مقدس را به عهده ما نهادی بما فرصت ده که تا آخرین قطره خون خود از این انقلاب مقدس پاسداری کنیم.

پروردگارا تو بر ملت رحمت کردی و چنین انقلاب مقدسی را بما ارزانی داشتی، تو ما را شایسته پاسبانی این نعمت کن. پروردگارا تو پرچم پرافتخار اسلام را به دست ما به اهتزاز درآوردی، ما را هدایت کن که علی وار این رسالت مقدس را پیاده کنیم و حسین صفت در راهش جان بازی نمائیم.

پروردگارا بما آگاهی ده تا فریب دغل بازان و منافقین و تفرقه اندازان را نخوریم و اخلاق اسلامی و صوق و اخلاص انقلابی و وحدت مکتبی خود را حفظ کنیم.

پروردگارا پرچم پرافتخار انقلاب اسلامی ایران را بر فرق جهان به اهتزاز درآور و محرومین و مستضعفین دنیا را از زیر سیطره ظلم و ستم نجات بده.

پروردگارا ظلم و ستم را به دست توانای جان بازان راه حق برانداز، و ظهور امام عصر^(عج) را نزدیک گردان تا عدل و عدالت برای همیشه در جهان گسترده شود.

پروردگارا کشور ما را از گرداب این توطئه ها نجات ده و دشمنان انقلاب ما را رسوا و نابود گردان.

پروردگارا رهبر عالیقدر ایران را سلامت بدار و به او عمر طولانی و سلامتی کامل ارزانی دار.

آمین.

والسلام علیکم و رحمہمہ.. و برکاتہ

مسلح کردن فئودال‌ها در کردستان ۱

در همان روزها که من در پاوه و مریوان بودم شخصی بیانیه‌ای منتشر می‌کند و متذکر می‌شود که دکتر چمران و تیسمار ظهیرنژاد فرمانده لشکر ارومیه و سرهنگ شهبازی فرمانده ژاندارمری منطقه، فئودال‌های کرد را مسلح کرده‌اند و جنگ بین فئودال و کشاورز را بوجود آورده‌اند، بنابراین جنگ‌های کردستان نتیجه مسلح کردن این فئودال‌هاست. این در روزگاری انتشار پیدا می‌کند که من در مریوان در محاصره بودم و کمونیست‌ها و چریک‌های فدایی خلق و پیکاری‌ها و ضدانقلابی‌ها این نامه را، این اعلامیه را می‌گیرند حدود چهارصدبار در روزنامه‌های مختلف تکرار می‌کنند و در دیوار شهرها را با این اعلامیه پر می‌کنند که مسئول جنگ‌ها و خونریزی‌های کردستان دکتر چمران است، زیرا فئودال‌ها را مسلح کرده است. همچنین در یک مناظره تلویزیونی چریک‌های فدائی خلق عین این تهم را وارد کردند و در مقابل آنها جوابی قاطع و دندان‌شکن داده شد که لااقل یک نمونه بیاورید، یک نمونه نشان دهید که دکتر چمران فئودالی را مسلح کرده باشد، آنگاه حق با شماست. آنها می‌دانند که نمی‌توانند نمونه‌ایی ارائه دهند. حتی دیده‌اید که چندین بار آنها را به مناظره دعوت کرده‌ایم که اگر حرفی دارید، مطلبی دارید، بیائید رودررو بیان کنید. اگر این استدلال متین و محکم و شکننده را می‌توانید جواب دهید، این گوی و این میدان، بفرمائید. اما

می ترسند، فقط اعلامیه چاپ می کنند و بر در و دیوار خیابان ها می چسبانند که فلانی فئودالی را مسلح کرده است و نه فقط فئودال های کردستان را، حتی فئودال های گنبد را، بنابراین مسئول جنگ و خونریزی های گنبد هم بشمار می رود، درحالی که من تاکنون به گنبد نرفته ام و آنجا را اصلاً ندیده ام و با مسائل آن ارتباطی نداشته ام.

اما اصل مطلب: برای شما بگویم اولاً- شخصی که چنین اتهامی بر من وارد ساخته هیچگونه ارتباطی با امام امت نداشته و اما فرمودند که این مرد را نمی شناسم.

ثانیاً- اگر این اتهام به فرض محال صحیح باشد که جنگ های کردستان با ورود من به کردستان و مسلح کردن فئودال ها بوجود آمده باشد، چرا از ابتدای پیروی انقلاب جنگ و خونریزی در کردستان بوجود آمده است؟ درحالی که من شش ماه بعد به کردستان رفتم. هنگامی جنگ و خونریزی در کردستان شروع شده است که من اصولاً در لبنان بودم، یعنی هنوز به ایران نیامده بودم. اگر ادعای آنها صحیح باشد باید جنگ و خونریزی ها شش ماه بعد با ورود من به کردستان شروع شود. درحالی که هنگامی شروع می شود که بیش از چند روز از پیروزی انقلاب نگذشته و من در لبنان بودم و این نشان می دهد که اینان دروغ می گویند، باطل می گویند. بعلاوه قاسملو خود بزرگترین فئودال منطقه است، خانواده او از بزرگترین فئودال های منطقه اند که خون مردم را به شیشه می کنند، چگونه این فئودال های معروف می خواهند علیه فئودال ها بجنگند. دقیقاً اینان علیه خلق مستضعف و فقط مسلمانان جنگیده اند و می جنگند.

حرفی که در اعلامیه ذکر شده است اتهام بی‌جایی است که به عمل بی‌طرفانه ژاندارمری ارتباط پیدا می‌کند.

ژاندارمری برای آنکه پاسگاه‌های خود را در مرز نگاهبانی کند عده‌ای به نام جوانمرد استخدام می‌نمود، برای استخدام سعی می‌کرد که از اهل محل استخدام کند که با مردم محل نیز هماهنگی بیشتری داشته باشد. در میان این پاسگاه‌ها که در کنار مرز قرار گرفته‌اند تعدادی از آنها در منطقه عشایری هستند و بنابراین اجباراً برای آنکه ژاندارمری از آن منطقه جوانمرد استخدام کند مجبور است که از آن عشیره یا آن ایل کسانی را استخدام نماید. بنابراین از این ایل منگور یا ایل دیگری که در نزدیکی اشنویه زندگی می‌کنند کسانی را استخدام کرده است. از ایل منگور شاید ۲۵۰ نفر جوانمرد استخدام کرده و به آنها اسلحه داده است تا از پاسگاه‌های منطقه خود حفاظت کنند. یعنی مثل ژاندارم در داخل پاسگاه‌ها نگاهبانی بدهند و حفاظت نمایند، در اشنویه نیز حدود پنجاه نفر از ایل موجود در اشنویه استخدام کرده است که این عشایر مخالف حزب دمکرات هستند. تمام حملات و اتهامات درباره ایل منگور و اشنویه است که عدد آنها به حدود سیصدنفر می‌سرد، ولی همین ژاندارمری در نقاط دیگری که دمکرات‌ها بوده‌اند از دمکرات‌ها استخدام کرده است. حدود ۷۰۰ نفر از کسانی را که بعنوان جوانمرد در پاسگاه‌های مختلف استخدام کرده و به آنها اسلحه داده است از حزب دمکرات بوده‌اند و حتی کارت عضویت حزب دمکرات را داشته‌اند و ژاندارمری می‌خواسته است بی‌نظری و بی‌طرفی خود را به همگان اثبات کند و نشان دهد که برای او همه علی‌السویه هستند و در هر کجا از جوانان همان منطقه استخدام خواهد کرد. گرچه این عمل اشتباه بود و این ۷۰۰

نفری که از حزب دمکرات بودند و از ژاندارمری اسلحه گرفتند، اسلحه را دزدیدند و تحویل حزب دمکرات دادند، و این بزرگترین جنایتی بود که آنها مرتکب شدند. ولی به هر حال این قضیه مربوطه به ژاندارمری است و ماهیت موضوع چیز دیگری است و هیچ رابطه‌ای با شخص من ندارند.

بسم الله الرحمن الرحيم

کردستان، نامی آشنا که حوادث بی‌شماری را در طول تاریخ به دوش می‌کشد، و زخمی که بدست اربابان خارجی و نوکران پلیشان مدت‌هاست بر پیکره اجتماع ما نشسته است و هر آنگاه که استعمارگران نیازی به ایجاد فشار احساس کنند این اهرم فشار را به حرکت آورده تا به نیات پلید خود دست یابند.

هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری ابرمردی سازش‌ناپذیر از تبار حسینیان و بایمردی ملتی زجر کشیده و به پا خاسته ماجراهای کردستان آغاز شد، تا انقلاب نوپای ما را درگیر مسائل و جنگ‌های داخلی نموده و از درون متلاشی سازند. حوادث کردستان بر این پایه، یکی از بزرگترین مشکلات داخلی ما بود و بعضی اوقات آن چنان

حساس که سرنوشت انقلاب اسلامی ما به آن بستگی داشت و بدون شک «قضیه پاره» حادثه‌ای بس مهم در تاریخ این تحولات و شهید دکتر مصطفی چمران قهرمان این حادثه، مقامی والا در زنجیر شخصیت‌های بارز تاریخ اسلامی و رهروان پاک حسینی است.

حادثه پاره اهمیت خاصی را داراست که مهمترین آن فرمان تاریخی امام و یأس دشمنان از سقوط انقلاب اسلامی در آن زمان است و این حادثه تاکنون کمتر مورد تجزیه و تحلیل دقیق واقع شده است و شاید علت آن باشد که شاهدان عینی و آگاهان بصیر، با بشهادت رسیده‌اند و یا شدیداً گرفتار مقابله و دست و پنجه نرم کردن با دیگر حوادثی بوده‌اند که باز توسط استعمارگران بوجود آمده است. همچنانکه خود شهید دکتر چمران عموماً فرصتی نمی‌یافت تا بتواند این وقایع را گویاتر از هر کس دیگری به رشته تحریر درآورد و بخصوص پاسخی به آن همه هجوم‌ها، تهمت‌ها و دروغ‌های بی‌شرمانه مغرضین و دشمنان انقلاب اسلامی باشد.

ولی شهید دکتر چمران تصمیم گرفته بود که این وقایع را تاریخ‌گونه بنگارد و براساس این تصمیم مدارک و نوشته‌های خود را جمع‌آوری و بخشی از حوادث پاره را از ابتدای ماجرای کردستان به نگارش آورد ولی جنگ تحمیلی عراق و شهادتش، فرصت پایان بخشیدن آن را نداد و همچنان نیمه‌تمام باقی ماند.

گرچه هم‌اکنون چهره واقعی ضدانقلابیون و همه کسانی که به اینارگری‌ها و فداکاری‌ها و جانبازی‌ها و قهرمانی‌های این عارف و عالم رزمنده شهادت طلب می‌تاختند شناخته شده است و امت مسلمان ما بخوبی آنان را، و شاید نه کاملاً خوب شهید دکتر چمران را شناخته‌اند، ولی آنچنان

میزان این اتهامات مغرضان دروغ‌پرداز بالا بوده و آنقدر آن شهید بزرگوار تشنه خدمت و ایثار و بی‌توجه به سم‌پاشی‌های دشمنان، مظلوم، که انتشار همان مقدار نوشته‌های نیمه‌تمام هم ضرورت خاصی را پیدا می‌کند، تا همه رزمندگان و تشنگان حق و حقیقت جرعه‌ای از این واقعیت‌ها بیاشامند و اندکی مسائل و توطئه‌ها را دریابند و خود را برای مبارزه آگاهانه‌تر بر علیه این مستکبران و مزدوران دون‌هم‌تشان آماده سازند و برادران کرد مؤمن ما نیز به عمق خواسته‌ها و خیانت‌ها و جنایت‌های دشمنان انقلاب اسلامی ما واقف‌تر گردند.

این کتاب از سه‌گونه دست‌نوشته و سخنرانی تشکیل یافته است، قسمت اعظم و مهم آن همان دست‌نوشته اصلی پیرامون حوادث پاوه است که خود او به رشته تحریر درآورده ولی متأسفانه فرصت اتمام آن را نیافته است و در اواسط آخرین صفحه دست‌نوشته، نیمه‌تمام باقی مانده است. «ابتدا سرفصل «شروع حرکت انقلابی» صفحه ۹۱} این فصل را خود آن شهید «پاوه، فرمان تاریخی امام و سرآغاز نجات کردستان» نام‌گذاری نموده و حتی مطالعه‌ای مقدماتی برای پشت جلد آن نیز نموده که در ابتدای کتاب گراور شده است. در این فصل تحلیلی جالب از آغاز حوادث کردستان براساس طرز تفکر مادی‌گراانه استعمارگران و حرکت و فرمان انقلابی امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی در جهت خنثی‌سازی آن ارائه داده شده است و بخصوص تأکید او به اهمیت فرمان تاریخی امام مسئله‌ای اساسی است.

نوع دوم، قسمت‌هایی است که از سخنرانی‌های شهید دکتر چمران در زمان‌ها و مکان‌های مختلف پیرامون مسئله کردستان استخراج شده و ارتباط

تاریخی خود را بر حسب اتفاق هر حادثه حفظ می‌کند و عموماً در ابتدا یا پایان هر سرفصل به تاریخ ایراد آن سخنرانی در پاروقی اشاره شده است. نوع سوم، مطالبی است که از دست‌نوشته‌های پراکنده و گوناگون آن شهید در طی این مدت در ارتباط با مسئله کردستان استفاده شده و قسمت عمده پیش‌گفتار و چند سرفصل از متن کتاب از این ردیف است که آن هم عموماً تذکر داده شده است.

همانگونه که در کتاب «لبنان» اشاره شده است چون قسمت عمده این مجموعه نیز بعنوان کتاب و برای چاپ و انتشار نگارش نیافته، ممکن است در انسجام و ارتباط و کتابت نقائصی یافت شود که مطمئناً بخاطر ضعف گردآورنده و تقید به حفظ امانت و مشکل بودن این جمع‌آوری و حفظ ارتباط می‌باشد و نه نارسائی در بیان یا قلم شهید دکتر چمران که اگر فرصت می‌یافت و خود این مجموعه گردآوری شده را می‌نگاشت مسلماً اثری نفیس و ارزنده‌تر می‌بود.

به دلیل آنکه مطالب گردآوری شده است و از ابتدا منسجم و مرتب نبوده است، گاهی اوقات در متن کتاب نیاز به شرحی بوده که اگر در پاروقی می‌آمد باعث از هم گسستن رشته کلام می‌شد، بنابراین داخل {کروشه} و با حروف ریز نوشته شده و این توضیحات نیز از گردآورنده است.

به امید آنکه این پنجمین اثری که از شهید دکتر چمران توسط «بنیاد شهید چمران» انتشار می‌یابد قدمی کوچک در ارائه حقایقی نه چندان آشکار از وقایع پاوه و کردستان و خدمتی به انقلاب اسلامی در بیداری و آگاه‌سازی امت مسلمان، رزمندگان شجاع و برادران کُردمان باشد و به خشنودی امام

مهدی، حضرت حجه‌ابن‌الحسن‌العسکری (عج) و نائب او امام خمینی رهبر
بزرگوار مستضعفین و شادی روح آن شهید گرانقدر بیانجامد.

مهدی چمران

نگاهی گذرا به آنچه گذشت و نتیجه ۱

دشمنان ما در کردستان آتش جنگ را روشن ساختند، با تکیه به
ایدئولوژی مادیگری و ضدخدایی خود و با اتکا به نیروهای اهریمنی
ابرقدرت‌های غرب و شرق سعی کردند که ایدئولوژی اسلام ما را به
شکست بکشند. آنها انتظار داشتند و انتظار دارند که از نظر فکری و
ایدئولوژی بر ما پیروزی یابند و در این راه به چیزهایی تکیه می‌کنند که
انقلابیون ما به مراتب از آنها قوی‌تر و تواناترند و من در چند نکته اساسی
این اختلافات را برای شما بازگو می‌کنم تا بدانید که حق با کیست.

۱- تکیه بر خلق‌ها و توده‌ها

این توطئه‌گران برای اثبات حقانیت خود به مطالبی تکیه می‌کنند که
اولین آنها بر خلق‌ها و توده‌ها و ملت‌هاست. همانطور که دیده‌اید و در
تبلیغات آنها و نوشته‌های آنها و شب‌نامه‌هایشان به چشم می‌خورد همیشه
می‌خواهند بگویند که ما طرفدار خلق‌ها و توده‌ها هستیم و دولت، دولت
دیکتاتوری و فاشیستی و ظلم و زور است که می‌خواهد خلق‌ها و ملت‌ها و

توده‌ها را منکوب کند. اما همانطور که می‌دانید در پاره با فرمان تاریخی امام، هزاران نفر از ملت ما به حرکت درآمدند و خود را به سنج و کرمانشاه {باختران} رساندند و نشان دادند که ملت طرفدار کیست. توده‌ها و خلق‌ها در کدام جهت حرکت می‌کنند که با حرکت خود اسطوره خلق‌ها و ملت‌ها را که شعار همیشگی آنها بود بکلی از بین بردند.

۲- تکیه بر مبارزه ضداستعماری

دوم تکیه بر مبارزه ضداستعماری است، همانطور که می‌دانید انقلابیون دنیا همیشه بر مبارزات ضداستعماری خویش تکیه می‌کنند. از فلسطین گذر کنید تا ویتنام، همه‌جا می‌بینید که آنها بر مبارزه ضداستعماری خود افتخار می‌کنند. اما در ایران مشاهده می‌کنید که این توطئه‌گران نوکران عراق‌اند، و عراق کثیف‌ترین و خبیث‌ترین دولتی است که در حال حاضر در روزگار ما در خاورمیانه وجود دارد. اینان نوکر چنین دولتی هستند و از چنین دولتی پول و اسلحه دریافت می‌کنند و در مقابل با انقلابی به مبارزه برخاسته‌اند که این انقلاب مبارزه ضداستعماری خویش را در سرتاسر دنیا به ثبوت رسانده است. بر هیچ‌کس پوشیده نیست که انقلاب مقدس ایران امریکا و دقیق‌تر، هر دو ابرقدرت را به لرزه درانداخته است، و امریکا را عاجز نموده است. رهبر بزرگ انقلاب ما دنیا را متحیر و مبهوت ساخته است. بنابراین از نظر مبارزه ضداستعماری نیز می‌بینید آنها خلع سلاح شده‌اند.

۳- تکیه بر ایدئولوژی

سوم تکیه بر ایدئولوژی است. عادتاً انقلابیون دنیا به ایدئولوژی تکیه می‌کنند، و متأسفم که بگویم بزرگترین سازمان‌دهی انقلابی دنیا در گذشته

مارکسیست‌ها بوده‌اند که بر ایدئولوژی خویش تکیه می‌کردند، به آن افتخار کرده و برای پیاده کردن آن مجاهدت‌ها نموده‌اند. اما می‌بینیم که ایدئولوژی این توطئه‌گران که عده‌ای بر مارکسیسم تکیه می‌کنند و عده‌ای دیگر بر قومیت، در عصر ما نیز ارتجاعی به حساب می‌آید و در مقابل ایدئولوژی نجات‌بخش اسلام بسیار کوچک و ناچیز است. این دوران و قرنی است که مکتب راستین و انقلابی اسلام اصالت و ارزش و برتری خود را بر ایدئولوژی منحط آنها اثبات کرده است و دنیا نیز این حقیقت را کم‌کم می‌پذیرد.

۴- تکیه بر عدل و انسانیت

چهارم تکیه بر عدل و انسانیت و مبارزه با ظلم و ستم است، همانطور که می‌دانید عادتاً انقلابیون دنیا سعی می‌کنند که از عدل و عدالت طرفداری کنند و با ظلم و ستم درآویزند. ولی می‌بینید اینان کسانی هستند که به زور و تهدید می‌خواهند منطقه را زیر سیطره خویش درآورند. افکار شیطانی خود را به قدرت سلاح بر آنها تحمیل کنند. آنگاه در مقابل می‌بینید که انقلاب ما با چه انسانیتی با آنها رفتار کرده و می‌کند، چگونه جهادسازندگی و جوانان و مهندسین و پزشکان را به آن حوالی می‌فرستند تا برای آنها کارهای عمرانی به راه اندازد. ولی باز می‌بینید که چگونه آنان جوانان بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشند یا به زندان می‌اندازند و چه جنایاتی مرتکب می‌شوند.

۵- تکیه بر ملت و وطن‌پرستی

بیشتر انقلابیون دنیا به خاطر آزاد کردن سرزمین خویش از یوغ استعمار و دشمن خارجی دست به مبارزه می‌زنند، که در سراسر مبارزات انقلابی دنیا این حقیقت بارز به چشم می‌خورد. اما در مورد ایران و کردستان می‌بینید که اینان تجزیه‌طلبند، و به عناوین مختلفه تحت شعارهای گوناگون از خودمختاری و استقلال و تجزیه برخلاف این حقیقت بارز قدم برمی‌دارند، و این پاسداران ما و سربازان ما هستند که برای تمامیت ارضی و استقلال ایران مبارزه می‌کنند، و همیشه طرفدار وحدت و یکپارچگی وطن بوده‌اند، این جنگ‌افروزان برنامه‌ای را پیاده می‌کنند که کیسینجر و مستشرقین و همپالگی‌های شرقی آنها مدت‌ها قبل برای تجزیه و تقسیم این منطقه پیشنهاد داده‌اند.

۶- تکیه بر سلاح علیه دشمن

انقلابیون عادتاً اسلحه به دست می‌گیرند تا دشمن خارجی را از وطن خود برانند، اما در این مورد می‌بینیم اینان از عراق، از خبیث‌ترین دشمن ایران اسلحه می‌گیرند تا دولت مرکزی خود را سرکوب کنند، تا انقلاب اسلامی ما را بکوبند، تا یک‌چنین دشمن تبهکاری را شادکام نمایند.

۷- تکیه بر فداکاری و شهادت

هفتم اصل تکیه بر فداکاری و شهادت است. عادتاً انقلابیون دنیا به شهادت و فداکاری تکیه می‌کنند و اسلحه آنها شهادت است، و همه‌جا می‌بینید که انتحاریون از خانه و کاشانه خود به سوی دشمن گسیل می‌شوند و جان خویش را سپریلا می‌کنند تا دشمن را به زانو درآورند. در مورد این اصل می‌بینید که این پاسداران و سربازان ما هستند که به حربه شهادت مسلح شده‌اند، اینان هستند که فداکاری می‌کنند، اینان هستند که به استقبال

شهادت می‌روند و آنها از مقابل اینان می‌گریزند. زیرا که یک‌چنین فداکاری و آمادگی شهادت را در خود نمی‌یابند.

وای بر وقتی که پاسداری در مقابل آنها قرار گرفته باشد، آنجا می‌دانند که این پاسدار تا آخرین قطره خون خویش می‌جنگد و تسلیم آنها نمی‌شود و آنجاست که می‌بینید حساسیتی شدید علیه پاسداران بوجود می‌آید. چون اینان می‌روند و کوه را از سر راه خویش برمی‌دارند. در جنگ‌های گذشته‌ای که در چندماه گذشته در کردستان بوقوع پیوست و در عرض ۱۰ روز سرتاسر کردستان به تصرف ما درآمد، زیربنای آن فرمان امام و فداکاری و استقبال شهادتی بود که از طرف سربازان و پاسداران بوقوع می‌پیوست. هنگامی که گروهی از سربازان و پاسداران به پیش می‌تاختند آنها می‌دانستند که اینان از مرگ نمی‌هراسند و به استقبال شهادت آمده‌اند و بنابراین هیچ‌چیز راه آنها را سد نخواهد کرد، بنابراین می‌دیدیم با وجود نیروهای زیاد خود از مقابل این گروه می‌گریختند و میدان را خالی می‌کردند.

۸- تکیه به رهبری

هشتم تکیه به رهبری است. هنگامی که به انقلاب‌های بزرگ دنیا توجه می‌کنید می‌بینید از نعمت رهبری بزرگ بهره‌مندند. از انقلاب فلسطین شروع می‌کنیم که یاسر عرفات رهبری آن را به عهده داشت. اگر کوبا را در نظر بگیریم کاسترو و چه گوارا فرماندهان و رهبران بزرگ آن به حساب می‌آمدند. در ویتنام هوشی مین، پیرمردی که انقلاب آنجا را رهبری کرد. و یا در روسیه شوروی لنین رهبر مدبر آن بود و در چین که مائوتسه‌تونگ رهبر بزرگ آن بود که چنین انقلاب بزرگی را رهبری کرده است. آنگاه به

انقلاب ایران می‌رسیم، انقلاب ایران و رهبر بی‌نظیر آن امام‌خمینی، رهبری که در دنیا بی‌سابقه است، رهبری که اگر تمام رهبران دیگر دنیا را جمع کنید به اندازه یک موی سر این مرد هم نمی‌شوند. این است رهبری انقلاب ایران. آنگاه به کردستان بروید و رهبران آنها را در نظر بگیرید که بهترینشان «ضدالدین یزیدی» است! آدمی است که ساواکی است و اوراق ساواکی بودنش را دانشجویان در تهران و شهرستان‌ها پخش کرده‌اند. کسی که به دنبال پول می‌رود و خود را به ثمن‌بخش می‌فروشد و آلت‌دست بیگانگان می‌شود.

چه مقارنه‌ای بین این رهبر و آن رهبر!! که جای مقارنه نیست. اینها اصولی است که انقلابیون دنیا بر آن تکیه می‌کنند و خود را انقلابی به حساب می‌آورند، ولی هنگامی که به کردستان رجوع می‌کنید و این عوامل و این پارامترها را در نظر می‌آورید در قیاس با انقلاب ایران صفر است، ناچیز است و اگر کسانی هستند که در گوشه و کنار دنیا می‌خواهند به آنها رنگ انقلابی بدهند سخت در اشتباهند. در یک‌طرف انقلابی عظیم که ابرقدرت‌ها را به لرزه در انداخته است، انقلابی که امریکا را به زانو درآورده است، انقلابی که در سرتاسر خاورمیانه موجی علیه امپریالیزم امریکا ایجاد کرده است، و از طرفی دیگر کسانی که بازیچه دست عراق و امریکا و سایر دولت‌های بیگانه‌اند، کسانی که برنامه‌های استعمار و صهیونیسم را پیاده می‌کنند. این کجا و آن کجا! به راستی اگر کسی بخواهد مقارنه و مقایسه‌ای بعمل بیاورد جای شرم و ننگ خواهد بود. راستی کیست که جای پای صهیونیسم و امپریالیزم را در کردستان پیدا کنند؟ مگر ممکن است که استعمارگران این همه شکست و سرشکستگی را تحمل کنند؟ مگر ممکن

است که به سادگی همه منافع و مصالح خویش را از دست بدهند، و از توطئه دست بردارند؟ کیست که نفهمد که اغتشاش‌های کردستان فقط به نفع صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها است؟ کیست که نفهمد همه این توطئه‌ها برای اسقاط نظام انقلابی ایران بوجود آمده است؟ کیست که نداند که این احزاب چپ‌نما آلت دست استعمارگرانند؟ هنگامیکه در مقابل این حقیقت تلخ قرار می‌گیریم که عده‌ای شعبده‌باز و آلت دست بیگانه می‌خواهند بر کردستان سیطره پیدا کند و دست به اعمالی می‌زنند که هر انسان منصفی را از شدت ناراحتی به لرزه درمی‌اندازد.

نتیجه

تبلیغات دشمن فریاد می‌زند که ارتش طاغوتی است، دولت فاشیستی است و ارتش آمده است که برادران کرد را به خاک و خون بیاندازد. اما می‌خواهم به یک حقیقت تاریخی توجه کنید. و آن این که مدت شش‌ماه ارتش در کردستان حضور نداشت، مدت شش‌ماه ارتش از پادگان‌هایش بیرون نیامده و اصولاً سپاه پاسدارانی در منطقه نبود و این آنها بودند که به شهرها و ده‌ها و پاسگاه‌ها و پلیس و ژاندارمری و پادگان‌ها حمله بردند. آنها بودند که مسلحانه به پادگان مهاباد حمله بردند، و اسلحه‌های سبک و سنگینش را دزدیدند. از داخل پادگان مهاباد حتی یک گلوله به سمت آنها شلیک نشد، اما آنها افسران را کشتند، و هجده تانک را به سرقت بردند، و توپ‌های سنگین زیادی را نیز به همراه خویش بردند. در جریان نقده می‌بینید بیش از ده‌هزار مسلح گردآورده‌اند و تظاهرات مسلحانه به راه انداخته‌اند و تمام اینها در غیاب ارتش بود. اگر کسانی سوءنیت ندارند، در محیطی که ارتش و سپاهی وجود ندارد، چه دلیلی دارد که مسلح شوند و

اسلحه خویش را علیه برادران دیگر به کار اندازند. عده‌ای می‌گویند اینان علیه پاسداران حساسیت دارند و پیشنهاد می‌کنند که پاسداران کرد محلی شئون شهرها را بدست بگیرند، اما توجه شما را به مریوان جلب می‌کنم. در مریوان فقط ۲۵ پاسدار محلی وجود داشت و هیچ پاسدار دیگری در آنجا حضور نداشت. ولی آنها حتی نتوانستند وجود بیست و پنج پاسدار مؤمن کرد را هم تحمل کنند! شهر را محاصره کردند و بیست و پنج پاسدار کرد را قتل‌عام نمودند تا مؤمنی به انقلاب اسلامی ایران در منطقه آنها باقی نماند. شاید بدانید که در شهرهای مختلف کردستان مکاتب قرآن و انجمن‌های اسلامی وجود دارد که اینان غیرمسلح‌اند، و کار ایشان کار فکری و عقیدتی است، مکاتب قرآن کارشان فقط تفسیر قرآن است، اما اینان به تمام مکاتب قرآن و انجمن‌های اسلامی حمله بردند و سازمان‌های آنها را درهم شکستند و مراکز آنها را به آتش کشیدند، و احياناً اگر کسی را در مرکز یافتند به خاک و خون کشاندند. باز می‌بینید پاوه را نیز چنین کردند، در پاوه درست است که ۶۰ نفر پاسدار تهرانی حضور داشتند. ولی ۲۵۰ نفر پاسدار کرد محلی از شهر پاوه حفاظت می‌کرد، هزاران نفر از این توطئه‌گران پاوه را محاصره کردند و می‌خواستند که آنها را قتل‌عام نمایند. این سؤال مطرح می‌ود در آنجا که دولت و ارتش وجود نداشت و کسی جلوی تبلیغات ایدئولوژیکی آنها را نگرفته بود، پس چرا حمله کردند؟ چون نمی‌خواستند هیچ‌کس، چه کرد محلی و چه مسلمان غیرکرد، در این مناطق آزادانه عقیده خود را انتخاب کند و از انقلاب اسلامی ایران دفاع نماید. و چون منطق و فلسفه و ایدئولوژی آنها در مقابل اسلام و انقلاب اسلامی بسیار ضعیف‌تر بود دست به سلاح بردند. زدند و کشتند و غارت کردند و بردند و در پایان

فریاد برآوردند که ارتش طاغوتی ما را کشت، ما را قتل عام نمود، زهی بی انصافی!

وقتی که در مقابل حمله برق‌آسای ما نتوانسته تاب مقاومت بیاورند، تقاضای مذاکره کردند و دولت پذیرفت. ارتش دستور داد که سربازان دفاع تحرکی نداشته باشند، حتی به شهرها وارد نشوند، تا حسن‌نیت خویش را نشان دهد. اما می‌بینید فوراً هنگامی که دولت چنین فرمانی را صادر می‌کند آنها در مدخل شهر بانه بیش از سی و پنج نفر از افسران و سربازان را به خاک و خون می‌کشند، هنگامی که سربازان به خود اجازه نمی‌دهند که به سوی مردم و به سوی شهر تیراندازی کنند، آنها بی‌رحمانه عدۀ زیادی را قتل عام می‌نمایند. همه‌روزه می‌بینید که در سنندج و مریوان و سقز و بانه و بوکان و شهرهای دیگر عده‌ای را می‌گیرند، به زندان می‌اندازند، به محکمه می‌کشند و اعدام می‌کنند. این است نمونه‌های تلخی که اینان از این مذاکرات سوءاستفاده کرده‌اند و می‌خواهند که سیطره نظامی خود را بر مردم شهرها تحمیل کنند. اما همانطور که گفتم برنامه دولت این است که سیطره اسلحه از شهرهای کردستان برافتد، باید مردم کرد قادر باشند که آزادانه عقاید خویش را بیان کنند، و هیچ‌کس امنیت و سلامت آنها را به خطر نیاندازد. و به شما اطمینان می‌دهم آنجا که دولت و ارتش و سپاه اراده کند و تصمیم بگیرد هرکجا و در هر شهری نیروی آنها را در مدت بسیار کمی متلاشی خواهد کرد، و دوباره درس گذشته را که برای آنها عبرتی بود تکرار خواهد نمود. اما انقلاب ما می‌خواهد رسالت اسلامی ما را ارائه دهد، و رسالت اسلامی ما با صلح، با محبت و با برادری آغشته است.

همانطور که می‌دانید انقلاب اسلامی ما بدون سلاح پیروز شد، بزرگترین ارتش‌های دنیا را بدون سلاح به زانو درآورد، رمز پیروزی انقلاب ما ایمان و فداکاری بود، به استقبال شهادت رفتن بود، و انقلاب ما می‌خواهد این رسالت مقدس را با همان اسلوب پیاده کند. آنها هستند که جنگ و خونریزی را بر ما تحمیل می‌کنند، همانطور که گفتم اگر نیروهای انقلاب اراده کنند در هر لحظه قادر خواهند بود که نیروی دشمن را متلاشی کنند، اما هدف دولت و برنامه ارتش جنگ و خونریزی نیست، مگر آنکه جنگ را دشمنان و توطئه‌گران بر ما تحمیل کرده باشند.

ولی به شما و به همه ملت ایران تأکید می‌کنم که اگر تمامیت ارضی ما و استقلال کشور مادر خطر افتد، تا آخرین قطره خون خویش می‌جنگیم و توطئه‌گران را یا نابود کرده و یا به خارج مرزها می‌رانیم، و به شما اطمینان می‌دهم که هر لحظه که زمان اقتضا کند چنین برنامه‌ای را پیاده خواهیم کرد، همچنانکه برای یکبار عملاً به همه دنیا و همه توطئه‌گران نشان دادیم که انقلاب اسلامی ما چنین قدرتی را دارد.